

یادداشت‌های ایران

برای سالهای چهارم و پنجم دبیرستانها
مصوب شورای عالی فرهنگ

تألیف

دکتر سلیم منیاری

از انتشارات

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا

تهران - ۱۳۳۴

چاپ اقبال

از نوشته های مؤلف این کتاب

۱-	درس انشای فارسی	چاپ دوم	۲۰	ریال
۲-	دربرایر ۱۰۰	چاپ سوم	۲۰	"
۳-	سخن جافظ		۶	"
۴-	کتاب اول فارسی	چاپ چهارم	۱۲	"
۵-	کتاب اول اکابر		۴	"
۶-	انشای دبستان		۱۰	"
۷-	فارسی یاد بگیرید		۲۵	"
۸-	تاریخ ادبیات ایران	چاپ هفتم	۴۰	"

(کتاب حاضر چاپ هفتم تاریخ ادبیات است که اشتباهاً در داخل جلد چاپ پنجم نوشته شده است)

بها ۴۰ ریال

تاریخ ادبیات ایران

جلد اول

تاریخ ادبیات پیش از اسلام
و بعد از اسلام (از صدر اسلام تا حمله مغول)

نگارش

دکتر سلیم غیاری

حق چاپ محفوظ

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا

تهران - ۱۳۳۴

چاپ پنجم

فهرست مندرجات

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۰	عمارۀ مروزی	۱	تاریخ ادبیات پیش از اسلام
۳۰	نثر دورۀ سامانی	۲	دورۀ هخامنشیان
۳۱	عربی نویسان دورۀ سامانی	۳	اشکانیان
	سده پنجم شعرای دورۀ غزنوی	۵	ساسانیان
۳۳	فردوسی طوسی		تاریخ ادبیات بعد از اسلام (بخش اول)
۵۲	عنصری بلخی		دورۀ استیلای عرب - طاهریان - صفاریان
۵۵	غضائری رازی	۹	سده ۱ و ۲ و ۳
۵۶	فرخی سیستانی	۱۵	بعضی از عربی نویسان
۵۹	عسجدی مروزی	۱۵	نخستین سخنسرایان فارسی (بخش دوم)
۵۹	منوچهری دامغانی		دورۀ سامانیان - غزنویان
۶۳	نثر دورۀ غزنوی		آل بویه - آل زیار
۶۳	دانشمندان دورۀ غزنوی :	۱۸	سده چهارم شعرای دورۀ سامانی
	نعالی - ابوریحان بیرونی	۲۳	ابوشکور بلخی
۶۴	دانشمند دربار آل بویه :	۲۳	ابوالمؤید بلخی
	بدیع الزمان همدانی -	۲۳	ابوالحسن شهید بلخی
۶۴	ابوعلی مسکویه - ابوعلی سینا (بخش سوم)	۲۴	رودکی سمرقندی
۶۷	دورۀ سلجوقیان	۲۸	دقیقی بلخی
	شعرای دورۀ اول پادشاهی	۲۹	کسائی مروزی
۷۱	سلجوقیان - ازرقی هروی		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
	دربار ملوک خانیه :	۷۲	ناصر خسرو
۹۴	عمیق بخارائی	۷۴	عمر خیام نیشابوری
	دربار خوارز مشاهیان :		شعرای دربار حکمرانان آذربایجان :
۹۵	رشید وطواط	۸۰	اسدی طوسی
	شعرای عراق :	۸۲	قطران تبریزی
۹۷	جمال الدین اصفهانی		سده ششم
	شعرای دربار اتابکان آذربایجان و شروانشاهان :		شعرای دوره دوم پادشاهی سلجوقیان :
۹۸	خاقانی شروانی	۸۴	معزی نیشابوری
۱۰۴	مجیر الدین بیلقانی	۸۶	ادیب صابر
۱۰۶	ظہیر فاریابی	۸۷	عبدالواسع جبلی
۱۰۶	نظامی گنجوی	۸۷	انوری
۱۱۰	تصوف	۸۹	مہستی
۱۱۳	باباطاهر		شعرای دربار یازماندگان غزنویان :
۱۱۵	ابوسعید ابوالخیر	۹۰	ابوالفرج رونی
۱۱۶	عبدالله انصاری	۹۰	مسعود سعد
۱۱۷	سنائی غزنوی	۹۴	مختاری غزنوی
۱۱۹	عطار نیشابوری	۹۴	سید حسن غزنوی
۱۲۰	نثر دوره سلجوقی		
۱۲۶	معروفترین عربی نویسان		

منابع قابل مطالعه دانش آموزان

راجع به از اسلام :

- ۱ - ترجمه اوستا بوسیله آقای پور داود
- ۲ - سبک شناسی آقای ملک الشعراء بهار جلد اول

بعد از اسلام :

داودین شعرا

تذکره های مشهور :

لباب الالباب محمد عوفی

چهار مقاله نظامی عروضی

تذکره دولتشاه سمرقندی

آتشکده آذر

مجمع الفصحاء

تذکره الاولیا

شعرالعجم شبلی نعمانی جلد اول

سخن و سخنوران آقای فروزانفر جلد ۱ و ۲

تاریخ ادبیات آقای جلال همائی

بیست مقاله مرحوم علامه قزوینی

حواشی چهارمقاله بقلم مرحوم علامه قزوینی

تاریخ ادبی نگارش آقای عباس اقبال در

مجله دانشکده

تاریخ ادبیات ذکاءالملک

درس تاریخ ادبیات از انتشارات مؤسسه وعظ وخطابه

تاریخ مختصر ادبیات ایران نگارش آقای

سعید نفیسی در سنوات مختلف سالنامه پارس

سبک شناسی آقای ملک الشعراء بهار

احوال و اشعار رودکی تألیف آقای سعید نفیسی

در سه جلد

شرح حال زکریا تألیف دکتر نجم آبادی

ابن سینا تألیف دکتر غنی

در باب فردوسی

هزاره فردوسی

فردوسی نامه مهر

مقدمه مرحوم فروغی بر منتخب شاهنامه

در باب خیام

مقدمه رباعیات خیام فراهم آورده مرحوم

فروغی و آقای دکتر غنی

تحقیق در رباعیات خیام تألیف آقای شجره

ترانه های خیام تألیف آقای صادق هدایت

در باب نظامی

کنجینه کنجوی تألیف مرحوم وحید دستگردی

تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام

ایرانیان از نژاد آریا میباشند که در حدود دوهزار سال پیش از میلاد بر سرزمین ایران مهاجرت کردند. گروهی در شمال سکنی اختیار کردند و بنام ماد خوانده شدند و طایفه ای بسوی جنوب ایران رفتند و پارس نامیده شدند

دوره ماد (۷۱۵ تا ۵۵۰ پیش از میلاد)

شخصی بنام دیاکو مؤسس سلسله ماد بوده است او هگمتان یا اکباتان را که امروز بنام همدان مشهور است پایتخت خود قرار داد .
یکی از فرمانروایان بزرگ ماد بنام هوخ شتر یا « سیاگزار » طایفه مهاجم « سیت » را مغلوب و حکومت آشور را که مدتها بر ماد تسلط داشتند منقرض ساخت و دولت ماد را اقتدار و اهمیتی بخشید.
حکومت ماد بدست کورش بزرگ منقرض گردید.
از شاهان ماد تا کنون کتیبه ای بدست نیامده است که معرف خط و زبان آن دوره باشد، بعضی حدس زده اند که زبان معمول دوره ماد همان زبان اوستایی بوده است.
زبان اوستایی زبانیست که زرتشت پیغمبر ایرانی احکام و اوراد

(۲)

مذهبی خود را بآن زبان ایراد نمود.
نشأت زرتشت را در حدود ۱۱۰۰ سال پیش از میلاد مسیح میدانند
زبان اوستایی بازبان سانسکریت که زبان مذهبی و قدیمی هندوستان
باشد شباهتی تام دارد

دوره هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۰ پیش از میلاد)

مؤسس این سلسله کوروش کبیر میباشد و مرکز حکومت او در
بازار گاد بوده است . این سلسله را بمناسبت نام هخامنش جد کوروش و
نخستین فرمانروای قوم پارس « هخامنشیان » گفته اند .
کوروش قلمرو ماد را ضمیمه حکومت خویش ساخت و کشورلیدی
و بابل را نیز مسخر کرد و مهمترین دولت دنیای قدیم را تشکیل داد.
داریوش کبیر نخستین پادشاه ایران را بر انداخت و در داخل کشور
انتظام کامل برقرار کرد آنگاه بتصرف نواحی دیگر پرداخت و وسعت
شاهنشاهی ایران را بر تمام دنیای معلوم آن زمان از سرحد چین تا ریگزارهای
سوزان آفریقا بسط داد .
داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی از اسکندر مقدونی شکست
خورد و سلسله هخامنشی منقرض گردید .

☆ ☆ ☆

زبان ایرانیان در این دوره پارسی باستان یا فرس قدیم گفته میشود
قدیمترین اثر مهمی که از این زبان باقی مانده است کتیبه بیستون از داریوش
بزرگ است و غیر از آن نزدیک بیچهل کتیبه دیگر از پادشاهان هخامنشی

بازمانده است .

مطالب این کتیبه‌ها عبارت است از نام و شرح خاندان شاهان و تفصیل فتوحات و ستایش یزدان پاك و نكوهش دروغ و ناپاکی .
این کتیبه‌ها اغلب بچند زبانست و غیر از پارسی باستان زبانهای آسوری ، ایلامی ، نبطی یا آرامی قدیمرا هم که بین ملل دست نشانده هخامنشیان معمول بود در آنها بکار برده‌اند .

زبان پارسی باستان را در کتیبه‌ها به خط میخی نوشته‌اند ایرانیان این خط را که معمول قوم کلد و آسور بود برای نوشتن زبان خود پذیرفتند و در آن تغییراتی داده از شکل حروف خطهای کج و مایل را حذف کردند و آنرا بصورت ساده‌تری درآوردند و این خط که از چپ بر راست نوشته میشد بوسیله ایرانیان کاملتر شد و بصورت الفبائی در آمد بدینمعنی که علائم خط میخی در ایلامی ۳۰۰ و در آسوری ۷۰۰ شکل مختلف بود ولی در خط میخی ایرانی فقط ۴۱ شکل برای آن منظور شد

گذشته از سنگنبشته‌ها سکه‌های هخامنشی و خطوط روی بعضی از ظروف و آلات و سنك ترازوها و نگین‌های باقیمانده از آن عهد همه بخط میخی و بزبان پارسی باستان میباشد . در مجموع این آثار قریب ۴۰۰ لغت اصلی فرس باستان مضبوط است

ایرانیان در این دوره معتقد به مذهب زردشتی بوده‌اند .
فرمانروایان هخامنشی از لحاظ نظم امور و ایجاد سازمان و مملکت داری سرمشقهای خوبی برای زمامداران جهان آینده واقع شده‌اند .
از لحاظ صنعت حجاری و معماری بعنوان نمونه وقتی بنای با عظمت تخت جمشید بعد از گذشتن نزدیک به ۲۵۰۰ سال و خرابی که از سوزاندن

اسکندر و آفات دیگر در آن حاصل شده ملاحظه میشود برای اثبات لیاقت و توانایی و مهارت هنرمندان آن زمان دلیل آشکاری است .

دوره اشکانیان (۲۴۹ قبل از میلاد تا ۲۲۶ میلادی)

پس از مرگ اسکندر (۳۲۳ پیش از میلاد) کشور های متصرفی او بین جانشینانش تقسیم شد و سلوکوس فرمانروایی در ایران منصوب گردید سلوکیدها قریب هشتاد سال بر کشور ایران تسلط داشتند .
در این موقع مردمی از شرق ایران یعنی خراسان امروزی که آنرا سرزمین « پرتو » مینامیدند و یونانیان « پارت » میگویند بر خاستند و سلوکید ها را مغلوب ساختند .

رئیس این قوم ارشک نام داشته و بتخفیف « اشک » گفته میشود باینجهت این سلسله را اشکانیان نامیدند . اشکانیان قریب پانصد سال در ایران سلطنت کردند .

اشکانیان در اوایل از فرهنگ و آداب یونانی استقبال نمودند و بعضی از شاهان اشکانی خود را بنام « فیل هلمن » یعنی طرفدار یونان ملقب ساختند و این مطلب از نوشته روی سکه ها که بخط و زبان یونانی نوشته میشد آشکار است .

از دوره فرهاد چهارم بیحد در سکه های اشکانی خط و زبانی دیده میشود که بنام خط و زبان پهلوی موسوم است .

(پهلوی همان لغت پرتواست که در نتیجه تطویر لغوی به آن صورت در آمده است .)

زبان پهلوی از ریشه فرس باستان و جانشین همان زبان می باشد این زبان تا آخر پادشاهی ساسانیان و تسلط عرب در ایران معمول بود زبان پهلوی اشکانی خالصتر از پهلوی ساسانی است زیرا در پهلوی ساسانی تعدادی از لغات آرامی داخل شده است .

خط پهلوی که از راست به چپ نوشته میشود از خط آرامی اقتباس شده است خط آرامی را یهودیان یا کلدانیان که تابع ایران بودند در این کشور رواج دادند . خط پهلوی اشکانی بحروف مقطع نوشته میشود .

اخیراً اسنادی متعلق بزمان اشکانیان از « اورامان » کوردستان کشف شده و آن عبارت از دو قبالة زمین است که یکی را بخط یونانی و دیگری را بخط پهلوی اشکانی روی پوست آهونوشته اند .

از شاهان اشکانی کتیبه و آثار قابل ملاحظه باقی نمانده است در کتاب مجمل التواریخ و القصص مینویسد که در زمان اشکانیان چندین کتاب تألیف شده بود ولی آن کتابها از بین رفته است ، تنها کتابی بنام « درخت آسوریک » را که مناظره منظومی است میان درخت خرما و بز از آثار زبان پهلوی اشکانی میدانند

مذهب اشکانیان پرستش میترا « مهر پرستی » و پرستش اجداد خود بود و سپس از آمین زردشتی پیروی کردند و بلاشی اول دستور داد کتب اوستا را جمع آوری کنند . ظهور حضرت مسیح هم در دوره اشکانیان واقع شد

دوره ساسانیان (۲۲۶ تا ۶۵۰ میلادی مطابق با ۲۱ هجری)

اردشیر بابکان که نسبت او را از خاندان شاهان هخامنشی میدانند اردوان پنجم پادشاه اشکانی را مغلوب و سلسله ساسانیان را تشکیل داد دوره حکومت ساسانیان از ادوار درخشان تاریخ ایران است . وسعت

خاك کشور در زمان پادشاهی بعضی از شاهنشاهان مانند انوشیروان تقریباً
بحدود دوره هخامنشی رسید .

ساسانیان در احیای آداب و تمدن و مذهب یعنی آثار ملیت ایران
کوشش زیادی کردند و همچنین علوم و تمدن ملل مجاور مثل یونانیها و
هندیها را بوسیله ترجمه کتب و یا جلب فضلا بدربار ایران باین کشور منتقل
نمودند .

زبان دوره ساسانی که شباهت تامی بزبان پهلوی
اشکانی دارد و ضمناً بنام پهلوی ساسانی نامیده میشود
دوره ساسانی زبان دوره اشکانی مقداری از لغات زبان آرامی
در آن داخل شده .

خط این دوره هم از روی خط پهلوی اشکانی تنظیم شده در کتیبه
ها نوشتن حروف آن مانند پهلوی اشکانی بطور مقطع بوده ولی برای
نامه ها حروف باهم ترکیب می یافته است .
معروفترین کتیبه ساسانی که بخط پهلوی میباشد « نقش رجب » در فارس
است که متعلق بزمان اردشیر بابکان میباشد .

در خط پهلوی ساسانی رسمی بوده که بعضی از لغات را بزبان آرامی
می نوشتند و هنگام خواندن پهلوی میخواندند و اینرا « هزوارش » مینامند
مثل اینکه در نوشتن سیاق اینکار انجام میشود مانند علامت شبیه عا که ده
خوانده میشود و همان عشر عربی است یا ما که صد خوانده میشود. در پهلوی
ساسانی هم می نوشتند « ملکان ملکا » و میخواندند شاهنشاه و یوم مینوشتند
و روز میخواندند و از این قبیل .

از قدیم اوستا را مردم ایران حفظ داشتند . بلاش
 جمع آوری اوستا پادشاه اشکانی بجمع آوری آن آغاز کرد ولی
 و ایجاد خط اوستائی اقدام اساسی تدوین اوستا بدستور اردشیر بابکان
 انجام گرفت . در ضمن کتابت متوجه شدند که خط پهلوی برای نشان دادن
 و ثبت آهنگ ها و اصوات اوستا کافی نیست بنا براین علمای زردشتی
 برای نوشتن اوستا الفبائی از روی الفبای پهلوی اقتباس کردند و بنام
 « دیند پیره » یعنی الفبای دینی موسوم ساختند و امروز الفبای اوستائی
 گفته میشود .

در الفبای اوستائی اعراب داخل حروف است و حروف لازم برای تمیز دادن
 تمام واحدهای گفتار که در زبان ملت آریائی وجود داشته در این الفبا منظور
 شده و با اینوصف یکی از کاملترین خطوطی است که تاکنون ایجاد شده است .
 این الفبا که از راست بهچپ نوشته میشود فقط برای نوشتن کتاب
 مقدس اوستا بکار رفته و اوستائی که امروز در دست است بهمین خط
 میباشد . برای دیگر نوشتهها خط پهلوی ساسانی معمول بود .

اوستا شامل پنج کتاب میباشد از اینقرار :

۱- یسنا که مجموعه ای از عبادات است .

۲- یشتها یعنی عبادات و نمازها و شامل قسمت های تاریخی

اوستا است

۳- وندیداد یعنی دعاها و حرزهای ضد اعریمنان و دیوان

۴- ویسپرد که دستور عملهای دینی است .

۵- خردده اوستا که شامل عبادات روزانه و آداب و مراسم

زرتشتیان است

مهمترین و قدیمی‌ترین قسمت اوستا به ساتاها معروف است که
جزئی از یسنا است اصل این لغت گات است یعنی سرود و آواز و آن مجموعه
اشعاری است سیلابی .

بکتاب اوستا ترجمه و تفسیرهایی بزبان پهلوی
کتب پهلوی نوشته‌اند و مجموع آنها را زند میگویند و شرح
و تفسیری که بزبان فارسی بر آن کتابها نوشته شده معروف به پازند
میباشد از مهمترین کتب زند یعنی تفسیر اوستا بزبان پهلوی کتب ذیل
است :

۱- بند هشن بمعنی اصل و مبدأ آفرینش، این کتاب در اصل خلقت
جهان و ایجاد یزدان و اهریمن گفتگو میکند بنابراین شرحی است از
قسمتهای تاریخی اوستا .

۲- دینکرت یعنی اعمال دین کتابیست مشتمل بر کلیه آداب دینی
و اخلاقی زرتشتیان .

مقداری از این کتب در زمان ساسانیان تألیف شده
کتب غیر مذهبی و همچنین کتابهایی موجود است که در زمان تسلط
عرب و در دوره اسلامی بزبان پهلوی نگارش یافته است .

از این کتب پهلوی معدودی باقی مانده و غالب آنها از بین رفته
است و بعضی بزبان عربی یا فارسی ترجمه شده و اصل آنها در دست نیست
از کتب پهلوی غیر مذهبی که بزبان پهلوی باقی مانده است کتابهای ذیل
مشهور است :

۱- کارنامک از انخشیرو پاپکان که شرح پادشاه شدن اردشیر بابکان
را بشکل افسانه بیان میکند .

۲- ایاتکار زیران این کتاب جنگهای مذهبی گشتاسب را با ارجاسب نقل میکنند.

۳- زرتشت نامک - در شرح حال زرتشت .

کتب دیگر مانند آذرآباد که معروفست به اندرزه‌های بزرگمهر، خسرو کواتان، مینوک و غیره از اینها ...

از کتبی که ترجمه آنها بما رسیده است مهمتر از همه خوتای نامک بوده که ابن مقفع آنرا بزبان عربی ترجمه کرده « سیرالملوک » نامیده و بنامهای خدای نامه و شاهنامه ترجمه‌هایی بنظم و نثر فارسی داشته که در درجه اول شاهنامه فردوسی محسوب میگردد .

دیگر کتاب کلیله و دمنه که اصل آن را در زمان انوشیروان از هند بایران آورده پهلوی ترجمه کردند و متن پهلوی آن از بین رفته است.

در ادبیات پهلوی یکی از ارکان مهم، داستانسرایی و افسانه پردازی بوده است و بعضی از داستانهای مشهور که شعرای فارسی زبان بنظم در آورده اند از داستانهای پهلوی اقتباس شده است مانند خسرو و شیرین و یس و رامین - اسکندرنامه - بهرامنامه - رستمنامه - بهختیارنامه و غیره. حتی کتاب الف و لیله ترجمه کتابیست که بزبان پهلوی بوده و هزار افسانه نام داشته و مترجم عربی اسامی اشخاص و اماکن را با اسامی عرب و مغللهای جدید تغییر داده است .

شهر در زبان پهلوی موسیقی در دوره ساسانیان رواج داشته و اسامی الحان آن دوره در ادبیات بعد از اسلام هم آمده و نام نوازندگان مانند نکبسا، باربد، بامشاد، ورامتین بما رسیده است بنابراین میتوان حدس زد که سرودها و اشعاری در زبان پهلوی بوده که

بآواز میخواندند فرق این اشعار با شعرهای دوره اسلامی در وزن است بدین شرح که شعرهای بعد از اسلام بتقلید اشعار عربی دارای وزن عروضی و در زبان پهلوی وزن اشعار سیلابی یا هجائی بوده است :

از آثار بازمانده معماری دوره ساسانی و نقوش
صنعت و هنر
برجسته روی سنگ مهارت هنرمندان و عظمت
بناها آشکار است همچنین ظروف نقره‌ای که از عهد ساسانی باقی مانده است
دارای نقوشی است که دلیل هنرمندی اساتید فن میباشد .

در زمان ساسانیان علوم و فنون نیز در ایران رواج
علوم
و ترقی داشت مخصوصاً پزشکی و نجوم پیشرفت
زیادی حاصل کرد . انوشیروان برای تعلیم پزشکی و معالجه بیماران
دانشمندان سریانی و یونانی را به بیمارستان جندی شاپور دعوت کرد و
همین مدرسه در دوره اسلامی مرکز مهم پزشکی بشمار میرفت . بطور
کلی میتوان گفت که علوم و معارف دوره ساسانی پایه تمدن اسلامی را در
قرون بعد حاصل نمود.

تاریخ ادبیات ایران

بعد از اسلام

بخش اول

تاریخ ادبیات ایران در سده اول و دوم و سوم هجری

دوره استیلای عرب - طاهریان - صفاریان

از انقراض ساسانیان تا ظهور سامانیان

(۲۱ تا ۲۶۱ هجری)

تاریخ سیاسی

دوره استیلای عرب (۲۱-۲۰۵)

تشتت اوضاع داخلی ایران در اواخر سلطنت ساسانیان و عدم لیاقت و کفایت آخرین پادشاهان این سلسله زمینه مساعدی برای بسط متصرفات اعراب در ایران فراهم آورده بود .

بطوریکه در تاریخ ذکر شده است ایرانیان در چند جنگ از اعراب شکست خوردند و با کشته شدن یزدگرد سوم سلسله ساسانیان منقرض شد و کشور ایران بدست اعراب افتاد (سال ۲۱ هجری).

ولی برخی استانهای ایران مانند آذربایجان و طبرستان و گیلان

در برابر تازیان ایستادگی کردند ؛ چنانکه اعراب تازمان خلافت منصور نتوانستند بر طبرستان دست یابند .

در مدت دو بیست سال تسلط مستقیم عرب هم ایرانیان راحت ننشستند و همواره مقرر صد بودند تا نهضت هائی بر ضد اعراب تشکیل دهند .

چنانکه برای مبارزه در برابر بدرفتاری خلفای بنی امیه با اقوام اسلامی غیر عرب نهضت «شعوبیه» را ایجاد کردند ؛ از مختار ثقفی که به خونخواهی حسین بن علی (ع) قیام نموده بود پشتیبانی کردند (۶۵ هجری) ؛ ابو مسلم خراسانی بر ضد امویان قیام کرد و خلاف آنانرا بر انداخت (۱۲۹) ؛ عباسیان بکمک ایرانیان بخلاف رسیدند و خاندان برامکه که ایرانی بودند وزارت یافتند . در جنگ امین و مأمون طاهر ذوالیمینین سردار مأمون لشگرا امین را شکست داد و مأمون که مادرش ایرانی بود خلیفه شد

دوره طاهریان و آغاز استقلال ایران (۲۰۵-۲۵۹)

مأمون در سال ۲۰۵ هجری حکومت خراسانرا بطاهر ذوالیمینین واگذار کرد ، سال بعد طاهر از خطبه نام خلیفه را بر انداخت . این تاریخ را میتوان آغاز استقلال ایران شمرد .

پس از طاهر چند تن از اولاد او در خراسان حکمرانی داشتند تا این که یعقوب لیث متصرفات آنانرا تسخیر کرد (۲۵۸)

دوره صفاریان (۲۴۵-۲۹۰)

یعقوب پسر لیث از زندگی محقر رویگری به حکومت سیستان رسید و بزودی ایالات کرمان و خراسان و فارس را نیز بگرفت و نخستین سلسله مستقل ایرانی را ایجاد کرد.

خلیفه عباسی حکومت ایالاتی را که یعقوب گرفته بود بضمیمه دیگر ولایات شرقی تا حدود هند را با و اگذار کرد ولی یعقوب باین مقدار قناعت نکرد، ببسط متصرفات مشغول گردید و در نزدیکی بغداد پایتخت خلیفه باوی مصاف داد ولی مرگ یعقوب مانع اقدامات او شد.

پس از وی برادرش عمرو ایث جانشین او شد ولی در جنگ ماوراءالنهر مغلوب و اسیر اسمعیل سامانی گردید (۲۸۷) و متصرفات وی بدست اسمعیل افتاد.

جانشینان صفاری تا چند سالی در سیستان حکومت داشتند.
تاریخ ادبی

در دوره تسلط عرب ایرانیان نه فقط در امر سیاست مداخله کردند بلکه در تمدن و علوم عربی نیز مؤثر واقع شدند.

تازمان حجاج بن یوسف دفاتر محاسبات دولتی در مشرق بخط ایرانی نوشته میشد در دربار عباسیان عادات و اخلاق و طرز لباس پوشیدن و موسیقی ایرانی رواج یافت و جشنهای ملی ایران مانند نوروز و سده و مهرگان از نوسوم گردید

در نتیجه تأثیر تمدن عالی ایرانی در قوم عرب مقدار زیادی از لغات مربوط بامور دیوانی و زندگی متمدن مانند اسامی بعضی گلها و آهنگ های موسیقی و غیره داخل زبان عربی گردید.

اما باید، متذکر شد که نفوذ زبان عربی در میان مردم ایران زیادتر بوده ایرانیان پس از مسلمان شدن برای انجام دادن آداب مسلمانی ناگزیر بدانستن زبان عربی بودند از اینجهت عربی در ایران انتشار سریعی حاصل کرد،

طولی نکشید که دانشمندان مستعد ایرانی در عربی تسلط یافتند: بدان زبان سخن گفتند؛ شعر ساختند و کتاب نوشتند حتی در جامعه اسلامی آن دوره بهترین علمای عربی نویسنده درقه و نحو و تاریخ و سیرا ایرانیان بودند.

از طرف دیگر زبان عربی با انواع مختلف در فارسی نفوذ کرد و زبان پهلوی تحولاتی یافت تا بصورت فارسی کنونی درآمد. برای نوشتن هم دیگر خط پهلوی بکار نرفت بلکه الفبای عربی مورد قبول قرار گرفت.

از دوره تسلط عرب آثار قابل ذکری بزبان فارسی موجود نیست تنها جمله های کوتاهی جزو کتب عربی نقل شده و در این دوره از دانشمندان ایرانی که عربی تألیف کرده اند نامی ذکر خواهد شد.

از دوره طاهریان و صفاریان نام شعرائی با نمونه ای از اشعار آنان باقی مانده است و با این مقدار کم نمیتوان در باب خصوصیات شعر و نثر در آن دوره اظهار نظر نمود تنها بحثی که پیش می آید اینست که نخستین شاعر فارسی بعد از اسلام کیست.

بعضی از عربی نویسان در دوره استیلای عرب

۱- عبدالله بن مقفع در اوایل قرن دوم هجری در فارس متولد شد. اسم ایرانی او روزبه پسر داذویه بود. ابن مقفع چندین کتاب از بهلوی عربی ترجمه کرد از آن جمله است: کلیله و دمنه که هنوز باقیست و از کتب عربی بشمار میرود. دیگر ترجمه تاریخ شاهان ایران یا خداینامک که بنام «سیرالملوک» موسوم ساخته بود و آن ازین رفته و مقداری از آن در جزو کتب تاریخ و سیر نقل شده است.

از تألیفات مشهور ابن مقفع در عربی الادب الکبیر والادب الصغیر میباشد که از کتب فصیح عربیست.

۲- سیبویه عالم نحوی (وفات در ۱۸۰ یا ۱۹۴) در اصول و قواعد زبان عربی - الکتاب - را نوشت.

۳- از ایرانیانیکه در ردیف شعرای عربی زبان بشمار آمده اند از همه مهمتر بشار بن برد و ابونواس میباشد.

۴- در جزو علمای ایرانی نژاد فرزندان موسی بن شاکر خوارزمی (محمد و احمد و حسن) از منجمین مشهور عصر مأمون بودند و به بنی موسی معروفند. آنان در جمع و اقتباس از علوم یونان رنج بردند و اثر مهمشان کتاب - حیل - در علوم طبیعی و صنایع میباشد.

نخستین سخنسرایان فارسی

تعیین نخستین سخنسرای فارسی در ایران بعد از اسلام که سرود و شعر از دیر باز معمول بود بسی مشکل است و تذکره نویسان نیز در این

باب اقوال مختلف دارند .

گذشته از این برای شاعری که موهبتی طبیعی است نمیتوان آغازی قائل شد و در اینجا منظور از نخستین سخن سرا کسی است که تاریخ او را بعنوان قدیمترین شاعر بما معرفی مینماید . اینک روایات بعضی تذکره نویسان :

۱- مؤلف مجمع الصفحا مینویسد . نخستین شاعر بهاء از اسلام حکیم ابو حفص سندی است که در قرن اول هجری میزیست ولی در کتاب المعجم نوشته شده است که ابو حفص در سال سیصد هجری میزیست و معاصر رودکی بود : موسیقی نیز میدانست و شهرود را که یکی از آلات موسیقی است جز او کسی نمیتوانست بزند .

۲- محمد عوفی در تذکره لباب الالباب بعنوان قدیمترین شاعر از عباس مروزی نام برده و او را مناصر با مأمون عباسی دانسته است ، مینویسد که در هنگام ورود مأمون بمر و قصیده ای در مدح او سرود . عباس مروزی در همین قصیده مدعی شده است که پیش از او کسی بر این منوال شعری نگفته است :

کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نگفت

م- رزبان پارسی را هست تا این نوع بین

لیک زان گفتم من این مدحت ترا تا این لغت

گیرد از مدح و ثنای حضرت ت- و زیب و زین

ولی اسلوب گفتار این شعر می رساند که گوینده آن نخستین شاعر

فارسی نمیتواند باشد .

۳- نظامی عروضی در کتاب چهارمقاله از شاعری بنام حنظله بادعیسی

نام میبرد و اکثر محققین اخیر او را قدیمترین شاعر بعد از اسلام میدانند که از اشعار او بمانده است .

۴ - مؤلف تاریخ سیستان نخستین شاعر بعد از اسلام را محمد بن و صیف دبیر رسائل یعقوب لیث میدانند .

سده سوم شاعر دوره طاهریان

حنظله باد غمیسی (وفات در ۲۲۰) چنانکه از نوشته کتاب چهار مقاله برمیآید حنظله دیوانی داشته است و خواندن دو بیت از آن دیوان در ابو عبدالله خجستانی که مردی خربنده بود داعیه ای پدید آورد، خراسان را بفروخت و اسیبی خرید و در نتیجه عزم و همت بامیری خراسان رسید آن دو بیت اینست :

مهمتری گر بکام شیر در است	شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه	یا چو مردانت مرگ رو باروی

شعراي دوره صفاریان

۱ - محمد بن و صیف - در کتاب تاریخ سیستان قدیمترین شاعر زبان فارسی معرفی شده است .

۲ - فیروز مشرقی که معاصر عمرو لیث بوده است .

۳ - ابوسلیم گرسگانی نیز معاصر عمرو لیث بوده است

بخش دوم

تاریخ ادبیات ایران در سده چهارم و نیمه اول سده پنجم هجری

دوره سامانیان - غزنویان - آل بویه - آل زیار

از آغاز سامانیان تا عصر سلجوقیان

(۲۶۱ - ۴۳۲)

دوره سامانیان (۲۶۱-۳۸۹)

در تاریخ نوشته اند که نسب سامانیان به بهرام چوبینه یا بهرام گور
میرسد و چون جد این خاندان سامان خدا نام داشته است از اینرو
بسامانیان معروف شده اند

مؤسس این سلسله اسمعیل سامانی پس از شکست عمر ولایت
متصرفات خویش را بسط داد. نه نفر جانشینان او بصلح و آرامش قریب
صد و بیست سال حکومت کردند آخرین آنان (عبد الملك دوم) شخصی ضعیف
النفس بود از سلطنت خلع و مجبوس گردید ولی حکومت سامانی بدین
نحو منقرض نشد زیرا برادر امیر عبد الملك اسمعیل متعصر برای حفظ
سلطنت سامانی مدتی در برابر شورشهای مختلف بارشادت ایستادگی کرد
تا اینکه او را به خیانت کشتند و با مرك او حکومت خاندان سامانی
پایان رسید

یکی از بزرگترین خدمات سامانیان ترویج شعر و ادب و تشویق و
بزرگداشت شعرا و دانشمندان است

مخصوصاً فکر نظم حماسه‌های ملی و یادآوری دوره بافر و شکوه ایران باستان نتیجه علاقه و تشویق شاهان سامانی بود زیرا شاهان این سلسله خود را جانشین شاهان ایران قدیم میدانستند و بدینجهت به‌ملیت و نژاد ایرانی خیلی اهمیت میدادند.

بخارا پایتخت سامانیان بویژه دربار نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۰) پناهگاه دانشمندان بود.

وزرای سامانیان نیز از دانشمندان زمان خود بودند و از تشویق اهل فضل فروگزاری نمیکردند.

امرای سامانی هم در نگهداری فضلاء بایشان تأسی میکردند چنانکه امرای چغانی که سالار خراسان بودند شاعرانی چون دقیقی و فرخی در دربار خود داشتند.

سیمجورمان نیز دومداح بزرگ عربی زبان داشتند یکی ابوالفتح خوارزمی و دیگری بدیع الزمان همدانی.

دوره غزنویان (۳۸۹-۴۳۲)

البتکین در خدمت شاهان سامانی بود بسبب لیاقت از جانب عبد-الملک بن نوح حکومت خراسان باو واگذار گردید و از آنجا به حکومت غزنین رفت پس از البتکین غلام و داماد او سبتکین جانشین وی شد و او را میتوان مؤسس سلسله غزنویان دانست.

ولی سلطنت غزنویان مدت زیادی طول نکشید، سلطان مسعود جانشین سلطان محمود از سلاجقه شکست خورد (۴۳۲) و از این تاریخ

قلمرو آنان در ایران بدست سلاجقه افتاد و حکومت غزنویان بقسمتی از افغانستان و هندوستان منحصر گردید .

ادبیات دوره غزنوی نیز با همان شالوده‌ای که سامانیان ریخته بودند پیشرفت کرد . دوره غزنوی با آنکه از حیث مدت کوتاه بود ولی از حیث ترقی شعر و اهمیت وعده شعرا از درخشانترین ادوار است و مخصوصاً چون بزرگترین اثر ادبی ایران (شاهنامه) در این زمان با تمام رسیده باین سبب و بعلاوه وجود شعرای توانای دیگر بخصوص دربار سلطان محمود غزنوی در تاریخ ادبیات ایران اهمیت بسزا دارد .

خدمت سلطان محمود بترویج شعر فارسی شایان توجه میباشد زیرا در نتیجه تشویقها و بخششهای محمود شعر فارسی ترقی سریعی حاصل کرد . البته باید علاوه کرد که سلطان محمود در این اقدام مقاصد شخصی و نظریات سیاسی داشته است .

سامانیان چون از نژاد شاهان قدیم ایرانی بودند با حیاء ملیت و مفاخر کهن همت گماشتند ولی محمود بجای افتخارات ملی تعصب مذهبی را پیروی کرد و بیشتر مایل بود که شعرا او را بعنوان مذهبستایند : حامی دین ، سلطان مسلمین ، خسر و غازی بنامند و وسیله شهرت و افتخار و شکوه دربار او را فراهم آورند .

چون اهمیت و شوکت هر پادشاهی در ایندوره بکثرت عده شعرا و دانشمندان بود ، سلطان محمود هم کوشش داشت که شعرا و دانشمندان بزرگ را از نقاط مختلف بدربار خود جلب کند .

سلطان محمود از فتوحات هندوستان ثروتی سرشار فراهم کرد و در

نتیجه بخششهای او گویندگان زبان فارسی از هر طرف بغزین روی آوردند و بگفته بعضی، دربار او مرکز چهارصد شاعر فارسی زبان شد و این مبالغه در عده شعرا بعلا علاقمندی محمود به جمع سخنگویان ناشی گردیده است اما با آنهمه بخشش و صلوات جای این دریغ هم هست که سلطان محمود قدرشاعر بزرگ مانند فردوسی را ندانست و او را آزرده خاطر ساخت و این عمل نسنجیده را از خود باقی گذاشت، بقول شاعر:

برفت حشمت محمود در زمانه نماند جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی

در دوره سامانیان و غزنویان دو سلسله دیگر در شمال و جنوب ایران حکومت داشتند که عبارتند از آل زیار و آل بویه.

آل زیار (۳۱۶-۴۳۴)

مؤسس این سلسله مرداویج بن زیار نام داشت. آل زیار در طبرستان و گرگان حکومت میکردند تا بدست سلجوقیان منقرض شدند معروفترین شاهان این سلسله شمس الممعالی قابوس و شمسامیر میباشد که خود اهل فضل بود و بفارسی و عربی شعر میگفت و خطی نیکو مینوشت. میگویند چون شعر ادرمدح او اشعاری میسرودند و بدر بار میآوردند به آنان صلّه میداد و بشعرشان گوش نمیکرد میگفت این اشعار مقداری دروغ و مبالغه است که بجای تهذیب، شخص را گمراه و مشتبه میسازد. ابوریحان بیرونی مدتی در دربار او میزیست و کتاب آثار الباقیه عن القرون الخالیه را در سال ۳۹۰ هجری بنام این پادشاه تألیف کرد.

دیگر از پادشاهان معروف آل زیار فلک الممعالی منوچهر بن قابوس است که منوچهری شاعر نخست مداح او بود و تخلص از نام او گرفت.

آخرین امیر زیاریان عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر است که فاضل و شاعر بود و کتاب قابوسنامه را برای راهنمایی و تهذیب پسرش گیلانشاه در سال ۴۷۵ هجری یعنی کمی پیش از مرگ خویش تألیف کرد از شعرائیکه در دربار آل زیار بودند خسروی سرخسی و فصیحی گرگانی میباشند. همچنین لامعی، فخرالدین گرگانی و اسعد گرگانی که بعد بدربار سلجوقیان پیوستند.

آل بویه (۳۳۰-۴۴۷)

حکمرانان آل بویه از فرزندان بویه نام ملقب بابوشجاع هستند که سه پسر داشت بنام علی و حسن و احمد. این سه برادر که بترتیب عمادالدوله، رکنالدوله و معزالدوله لقب یافتند در نتیجه یگانگی، شهرهای مرکزی و غربی و جنوبی ایران را بتصرف درآوردند و برخلاف بغداد نیز مسلط شدند.

در دوره آل بویه مذهب تشیع در ایران اهمیت یافت. معروفترین پادشاهان آل بویه عضدالدوله است که بترویج دانش و ادب علاقه داشت و نخستین پادشاهی است که لقب شاهنشاه یافته است.

آل بویه بعلمت نزدیکی ببغداد زبان عربی را نیز در دربار خود رواج میدادند. وزرای آل بویه از دانشمندان و بزرگان مبرز عصر خود بودند مانند ابن عمید که درانشای عربی مهارت بسزائی داشت؛ صاحب ابن عباد که در فضل و شاعری مشهور بود و علاوه بر دانشمندان و شعرای عربی زبان شاعران فارسی زبانرا نیز بدربار جلب میکرد و صله و جایزه میبخشود از شعرای فارسی گوی دستگاه صاحب منصور منطقی و پندار رازی میباشند

شعراى دوره سامانى « سده چهارم »

ابوشکور بلخى - از شعراى دربار نوح بن نصر (۳۳۱-۳۴۳) و
بنظم مثنوى مایلتر بود و چهار مثنوى نظم کرد يکى از آنها آفرين نامه
نام داشته که ابیات پراکنده اى از آن باقىست .

از اشعار ابوشکور يکى بيت مشهور است که مضمون آنرا سقراط
حکيم نيز اظهار داشته ريکران بودن ندانسته هاى بشر را ميرساند .
تا بدینجا رسيد دانش من که بدانم همى که نادانم
دراهميت و تأثیر صفات موروئى هم قطعه ذیل از ابوشکور معروفست
و فردوسی از مضمون آن استفاده کرده است .

درختى که تلخش بود گوهر را اگر چرب و شیرین دهی مرورا
همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید
ابوالموید بلخى - ابوالموید شاعر و نویسنده بود و شاهنامه اى
بشر نوشت و قصه یوسف و زلیخا را نیز بیارسی نظم کرد .

ابوالحسن شهید بلخى - (سال وفات ۳۲۵) شهید بلخى از شعراى
بزرگ و دانشمندان عصر خود بود و در حکمت با زکریای رازى مباحثه
میکرد و در شعر فارسى و عربى هر دو دست داشت

شهید اغلب وقت خود را بمطالعه کتب میگذراند. در جوامع الحکایات
عوفى نوشته است : « شهید روزی نشسته بود و کتابى میخواند جاهلی
نزد او آمد و سلام کرد و گفت خواجه تنها نشسته اى ، گفت اکنون تنها
شدم که تو آمدی »

از اشعار او بر میآید که از بیکدر بودن دانش در جامعه و تنگدستى
دانشمندان و در مقابل از ناز و نعمت بیخردان متأثر بود و با وجود این

دانشمندی ونداری را بر توانگری و نادانی برتری داده است. (۱)
شعرای معاصر اکثر او را ستوده‌اند رودکی دروفات او میگوید:

کاروان شهید رفت از پیش وان ما رفته گیرومی اندیش
از شمار دو چشم یکتی کم وز شمار خرد هزاران بیش

رودکی شاعر زندگي (سال وفات ۳۲۹)

رودکی نخستین شاعر بزرگ فارسی است که دیوانی از او باقیمانده و اشعار او است که ادبیات دوره سامانی را اهمیت و اعتبار بخشیده است

زندگی رودکی - ابو عبدالله جعفر بن محمد در رودک از توابع

سمرقند متولد شد و بدین مناسبت رودکی تخلص یافت .

عوفی مؤلف تذکره لباب الالباب می‌نویسد که او کور مادر زاد بود با این حال در پنج سالگی قرآن را حفظ کرد و شعر گفت. ولی با ملاحظه اشعار رودکی که دقت او را در وصف و تشبیه می‌رساند کوری او از آغاز زندگی بسیار غریب بنظر می‌رسد و چون معاصرین وی مذكر نابینائی او شده‌اند، باید معتقد بود که در اواخر عمر کور گردیده است.

رودکی علاوه بر طبع شعر آوازی خوش داشته و چنگ نیکو -

دانش و ادب

(۱)

دانشا چون دریغم آئی از آنک بی بهائی ولیک از نو بهاست
بی تو از خواسته مبادم کنج همچنین زار وار یا تورواست
با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنه‌است

دانش و خواسته

دانش و خواسته است هر کس و کل که بیک جای نشکفتند بهم
هر کرا دانش است خواسته نیست و آنکه را خواسته است دانش کم

مینواخته است (۱)

بسبب این هنرها بدربار نصر بن احمد راه یافت و چون این پادشاه
مردی ادب پرور بود در جاه و منزلت رود کی افزود . رود کی از این راه
مکنیت و حشمت زیاد بهمرسانید چنانکه نوشته اند هر وقت سوار میشد
دو بست غلام زرین کمر ملتزم رکاب او بودند و در مسافرتها چهارصد شتر
اسباب سفر او را میبردند

گذشته از مکنیت ، مقام و نفوذ کلام او از ورراهم بالاتر بود چنان
که از نوشته نظامی در کتاب چهارمقاله بر میآید ، نصر بن احمد یکوقت
سفری بهرات نمود و در بادغیس که تفرجگاه هراتست امر کرد اردو زدند
و از صفا و طراوت این نواحی دل نمیکند تا اقامت بطول انجامید و امر او
سرکردگان از طول توقف ملول شدند ولی یارای اظهار آنرا بشاه نداشتند
تا اینکه برود کی متوسل شدند و او شعری گفت و صبحگاه نزد امیر آمد
و چنگ برگرفت و آن قصیده معروف خود بخواند . (۲)
شاه از شنیدن آن اشعار چنان بوجد آمد که بی موزه راه بخارا
پیش گرفت .

باده انداز کو سرود انداخت

(۱) رود کی چنگ برگرفت و نواخت

ای بخارا

(۲)

یاد یار مهربان آید همی
زیر پایم پریشان آید همی
خنک مارا تاملان آید همی
میرزی تو ، میهمان آید همی
ماه سوی آسمان آید همی
سر و سوی بوستان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی
ریک آموی و درشتیهای او
آب جیعون باهمه پهناوری
ای بخارا شاد باش و شاد زی
میر ماه است و بخارا آسمان
میر سرو است و بخارا بوستان

علاوه بر امیر نصر وزیر دانشمند او ابو الفضل بلعمی نیز رودکی را تشویق میکرد و هم او گفته است « رودکی را در عرب و عجم نظیر نیست » و صله و بخشش بلعمی درباره رودکی میان شعرا مثل بوده است. (۱)

آثار رودکی - رودکی در اقسام مختلف شعر طبع آزمائی کرده و بزیادی شعر معروف بوده است.

عوفی در لباب الالباب نقل میکند که اشعار او صد دفتر برآمده است رودکی کلیله و دمنه را بنظم درآورده بود و آن از میان رفته و ابیات پراکنده ای در فرهنگها باقی مانده است.

گویا رودکی غیر از کلیله چند مثنوی دیگر هم بوزن های مختلف داشته ولی از هر کدام یکی دو بیت بیشتر نمانده است.

سبك و افكار رودکی - سبك رودکی در قصیده همان سبك مشهور بخراسانی یا ترکستانی است که از ممیزات آن سادگی و درعین حال استحکام و جزالت است.

عنصری غزل رودکی را تعریف و مهارت او را نسبت بخود تصدیق کرده است. (۲)

(۱) سوزنی میگوید :

از بلعمی بعمری نگرفت رودکی

صدیک از آنکه نوبکمین شاعری دهی

و نیز گفته :

بلعمی وار بدان ده صلتم فرموده است

رودکی واریکی شعر ز من بشنیده است

غزلهای من رودکی وار نیست

(۲) غزل رودکی وار نیکو بود

بدین پرده اندر مرا بار نیست

اگرچه بکوشم بیاریک و هم

مؤلف کتاب المعجم ابتکار «رباعی» را برود کی نسبت میدهد .
نکات حکیمانه و پند و اندرز در گفته های رود کی زیاد است و از
آن جمله یکی اینست :

زمانه پندی آزاده وار داد مرا زمانه را چونکو بنگری همه پند است
بروز نیک کسان گفت غم مخور ز نهار بسا کسا که بروز تو آرزمند است
همچنین قطعه زیر که در آن از ریا و تظاهر انتقاد می کند.

میگوید چه حسود که شخص روی بمحراب نهد ولی دلش جای دیگر باشد
روی بمحراب نهادن چه سود دل بیخارا و بستان طراز
ایزد ما و سوسه عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز
از بهترین و مؤثرترین اشعار رود کی مرثیه اوست که شخص را
ببرد باری و شکیبائی میخواند و میاموزد که چگونه باید ناملایمات را
بهیچ شمرد و در برابر پیش آمدها دل قوی داشت. (۱)

رابعه - رابعه معاصر رود کی بود و نخستین زنیست که بزبان فارسی از
او شعر مانده است . پدرش کعب نام داشت از اینجهت او را بنت کعب

آزار گردون

(۱)

ای آنکه غمگنی و سزاواری	و ندر نهان سرشک همی باری
رفت آنکه رفت و آمد آنک آمد	بود آنچه بود خیره چه غم داری
هموار کرد خواهی کیتی را	کیتی است کی پذیرد همواری
مستی مکن که نشود او مستی	زاری مکن که نشود او زاری
شوتا قیامت آید زاری کن	کی رفته را بزاری باز آری
آزار بیش بینی زین گردون	کرتو بهر بهانه بیازاری
کوئی کماشته است بلائی او	بر هر که تو براو دل بکماری
اندر بلای سخت پدید آید	فضل و بزرگواری و سالاری

۵۵۵
۱۴۵۵
۱۱۸۰

مینامیدند و بفارسی و عربی هر دو شعر میگفت، در لباب الالباب شعر ملمعی
از او نقل شده است و ظاهراً قدیم ترین شعر ملمع میباشد.

دقیقی بلخی (سال وفات در حدود ۳۶۷)

ابو منصور محمد بن احمد دقیقی پس از رودکی معروفترین شاعر
دوره سامانی است. دقیقی از شعرای دربار امرای چغانی بود و نزد آنان
اهمیت و منزلتی داشت. در چهار مقاله نوشته شده که چون عمید اسعد
پیشکار امیر ابوالمظفر چغانی خواست فرخی را نزد امیر معرفی کند -
گفت « ترا ای خداوند شاعری آورده ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک
کشیده است کسی مثل او ندیده »

دقیقی پس از مسعودی و پیش از فردوسی بنظم شاهنامه پرداخت و
در این اقدام، نوح بن منصور مشوق او بوده است.

از شاهنامه دقیقی داستان گشتاسب و ارجاسب و پدید آمدن زرتشت
را که در حدود یک هزار بیت میباشد، فردوسی در شاهنامه خود آورده و تصریح
کرده است که تمام گفته دقیقی از شاهنامه همان مقدار میباشد.

بگفته فردوسی، دقیقی پیش از آنکه شاهنامه را پایان رساند
در جوانی بدست غلامی کشته شد.

دقیقی دین زردشتی داشته و بداشتن این مذهب میبالیده است
چنانکه در اشعار او اشاراتی بر این مطلب موجود است. (۱)

از بهترین اشعار دقیقی قطعه ایست که در آن شخص را بشجاعت و

(۱) مانند :

بگیتی از همه خوبی و زشتی

دقیقی چار خصلت برگزیده است

می خوش رنگ و کیش زردهشتی

لب یافوت رنگ و ناله چنک

و مردانگی و بخشش و دلیری ترغیب میکند و برای امیر و پادشاه داشتن سه صفت : خرد ، جود و شجاعت را که از عالیترین سجایا است لازم می‌شمارد . (۱)

کسایی مروزی (تواد ۳۴۱ وفات بعد از ۳۹۱) کسایی شاعر و حکیم بود و از دانشمندان عصر خود بشمار میرفت و شعرای بزرگ بعد از او مانند ناصر خسرو او را بزرگی یاد کرده‌اند .

کسایی شیعی بوده و اشعاری در مدح حضرت علی ع سروده‌است و از نخستین شعرایی است که عقیده دینی و مطالب حکمی و اخلاقی در اشعار خود آورده و از این نظر سرمشق ناصر خسرو قرار گرفته‌است .

کسایی در سبک خراسانی لطیف‌ترین اشعار را سروده مخصوصاً در اوصاف طبیعت هنر و مهارت نشان داده و در تشبیه مضامین جالب و بدیعی

شمشیر و دینار

(۱)

بدو چیز گیرند مر مملکت را	یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملک بر نبشته	دگر آهن آب داده یمانی
کرا بویه وصلت ملک خیزد	یکی جنبشی بایش آسمانی
زبانی سخنگوی و دستی گشاده	دلی همش کینه همش مهربانی
که مملکت شکار است کورا نگبرد	عقاب پرنده نه شیر ژبانی
دو چیز است کورا بیند اندر آرد	یکی تیغ آهندی دگر زرکائی
بشمشیر باید گرفتن مر او را	بدینار بستنش پای ار توانی
کرا بخت و شمشیر و دینار باشد	نباید تن تهم و پشت کیانی
خرد باید آنجا وجود و شجاعت	فلک مملکت کی دهد راپگائی

آورده است. (۱)

عمارء مروزی - از شعرای اواخر دوره سامانیان بشمار میرود.
عمارء شاعری نیک بیان بوده و اشعار او در وصف زیباییهای طبیعت نماینده
ذوق لطیف ارمیباشد. (۲)

نثر دوره سامانی

تادوره سامانیان اثر مهمی از نثر باقی نمانده تنها گاهی جمله های
پراکنده کوتاهی در ضمن کتابهای عربی دیده میشود ولی ظاهراً کتبی هم
بفارسی تألیف یافته بود که ازین رفته است.

در دوره سامانیان همانطوریکه پیشرفتی در شعر حاصل گردید نثر

(۱) خوشه رز

آن خوشه های رز نگر آویخته سیاه کوئی همی شبه بز مرد دراو زنند
وان بانك خرد بشنو از باغ نیمروز همچون سفال نو که با بش فروزنند

گل

گل نعمتست هدیه فرستاده از بهار مردم کریمتر شود اندر نعیم گل
ای کلفروش گل چه دهی در بهای سیم وز گل عزیزتر چه ستانی بسیم گل

(۲) بهار

جهان زیر برف اگر چند گاه سیمین بود زمرد آمد و بگرفت جای توده سیم
بهار خانه کشمیر بان بوقت بهار بیباغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
بدور باد همه روی آبگیر نگر پیشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی سیم

مار و مارگیر

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد ای بس عزیز کرده خود را که کرد خوار
مار است این جهان و جهانجوی مارگیر وز مارگیر مار بر آرد همی دمار

هم رواج یافت و کتابهایی نوشته شد که شماره ای از آنها تاکنون باقی مانده و مهمترین آنها بدینقرار است :

۱- مقدمه شاهنامه و آن شرحی است که در سال ۳۴۶ در دیباجه شاهنامه ای که بامر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق حاکم طوس تألیف شده بود مندرج بود .

پس از آنکه فردوسی شاهنامه را بنظم در آورد همان مقدمه در آغاز شاهنامه فردوسی نقل شد تا اینکه بدستور بایسنقر میرزای گورکان مقدمه دیگری بر شاهنامه نوشتند .

۲- ترجمه تاریخ طبری - ابوعلی محمد بلعمی وزیر منصور بن نوح آنرا در حدود ۳۵۲ ترجمه کرد ترجمه تاریخی طبری دارای نثر روانی است و سبک نویسندگی این دوره را میرساند .

۳- ترجمه تفسیر طبری - بامر منصور بن نوح توسط گروهی از دانشمندان ماوراءالنهر ترجمه شده است .

۴- الابنیه عن حقایق الادویه - در ادویه و خواص آنها در زمان منصور بن نوح توسط ابومنصور موفق هروی تألیف شد نسخه خطی آن که بسال ۴۴۷ نگارش یافته است موجود است . این نسخه بخط اسدی طوسی شاعر است و قدیمترین نمونه موجود از خط فارسی میباشد .

عربی نویسان دوره سامانیان

چون عربی زبان مذهبی و علمی بشمار میرفت غالب نویسندگان ایرانی کتب خود را به عربی مینوشتند و پادشاهان که بادر بار خلفای بغداد مربوط بودند بمنشیان عربی احتیاج داشتند و از آنان تشویق میکردند .

مهمترین عربی نویسان این دوره از این قرارند :

۱- ابو هاشم بلخی (متوفی ۲۷۲) از منجمین مشهور بود و قریب
چهل کتاب در این فن نوشته است .

۲- ابن فقیه (متوفی ۲۷۶) کتاب الشعر والشعرا، عیون الاخبار،
و ادب الکاتب را تألیف کرد .

۳- دینوری (۲۸۱ یا ۲۹۰) کتاب اخبار الطوال را نوشته .

۴- ابن فقیه همدانی (متوفی ۲۹۰) مؤلف کتاب البلدان در
جغرافیا است .

۵- محمد جریر طبری - (متوفی ۳۱۰) تاریخ عمومی و تفسیری
برقر آن نوشت و هر دو بامر منصور بن نوح بفارسی ترجمه شدند چنانکه گذشت
۶- ابو بکر محمد ابن زکریای رازی (متولد ۲۴۰ متوفی ۳۲۰)
از بزرگترین حکما و دانشمندان ایران است . در پزشکی استاد بود و
مدتها در بیمارستان بغداد ریاست داشت و در این فن تألیفاتی دارد از قبیل
کتاب الحاوی و کتاب الطب المنصورى . رازی در علم شیمی سرآمد هنرمندان
عصر خود بود و کشفیات او در شیمی مورد استفاده دانشمندان این علم قرار
گرفته است .

۷- محمد بن یحیی بن یحیی (متوفی ۳۲۹) از محدثین مهم شیعه بود
کتاب او بنام الکافی مشهور است

۸- حکیم ابو نصر فارابی (متوفی ۳۳۹) از حکمای مشهور و صاحب
تألیفات زیادی است و علاوه بر حکمت و فلسفه در موسیقی نیز ماهر بود
و چندین زبان میدانست . فارابی در تحصیل رنج برد و با وجود تنگدستی
تا حد امکان بشر در کسب دانش کوشید . میگویند شبها که چراغ نداشت

از چراغ پاسبانان شهر استفاده میکرد و بنور آن کتاب میخواند . خود
غارابی می نویسد که کتاب نفس ارسطو را صد بار و کتاب سماع طبیعی را
چهل بار خوانده است .

ابونصر کتب ارسطو را تالخیص کرد و حدود علوم را از یکدیگر
امتیاز نهاد بدین جهت او را معلم ثانی لقب دادند (معلم اول - ارسطو
میگویند).

۹ - حمزه اصفهانی (متوفی ۳۵۰ یا ۳۶۰) از تألیفات او
سنی ملوک الارض والانبیاء معروف است .

• ابن بابویه (متوفی ۳۸۱) از فقهای معروف و تألیف او بنام
من لا یحضره الفقیه از مراجع فقه شیعه است .



شعراى دوره غزنوى - سده پنجم

فردوسى طوسى

(تولد بين ۳۲۳ و ۳۴۰ وفات در ۴۱۱ يا ۴۱۶)

اگر از لحاظ خدمت بمفاخر ايران و نگهدارى تاريخ و داستانهاى مى و زنده کردن زبان پارسى قضاوت کنيم، فردوسى بيشك بزرگترين شاعر ايران است .
فردوسى براى زبان و شعر ايرانى کاخى بلند بر افراشت و تاريخ و مفاخر مى ايران را زنده کرد .
شاهنامه از حيث فصاحت و جامعيت در ردیف شاهکار هاى درجه اول ادبيات جهان است .

زندگى - روايات تذکره نويسان در باره نام و شرح زندگى فردوسى بسيار مختلف است و افسانههاى زيادى در اين باب با حقيقت آميخته شده است.

کنيه فردوسى ابو القاسم و نام پدرش باختلاف روايت شده است. زادگاه فردوسى بنقل چهار مقاله ده بازاز ناحيه طابران در شهر طوس بوده است .

تاريخ تولد او را بقرينههاى در حدود ۳۲۳ و بحساب ديگر در ۳۳۰ حدس ميزند .

تاريخ شروع شاهنامه بين ۳۶۵ و ۳۷۰ ميباشد .
بموجب اشارات شاهنامه و ديگر اخبار ، فردوسى در آغاز از

دهقانان بود و زندگی بفرات و شادی میگذرانند و شاهنامه را بذوق و علاقه فطری خرد میسرود .

فردوسی در نظم شاهنامه نظری بکسب صله و جایزه نداشت و مطلق شوق بتاریخ و تحصیل نام جاویدان را خواستار بوده است ولی در اواخر کار پیرو ناتوان شد دارای او از دست رفت و بتنگدستی افتاد بنا براین در صدد برآمد که از زحمات و رنجهای سی و پنجساله خود پاداشی حاصل کند ، در این موقع است که فردوسی ب فکر عملی کردن سفارش یکی از دوستان خود می افتد چنانکه میگوید :

بشهرم یکی مهربان دوست بود	تو کوئی که بامن بیک پوست بود
مرا گفت کاین نامه شاهوار	اگر گفته آید بشاهی سپار

بدینجهت فردوسی مدایحی از سلطان محمود بشاهنامه اضافه کرد و نسخه کامل آنرا که ظاهرأ همانست که در سال ۴۰۰ پایان رسید بغزنین برد و بسلاطین محمود پیشکش کرد .

در چگونگی ورود فردوسی بغزنین و معرفی او بدربار سلطان ، اقوال مختلف است .

میگویند سلطان محمود و عده کرد جایزه شایسته ای که از قرار معلوم شصت هزار دینار (برای هر بیت شاهنامه یک دینار) باشد بفردوسی اعطا شود .

ولی در همین هنگام حاسدان سعایت کردند و ذهن سلطانرا نسبت بفردوسی مکدر ساختند و سلطان محمود تنها شصت هزار درم (بقولی بیست هزار درم) بفردوسی داد .

در سبب رنجیدگی و عدم اعتنای سلطان عقاید مختلف اظهار

کرده‌اند از جمله چنانکه در چهار مقاله نیز ذکر شده است ، حاسنان
پیش سلطان محمود از عقیده فردوسی انتقاد کردند و گفتند که او مردی
رافضی است و معتزلی مذهب و این بیت بر اعتزال او دلالت میکند :

ببینندگان آفریننده را زینی مرانجانی دو بیننده را

و بر فتن (شیعی بودن) او این بیتها دلیل است :

اگر خلد خواهی بدیگر سرای بنزد نبی و وصی گیر جای

بدین زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم

از گفتار خود فردوسی هم اشاره‌ای بر حسد بدگویان و بهانه‌غمازی

آنان موجود است . (۱)

باحتمال بعضی ، خواجه احمد بن حسن میمنندی وزیر هم در مشوب

ساختن ذهن سلطان دست داشته و بر این مطلب قرائنی هست (۲)

یا اینکه سخن چینی و حسد از طرف شعرای دربار بعلت رقابت بعمل
آمده است.

در هر حال تفتین از جانب هر شخص هم که واقع شده است ، دلیل

اساسی بد رفتاری و قدر نشناسی سلطان محمود نسبت به فردوسی آنست که

وی بارزش و اهمیت شاهنامه پی نبرد و چگونه میتواند ارزش آنرا

درک کند ، در صورتیکه در شاهنامه همه جا افتخارات ایران کهن یاد

آوری و پهلوانان آن وصف شده است ولی او علاقه و بستگی بآن

افتخارات نداشت .

تیه شد بر شاه بازار من

(۱) حسد برد بدگوی در کار من

بمهر علی و نبی شد کهن

مرا غمز کردند کان پر سخن

از طرف دیگر فردوسی بنژاد و ملیت خیلی اهمیت داده است و محمود که نژاد و تبار عالی نداشت این گفتگوها را درباره خود توهینی میدانست.

باوصف این مراتب سلطان محمود از شاهنامه استقبال نکرد. در تاریخ سیستان نوشته شده که چون محمود شاهنامه را از نظر گذراند گفت که «همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندرسپاه من هزار چون رستم هست»

باری فردوسی صله ناچیز سلطان را نپذیرفت و یا بقول چهار مقاله میان حمامی و ققاعی تقسیم و شبانه از غزنین فرار کرد و در خانه اسمعیل وراق (پدر ازرقی شاعر) شش ماه پنهان شد تا مأمورین سلطان در جستجوی او بطوس رفتند و برگشتند، چون فردوسی ایمن شد روی بطوس نهاد و از آنجا بطبرستان رفت و نسخه ای از شاهنامه را به سپهبد شهریار که از آل باوند در طبرستان شهریار بود داد و گفت این نامه همه اخبار و آثار اجداد تست، من شاهنامه را بنام تو میکنم و شعری در هجو محمود بگفت شهریار او را بنواخت و صله و انعام داد و گفت محمود سلطان ما است شاهنامه بنام او را کن و اشعار هجارا از فردوسی گرفت که بشوید ولی آن اشعار که قریب صدیت است بجاماند از اتفاقات مؤثر زندگی فردوسی مرك فرزندان اوست که در سی و هفت سالگی هنگامیکه فردوسی ۶۵ سال داشته، روی داده است. مرثیه ای که فردوسی در این مورد میگوید تائر و اندوه درونی او را

نشان میدهد (۱)

با این ترتیب زندگی بزرگترین شاعر ملی ما، در حالیکه از اثر پیری قدش خمیده و گوشش سنگین و چشمش ضعیف گشته بود، باین آوارگی و پریشانی و نهایت فقر و تنگدستی منجر میشود (۲)

نظامی عروضی در چهارمقاله مینویسد سلطان محمود از عسافرت هند برمیگشت در راه حصار پش پیش آمد و متمریدی در آن حصار بود، سلطان باو نوشت که فردا باید پیش آید و خدمت کند. وقتی فرستاده برمیگشت، سلطان محمود از وزیر خود پرسید. فکر میکنی چه جواب داده باشد؟ وزیر این بیت فردوسی را خواند:

مرک فرزند

(۱)

بیندیشم از مرک فرزند خویش
ز دردش منم چون تنی بیروان
چو یابم به بیغاره بشتابم
چرا رفتی و بردی آرام من؟
چرا راه جستی ز همراه پیر
که از پیش من نیز بشتافتی
نه بر آرزو یافت گیتی و رفت

مگر بهره برگیرم از پند خویش
مرا بود نوبت برفت آن جوان
شتابم همی تا مگر یابمش
که نوبت مرا بد تو بیکام من
زبدها تو بودی مرا دستگیر
مگر همراهان جوان یافتی
جوان را چو شد سال برمی و هفت

پیری

(۲)

نه چیزی پدید است تاجو درو
خنک آنکه نشاد دارد بشوش
سر گوسفندی تواند برید
ببخشای بر مردم تنگدست
چه داری به پیری مرا مستمند
بپیری مرا خوار بگذاشتی
چو پرورده بودی نیاززدها
پراکنده شد مال و برگشت حال
تهی دستی و سال نیرو گرفت

نماندم نمکسود و گندم نه جو
هوا پر خروش وزمین پر زجوش
درم دارد و نقل و نان و نمید
مرا نیست این خرم آنرا که هست
الا ای بر آورده چرخ بلند
چو بودم جوان برترم داشتی
مرا کاش هرگز نپروردیا
بجای عنایم عطا داد سال
دو گوش و دو پای من آهو گرفت

اگر جز بکام من آید جواب من و گرزو میدان افراسیاب
 محمود از فردوسی یاد کرد و از رفتار خود پشیمان گشت و چون
 بغزین رسید فرمان داد شصت هزار دینار برای او بفرستند و پوزش بخواهند
 ولی موقعی که صله از دروازه رودبار بشهر طابریان وارد میشد، جنازه
 فردوسی را هم بدروازه رزان همی بردند !
 از فردوسی دختری مانده بود، صله سلطان را خواستند باو
 بدهند پذیرفت و از آن مال کاروانسرائی بر سر راه نیشابور و مرو
 بنا کردند «

بروایت دیگر سدی از آن مال بررود طوس بستند. میگویند
 فردوسی هنگامیکه در طوس بنظم شاهنامه مشغول بود اغلب برای
 تفرج بکنار آن رودخانه میرفت، ولی سد این رودخانه همیشه در موسم
 باران میشکست، فردوسی اغلب میگفته است که اگر مبلغی کافی داشتم
 صرف تعمیر و استحکام آن سد میکردم.

هنگام مرگ فردوسی عالمی در طوس بود بیپناهه رافضی بودن
 نگذاشت جنازه او را در قبرستان مسلمین دفن کنند بدینجهت فردوسی
 را در باغیکه ملک خود او بود بخاک سپردند.

میگویند وقتی سلطان محمود خبر مرگ فردوسی و این بی احترامی
 را شنید فرمان داد تا آن عالم را از شهر بیرون کردند.

هدف فردوسی در نظم شاهنامه - چنانکه از اشارات پیشین
 آشکار است فکر یاد آوری مفاخر قومی و ملی در نتیجه راهنمایی و
 تشویق پادشاهان سامانی ایجاد شد و ذوق مردم آماده استقبال این
 مطالب بود چنانکه شعرائی نیز بنظم شاهنامه آغاز کردند ولی باتمام آن
 توفیق نیافتند.

(۴۰)

فردوسی تنها بتحریر ذوق فطری و علاقه بمیهن ، بنظم شاهنامه
همت گماشت و نظر او زنده کردن نام پرافتخار گذشتگان و خدمت بزرگان
و ملیت ایران بود .

فردوسی با شوق و رغبتی خستگی ناپذیر ۳۰ یا ۳۵ سال از بهترین
ایام عمر خود را مصروف این مهم کرد و چنانکه از گفتار خود او بر می آید
هوس و شوق آتشین او تنها پایان رساندن شاهنامه بود . اگر جوانی و
عمر و دارایی آرزو کرده و از روزگار امان خواسته است برای این
بوده که در نیمه راه درماند و این مهم را پایان رساند :

همیخواهم از داور کردگار که چندان امان یابم از روزگار
کزین نامه نامور باستان بمانم بگیتی یکی داستان

و اجرای که در این خدمت برای خود قائل شده است نام نیک و
یادگار جاویدان میباشد، خود فردوسی چنین اشاره میکند
« نجستم بدین من مکر نام خویش »

فردوسی بایک مناعت طبع و رنجیکه تحمل آن در برابر انجام
مقصود شیرین و گوارا بوده است ، با صرف دارایی خود ، بدون اینکه
چشم نیاز بسوی کسی بدوزد تا آخرین نقطه هدف خود از کوشش
باز نایستاد و خستگی نشان نداد تا نخستین نسخه شاهنامه را پایان رساند.
در این هنگام بمنظور شهرت اثر و مطابق رسم آن زمان و سفارش
دوستی ، فردوسی شاهنامه را بنام سلطان محمود میکند .

اینجا شاعری شکسته و ناتوان شده و از رنج خود حاصلی نبرده
است در حالیکه شاهنامه را بنام شاه بخشیده ای چون سلطان محمود پیشکش
میکند ، چشم داشت دیناری را هم اظهار کرده است که دستگیر ایام

پیری و ناتوانی او باشد.

هیچکس تصور نمیکند که این انتظار بیموردی بوده است، ولی چنانکه دیدیم این امید شاعر هم مبدل بیأس شد.

نویسندگان شرح زندگی فردوسی همه این پیشامد را به تأسفی ذکر کرده اند نظامی عروضی در چهار مقاله مینویسد «فردوسی ۲۵ سال رنج برد و هیچ نمره ای ندید و اگر سلطان محمود دانسته بودی همانا که آن آزاد مرد را محروم و مایوس نگذاشتی»

باید متوجه بود که فردوسی بزرگوار تر از آن بود که بصله سلطان آنقدر اهمیت بدهد. فردوسی بیشتر از هر کس بنا پایداری و کم ارزی دارایی عقیده داشت و تنها نیک را خواستار بود.

همان گنج و دینار و کاخ بلند	نخواهد بدن مرا سودمند
سخن ماند از تو همی یادگار	سخن را چنین خوار مایه مدار

اگر خوشبختی را در بر آورده شدن آرزوی بدانیم که شخص عمر و سرمایه خود را در راه آن آرزو مینهد، باید فردوسی را یکی از خوشبخت ترین مردم روزگار بدانیم. او به هدف عالی خود رسید و بهترین صورتی از عهده نظم شاهنامه، آن شاهکار ادبی و حماسه ملی برآمد و نام نیک خود را برای ابد جاودان ساخت.

این بود آرزو و هدف فردوسی. اشار زیر بخوبی از این معنی

حکایت میکند:

جهان کرده ام از سخن چون بهشت	از این بیش تخم سخن کس نکشت
بناهای آباد گردد خراب	ز باران و از تابش آفتاب
بی افکنم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیاید گزند
نمیرم از این پس که من زنده ام	که تخم سخن را پراکنده ام

محتویات شاهنامه - اشعار شاهنامه در حدود شصت هزار بیت

میباشد شاهنامه شامل سه نوع گفتار است :

قسمت آمیخته بافسانه - داستانهای پهلوانی، بخش تاریخی
قسمت افسانه‌ای شاهنامه از اساطیر مشترک ایران و هند است که
آثار آن، هم در «اوستا» و هم در «ریگ‌ودا» دیده میشود.
داستانهای پهلوانی روایات قومی و ملی است مثلاً حکایت رستم از
داستانهای ملی زابلستان میباشد.

در ضمن این داستانها هم نکاتی هست که قوم آریا در آن اشتراک
دارند. مانند بزرگ شدن زال از شیر حیوان که شبیه پاریس پسر پریاموس
یونانی و رومین تن بودن اسفندیار نظیر اخیلس یونانی و زیگفرد آلمانی
میباشد و داستان هفت‌خوان رستم افسانه دوازده خوان هر کس یونانی را
بنظر می‌آورد. داستان رستم و سهراب شباهتی بکوه‌ولین ایرلندی دارد.
در قسمت تاریخی باید توجه داشت که سلسله پادشاهان پیشدادیان
و کیان که در شاهنامه آمده طبق روایت مشرق زمین است و با تاریخ
شاهان ماد و هخامنشی که مطابق با روایت مورخین یونان و مغرب است
ربطی ندارد اما مطالب موافق با تاریخ حقیقی در شاهنامه، از دارا
آخرین پادشاه هخامنشی و هجوم اسکندر آغاز میگردد و تاریخ اشکانیان
بطور خلاصه بر گزار و تاریخ ساسانیان که مستند بکتب و روایات است
بتفصیل گفته میشود و این داستان ملی، باشکست یزدگرد سوم و تسلط
اعراب پایان میرسد.

اهمیت و فوائد شاهنامه - بعضی مردم چون مطالبی از داستان

های پهلوانی شاهنامه را خلاف واقع و حقیقت تاریخی یافته‌اند آن
قسمت‌های آمیخته بافسانه را بی‌فایده میندازند.

باید متوجه بود که در میان اغلب اقوام متمدن افسانه‌هائی - باقیمانده است که حاکی از سرگذشت تاریک و مبهم نیاکان؛ در ایام پیش از تاریخ و جنگها و مهاجرت آنان میباشد.

این روایات که سینه‌به‌سینه نقل می‌شده در نتیجه غیرت و تعصب و یاقوت تخیل مردم شاخ و برگهای پیدا کرده است، بدینجهت ابتدای تاریخ کلیه ملل متمدن آمیخته با افسانه است.

این مطالب بفرض اینکه از لحاظ تاریخی دارای ارزش نباشد از نظر اطلاع بذوق و تخیل و چگونگی فکر و طرز تهذیب و تمدن هر قوم قابل مطالعه و توجه میباشد و گذشته از آن بجهت تأثیرات اجتماعی و نفوذ در طبایع مردم متضمن فوائدی است.

برای اجتماع دیگران گشتن هرملتی، وجود مبانی مشترك در عقاید و عادات از عوامل مؤثر میباشد؛ و بهترین وجه اشتراك میان مردم یکی بودن در یادگارهای گذشته است اگر چه آن یادگارها واقعیت تاریخی نداشته باشد. چه شرط اصلی تأثیر این یادگارها ایمان و اعتقاد است و ایرانیان همواره بوجود پادشاهانی مانند جمشید و فریدون و کیخسرو معتقد بوده و اصلاً تاریخ کهن ایران در مشرق زمین باینترتیب روایت شده است.

اما فائده داستانهای پهلوانی - یاد آوری افتخارات قهرمی و تحریک طبایع است و بسا که مطالعه این آثار مایه تشجید استعدادها و قرائح خفته گردیده است. چنانکه مورخین معتقدند که اشتها در داستان رستم در سیستان در قیام یعقوب ازین محل بسی مؤثر و شاید مایه ایجاد نقشه و نخستین محرک خاطر او بوده است.

داستانهای پهلوانی قدیم ما نشان میدهد که چگونه پهلوانی به ظهور رسیده و بارشادت و دلیری در برابر دشمنان پایداری کرده اند و برای دفاع از میهن فداکاری نموده اند.

علاوه بر موضوع این حکایتها باید بطرز روایت و بیان فردوسی هم متوجه بود که چگونه بآن افسانه‌های کهن جانی دمیده و شرح وقایع را زنده و باروح و اینقدر موثر ادا کرده است.

شاهنامه فردوسی بخوبی و روشنی این مطلب را میرساند که کشور ایران همواره آزاد و با افتخار زیسته و دردنیای سربلند بوده و اگر گاهی پیشآمد ناهمواری روی داده است؛ با کوشش پهلوانان از پیش برداشته شده و دوباره آن فرو شکوه برقرار گردیده است.

آیا ممکنست کسی شاهنامه را بخواند و بیزرگی این کشورایمان نیاورد؟ کدام ایرانی اصیل است که گذشته پرافتخار خود را فراموش کند و بخواری و بندگی تن دردهد و اگر پیشامدهائی مایه شکست و ضعف کشور را فراهم ساخت؛ ساکت و آسوده بنشیند و در فکر رهایی از بدبختی و زندگی ننگین نباشد؟!

پهلوانان شاهنامه همه درس کوشش و فداکاری میدهند یکتا دیده نمیشود که وظیفه خدمت بمردم و کشور را سهل شمرده بامید اینکه کارها بخودی خود یا بموجب تقدیر رو براه می شود از کوشش و فعالیت سربازند.

زنان هم در شاهنامه، سعی و مجاهدت از خود بروز میدهند و خستگی و ملال در وجود آنان راه ندارد.

اما بانقل مطالب تاریخی شاهنامه توانسته است که تاریخ ایران

را نگهداری کند و اگر بیان دلکش فردوسی نبود شاهنامه هم مانند دیگر کتابهای نثر از میان میرفت .

فائده دیگر شاهنامه و خدمت فردوسی مربوط به زبان فارسی است دانسته نفوذ عربی در زبان فارسی روز بروز زیاد تر میشد، در این هنگام شاعری مانند فردوسی برخاست و شصت هزار بیت در معانی و مضامین مختلف شعر ساخت بی آنکه نیاز بیشتری بلغات عربی حاصل کند ، و بدین ترتیب مقدار زیادی از واژه های شیوای فارسی را از بیم تباهی و فراموشی نگاهداشت و این ادعا کاملاً درست است که میگوید «عجم زنده کردم بدین پارسی»

در پایان این بحث ، نابجا نیست بار دیگر تکرار شود که :

شاهنامه پاسبان زبان و ادبیات فارسی و نگهبان ملیت ایران میباشد و تاجهائست شاهنامه نام پرشکوه ایران و افتخارات قوم ایران را جاوید نگاه خواهد داشت .

جامه‌یت شاهنامه - اگر کسی شاهنامه را نتوانده باشد ممکن است تصور کند که معمولاً در یک کتاب مربوط به داستانهای رزمی ، جز جنک و کشتار و میدان کارزار بحث و گفتار دیگری بمیان نمی‌آید ولی این يك اختصاص مهم و قابل توجه شاهنامه است که هر کس در آن مضمونی مطابق ذوق و دلخواه خود پیدا میکند . مهمترین مطالب و معانی که در شاهنامه آمده است ازین قرار است .

۱- سپاس و ستایش خداوند و توصیف خرد و دانش که بهترین عطیه الهی است .

۲- شرح جنگاوری پهلوانان و دلیری قهرمانان که در ضمن آن ، همه جا منظور فردوسی ایجاد حس میهن پرستی و علاقه به کشور و ترغیب

بر شادت و بیباکی و فداکاری میباشد . (۱)

در ضمن این جنگاویها فردوسی دقت و باریک اندیشی خود را نشان داده است ؛ گوئی مانند سپیدی بفنون جنگی آشنائی داشته و شرح اصطلاحات جنگی و طرز صف آرایی و نام اسلحه و ادوات جنگ ، شاهنامه را مهیج و جاندار ساخته و اطلاعات سودمندی نیز بدست میدهد .

۳- افسانه‌های ملی و تاریخ ایران که موضوع اصلی شاهنامه میباشد در نقل این مطالب فردوسی هیچگونه دخل و تصرفی نکرده و نهایت امانت بکار برده است و حتی در نقل حکایاتی که افواهاً شنیده است نام راوی را ذکر میکند . دخالت او تنها رنگ آمیزی شاعرانه و نظم و ترتیب دلکش در داستانهاست .

۴- پند و اندرز : که از زبان شاهان و پهلوانان ، هر جا مقتضای حال ایجاب میکرده بیان نموده است .

این پندها بهترین سرمشق و راهنمایی برای زندگی فردی و

چنین دارم از موبد پاك ياد	چو ايران نباشد تن من مباد
سزد گرگيا را نبويد نذرو	كه چون بر كشد از زمين بيخ سرو
از آن به كه كشور بدشمن دهيم	همه سر بسر تن بكشتن دهيم
به از زنده دشمن بد او شاد كام	چنين گفت موبد كه مردن بنام
كه كس بى زمانه نمرده است نيز	نگر تا نترسى تو از مرگ و چيز
چه نيكونتر از مرگ در كار زار	و گر كشت خواهد ترا روز كار
كه فرزند ما گر نباشد دليلر	چنين گفت مر جفت را نره شير
پدرش آب دريا و مادرش خاك	ببريم از او مهر و بپيوند پاك

اجتماعی میباشد (۱)

۵- نظرهای فلسفی این یکی از اهمیت های شاهنامه است که تنها بنقل سرگذشت ها اکتفا نمیشود بلکه فردوسی غالباً از مرگ و زوال اعتبار بزرگان نتایج عبرت آمیز میگیرد. وقتی قضیه جنک و کشتار بسر میرسد، شخصیت فردوسی آشکار میگردد و با بیانی بسیار رسا نتیجه میگیرد که این جهان وشکوه آن گذرانست و آنچه میماند دستگیری و نیکوکاری و گذشت و فداکاری است.

فردوسی مخالفت و ستیزه های بشر را دلیل کوتاهی فکر میشمارد میگوید زندگی بشر ارزش اینرا ندارد که بجای نیکی و صفا بقر و ستیز تلف شود مخصوصاً در مورد ادیان، اختلاف عقاید و کشمکشها را دلیل نادانی و حقیقت ادیان را مانند ذات خداوند یکی میداند.

۶- احساسات و عواطف و سخنهایی از عشق و اشتیاق هم با بیان شیوای استاد در شاهنامه تجلی مخصوص میکنند مانند داستان زال و رودابه و منیژه و بیژن و اوصافی از محبت و علاقه مادر و فرزند یا پدر و فرزند، برادر و برادر زن و شوهر و امثال آن در موارد مختلف آمده است و همچنین شرح تأثرات که موثرترین آنرا در داستان رستم و سهراب

هنگام جستن

(۱)

زدن رای با مرد هشیار و دوست
بد آید که تندی و سستی کنی
از آن پس نیاید چنان روزگار
که داند که فردا چه گردد جهان
تو فردا چنی گل نیاید بکار
ز بیماری اندیش و درر . گزند
بلندی پذیرد از آن کار نام
چرا دست بازی بکار دگر ؟

بهر کار هنگا جستن نکوست
بکاری که تو پیشدستی کنی
چو کاهل شود مرد هنگام کار
از امروز کآری بفردا ممان
گلستان که امروز گردد بهار
بدانکه که یابی تن زورمند
یقین دان که کاری که دارد دوام
تو کاری که داری نبرده بسر

وذكر مرگ فرزند خود گفته است .

۷ - مراسم و آداب - که خواننده شاهنامه را از تمدن و طرز زندگی و اصول معاشرت و آداب اجتماع و آیین و رسوم دربار پادشاهان ، طرز حکومت و سازمان ، قوانین و نظامات مالی و کشوری ، وضع لباس و مراسم جشن و عروسی و سوگواری و بسی مطالب و موضوعات دیگر اطلاعات سودمند حاصل میگردد.

۸ - توصیف مناظر طبیعی - که از قوه تخیل شاعر مایه گرفته و در ردیف اشعار بر گزیده شاهنامه میباشند؛ مانند وصف مازندران ، شب تیره بر آمدن و فرورفتن آفتاب و نظیر اینها . (۱)

۹ - شرکت و دخالت زنان در امور - شاهنامه در همه مورد زن را محترم میشمارد . مرد وزن در شاهنامه هر دو یکسان بنظر میآیند ، در کارهای بزرگ با زنان مشورت میکنند و از خرد و تدبیر آنان استفاده می شود .

شب تیره

(۱)

نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
 بسیج کذر کرد بر پیشگاه
 میان کرده باریک و دل کرده تنگ
 سپرده هوا را بر نگار کرد
 یکی فرش افکنده چون پر زاغ
 نوگفتی بقیر اندر اندود چهر
 چو مار سیه باز کرده دهن
 چو زکی برانگیخت زانگشت کرد
 کجا موج خیزد ز دریای قار
 شده مست خورشید را دست و پای
 نوگفتی شد سنی بخواب اندرون
 جرس بر گرفته نگهبان پاس
 زمانه زبان بسته از نیک و بد
 دلم تنگ شد زن درنگ دراز

شبی چون شبه روی شسته بقیر
 دگر گونه آرایشی کرد ماه
 شده تیره اندر سرای درنگ
 زناجش سه بهره شده لاجورد
 سپاه شب تیره بر دشت و راغ
 چو پولاد زنگار خورده سپهر
 نمودم ز هرسو بچشم اهرمن
 هر آنکه که برز دیکی باد سرد
 چنان گشت باغ و لب جویبار
 فرو مانده گردون گردان بجای
 زمین زیر آن چادر قیرکون
 جهانرا دل از خوشتن پر هراس
 نه آوای مرغ و نه هرای دد
 بد هیچ پیدا نشیب و فراز

محسنات ادبی شاهنامه - اثری رامیتوان بلیغ نامید که علاوه بر شیوایی جمل و معانی؛ نظم و تناسبی در مجموع آن اثر بکار رود و شاهنامه با آنکه معانی و مضامین مختلفی را شامل میباشد؛ بلاغت دارد از آغاز تا انجام سخن یکدست و یکنواخت مانند حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته است و در تناسب و ربط مطلب ناجوری و فاصله‌ای بنظر نمیرسد، فصاحت گفتار فردوسی از این نکته هم پیداست که در بیان هر گونه مضمون، لحن کلام حماسه رزمی است و در الفاظ عموماً شوکت و قدرت و هیبت مشاهده میافتد.

با وجود استحکام و متانت کلام، طبع توانای فردوسی، روانی و شیرینی بشاهنامه بخشیده است و باینکه لغات عربی کم بکار رفته هرگز اثر ساختگی بودن یا تنگی بیان در شاهنامه نیست. در شاهنامه ضرب‌المثل‌هایی هم که دلیل تبحر و اطلاعات فردوسی است دیده میشود.

گاهی بدون اینکه تکلفی بکار رود، صناعی در شاهنامه بنظر می‌رسد.

فردوسی در تجسم مناظر و شرح دقایق و جزئیات نیز مهارت دارد همچنین کلام فردوسی از لحاظ ایجاز قابل توجه است در بعضی ابیات گوئی يك دفتر معنی در الفاظ کم گنجانیده است.

شخصیت و خلاق فردوسی - فردوسی شاعری است دارای مناعت طبع و آراسته بفضائل اخلاقی. از گفتار او برمیآید که در عین اشتغال باوصاف جنگ و قتال، قلبی رقیق و حساس و ذوقی سلیم و طبعی حکیم دارد. همواره از گزارشات تنبه حاصل میکند و خواننده را بنتایج

اعمال ناروا متوجه و بداد و دهش تشویق میکنند .
از خصائص فردوسی پاکی زبان و آزر م اوست ، در تمام شاهنامه
يك كلمه برخلاف ادب و عفت پیدا نمیشود .

در میهن پرستی و محبت پرشور نسبت بقوم ایرانی ذهنش لبریز
است ^(۱) بالینحال میهن دوستی در نظر او توأم باتنك چشمی و دشمنی
بایمگانگان نیست. بلکه حس بشر دوستی و خیرخواهی راهمواره مد نظر
دارد ؛ جز بابدی و بد کرداری دشمنی نمیورزد .
فردوسی شخصاً علاقمند و متمایل بشیعی بوده است ولی در
شاهنامه جای تعصب مذهبی نیست و همه مذاهب دارای يك حقیقت
می باشند .

تقلید از شاهنامه - شاهنامه فردوسی از همان زمان نظم مقبول
و مشهور گردید و نقل مجالس شد بدینجهت عده ای از شعرا هم بهوس

(۱) از نامه رستم فرخزاد برادر خود

چو آگاه گشتم از این راز چرخ	که ما را از او نیست جز رنج برخ
بایرانیان زار و گریان شدم	ز ساسانیان نیز بریان شدم
دریغ آن سرو تاج واورنك و تخت	دریغ آن بزرگی و آن فروبخت
کزین پی شکست آید از تازیان	ستاره نگردد مگر بر زبان
دریغ آن سر و تاج و آن مهر و داد	که خواهد شدن تخت شاهی بیاد
نبه گردد این رنجهای دراز	نشیبی دراز است پیش فراز
چو بسیار ازین داستان بگذرد	کسی سوی آزادگان ننگردد
بریزند خون از پی خ وسته	شود روزگار بد آراسته
مرا کاشکی این خرد نیستی	گر آگاهی نیک و بد نیستی
ترا ای برادر تن آباد بباد	دل شاه ایران بتو شاد باد
که این قادی کورگاه منست	کفن جوشن و خون کلاه منست
چنین است راز سپهر بلند	تو دل را بدرد برادر مبنده
تو بدرود باش و بی آزار باش	همیشه پیش جهاندار باش
تو دیده ز شاه جهان برمدار	فداکن تن خویش در کارزار

تقلید از شاهنامه افتادند و یاداستانهای پهلوانی شبیه آن سرودند مانند
 گرشاسبنامه اسدی طوسی - اسکندرنامه نظامی و جامی و امیر خسرو
 دهلوی - ظفرنامه حمدالله مستوفی (سده هشتم) شاهنامه احمد تبریزی
 (سده هشتم) شهنامه قاسمی (سده دهم) شاهنامه صبا (سده سیزدهم)
 ولی هیچیک از این آثار با اهمیت و اعتبار شاهنامه فردوسی نمیرسد.

شهرت جهانی شاهنامه - اغلب ملل متمدن نسبت بشاهنامه
 فردوسی رغبت و علاقه‌ای ابراز داشته‌اند و بدینجهت بتدریج شاهنامه
 به بیشتر زبانها ترجمه شده است.

بعضی از دانشمندان مغرب‌زمین هم برای شاهنامه فرهنگ ترتیب
 داده و پژوهشهایی درباره فردوسی و شاهنامه کرده‌اند.
 باوصف این مراتب باید گفت که شاهنامه شاهکاری است که
 تمام جهان از آن حسن استقبال کرده و شهرت آن در اقطار گیتی
 پیچیده است.

آثار دیگر فردوسی - علاوه بر شاهنامه مثنوی دیگری بهمان
 وزن بنام «یوسف وزلیخا» بفردوسی نسبت داده‌اند در مقدمه این
 مثنوی اشاره شده است که دو تن از شعرا ابوالمؤید بلخی و بختیاری
 آنرا بنظم آورده بودند و فردوسی در سفر بغداد بدستور موفق وزیر
 بهاءالدوله دیلمی دوباره آنرا برشته نظم کشیده است.

عده‌ای از دانشمندان درصحت مسافرت فردوسی ببغداد و تعلق این
 مثنوی بوی تردید کرده‌اند و حتی در نتیجه پیداشدن يك نسخه خطی از
 یوسف وزلیخا که نظم این قصه را در زمان سلاجقه معلوم میدارد، ظن
 قریب یقین این است که این مثنوی از فردوسی نیست و سستی و ناروانی

خود اشعار هم این مدعا را تقویت میکند .

اشعار پراکنده‌ای از قطعه و غزل و رباعی نیز بفردوسی نسبت

داده‌اند (۱)

در سال ۱۳۱۳ دولت ایران بمناسبت هزارمین سال تولد فردوسی

جشنی ترتیب داد و خاورشناسان و نمایندگان از شانزده کشور تهران -

آمدند و همان سال آرامگاه باشکوهی نیز در طوس برای شاعر ملی ایران

برپا گردید

(۱) از آنجمله است :

گناه بخت

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست	بهیچ روی مراو را زمانه جویا نیست
بـرو مجاور دریا نشین مگر روزی	بدست افتد دری کجاش همتا نیست
خجسته در که محمود زاولی دریاست	چگونه دریاکانرا کرانه پیدا نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در	کذاه بخت منست این گناه دریا نیست

یاد جوانی

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم	ز گفتار تازی و از پهلوانی
بچندین هنر شصت و سه سال ماندم	که توشه برم ز آشکار و نهانی
بجز حسرت و جز وبال گناهان	ندارم کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کنون مویه آم	بدین بیت بو طاهر خسروانی
«جوانی من از کودکی یاد دارم	دریغا جوانی ، دریغا جوانی»

عنصری بلخی (۳۵۰ - ۴۳۱)

زندگی - ابوالقاسم حسن بن احمد، فرزند بازرگانی بود و در آغاز او نیز پیشه پدر را پیروی میکرد تا در سفری گرفتار راه-زنان گردید و سرمایه‌اش از دست رفت، پس براه کسب دانش افتاد و شهرت یافت تا بوسیله امیر نصر برادر کمتر سلطان محمود بخدمت آن پادشاه راهنمایی شد.

عنصری در خدمت سلطان بزودی بر تری و جلال یافت و عنوان ملك الشعرائی حاصل کرد یعنی شعرا میبایست گفته‌های خود را پیشتر بنظر او برسانند سپس در حضور سلطان بخوانند.

بدینجهت عنصری مقر بتر از دیگر شعرا بوده و در نتیجه بخششهای سلطان محمود دارائی او بجائی رسید که گویند چهارصد غلام زرین کمر در رکاب او حرکت میکردند. خاقانی در باره ثروت عنصری میگوید:

شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زرساخت آلات خوان عنصری

عنصری چون دارای مناعت طبع و فضیلت بود و مسن تر از دیگر شاعران هم بود بنا بر این شایستگی تقدم بر آنان را نیز داشت و شعرا اغلب بنظر احترام باو مینگریستند.

آثار عنصری - گویا دیوان عنصری سی هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی را شامل بوده و از آن تنها در حدود سه هزار بیت باقی مانده است.

چند مثنوی بعنصری نسبت داده اند که همگی از میان رفته است.

سبك و شعر عنصری - مهمترین اشعار باز مانده عنصری قصائد اوست که در مدح سلطان محمود و برادر و فرزند او سروده است.

سبك عنصری در قصیده همان سبك خراسانی و شیوه رودگی است که نغز تر و روانتر سروده شده است .

عنصری اغلب قصاید خود را با وصف مناظر طبیعی مثل شب وابر و خزان و بهار آغاز میکند و باگریزی ماهرانه بمدح میپردازد (۱) و کمتر تغزل دارد و همچنین قصائدی سروده که بدون تهئید مقدمه از همان مطلع بمدح آغاز شده است (۲)

عنصری چنانکه با مقایسه خود با رود کی اظهار کرده در غزل و تغزل مهارت نداشته اما هنر عنصری در مدیحه سرائی است ، مخصوصاً در وصف دقائق جنك و صحنه های کار زار زبر دستی نشان داده و قصائد او در عین جزالت و استحکام روانست و از تعقید لفظ و معنی مبرا است

عنصری مانند آندسته از شعرا نیست که برای هنر نمایی در مدح

(۱) مانند این قصیده :

تا ز صنم عشق درختی لعبتی دیگر شود
باد همچون طبله عطار پر عنبر شود
گوشوار هر درختی رشته گوهر شود
که برون آید زمیغ و گه بمیغ اندر شود
باز مینا چشم و دیبا روی و مشکین بر شود

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود
باغ همچون کلبه بزاز پر دیبا شود
روی بند هر زمینی حله چینی شود
چون حجابی لعنتان خورشید را بینی ز نار
افسر سیمین فرو گیرد ز سر کوه بلند
و بمدح شاه چنین گریز میزند :

بوستان چون بخت او هر روز بر ناتر شود

روز هر روزی بیغزاید چو قدر شهریار

(۲) مانند :

چنین گفتند بزرگان چو کرد باید کار
که راستگوی تراز نامه تیغ او بسیار
رود بدیده دشمن بجستن پیکار
نه فالگوی بکار آیدش نه کار گزار
زمانه کشته مر او را دلیل و ایزد یار
هوا چو آتش و گرد اندرو بجای شرار
بقال اختر نیک و بنصرت ز دادار

چنین نماید شمشیر خسروان آثار
بتیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان
چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد
نه رهنمای بکار آیدش نه اختر گر
رود چنانکه خداوند شرق رفت بر زم
بوقت آنکه هوا نفته بد ز باد سموم
فرو گذشت بآمو به شهریار جهان

مبالغه را از حد بگذرانند بلکه او مضامین جالبی پیدا کرده و مدح را با آن آراسته میکنند.

چون سلطان محمود عنصری را در جنگها همراه میبرد تا اتفاقات جنگ را بشعر در آورد اختصاص دیگری شرح جزئیات و باریک بینی در مناظر جنگی است

عنصری شاعری استدلالی است دعوی که میکند بمناسبت دلیلی هم برای آن میآورد.

بالاخره عنصری در ضمن مدح و توصیف ممدوح از تذکر اخلاقی و تشویق ممدوح بدانش و داد و صفات رادی و مردانگی فرو گزار نمیکند (۱)
عنصری توانایی بدیبه گوئی نیز داشته و در مجالس محمود گاهی ابیات مناسبی بیداهه سروده است. گویند در مقابل يك رباعی که برای بریده شدن زلف ایاز گفت (۲) سلطان محمود دستور داد دهان او را سه بار با جواهر آکنند و همچنین رباعی که در هنگام چوگان بازی سلطان وزمین خوردن او از اسب گفت مشهور است. (۳)

(۱)

عجب مدار که نامرد مردی آموزد
بچند گاه دهد بوی عنبر آن جامه
ز عمر نشمرد آن روز کاند رو نکند
دلی که رامش جوید نیابد آن دانش
ز زود خفتن و از دیر خاستن هرگز

(۲)

کی عیب سر زلف بت از کاستن است
روز طرب و نشاط و می خواستن است

(۳)

شاه ادبی کن فلک بد خو را
کرگوی خطا کرد بچو گانش زن

از آن خجسته رسوم واز آن ستوده سیر
که چند روز بماند نهاده با عنبر
بزرگ فتحی یا نشکند یکی اشگر
سری که بالش جوید نیابد او افسر
نه ملک یابد مرد و نه بر ملوک ظفر

کی وقت بغم نشستن و خاستن است
کساراستن سر و ز پیراستن است

کاسیب رسانید رخ نیکو را
وراسب خطا کرد بمن بخش او را

غضائری رازی (وفات در ۴۲۶)

غضائری بدربار بهاء الدوله دیلمی منسوب و مداح او بود، ولی قصائدی هم در مدح سلطان محمود سروده بغزنین میفرستاد و از آن پادشاه صله دریافت میداشت.

از معروفترین اشعار غضائری قصیده ایست در مدح سلطان محمود که در آن مبالغه کرده و بخششهای خسروانه محمود را آنقدر بیکران یافته که از آن اظهار ملال و دل‌تنگی نموده است^(۱)

عنصری این قصیده را پاسخ گفته و ایرادهائی بر غضائری گرفته است و غضائری مجدداً بقصیده عنصری پاسخ داده است.

فرخی سیستانی (وفات در ۴۲۹)

زندگی - ابوالحسن علی بن جولوغ در سیستان بدهقانی مشغول بود، چون آواز بخششهای ابوالمظفر چغانیان را شنید از سیستان روی بدربار او آورد، با کاروانی که حله میبرد همراه شد و آن قصیده معروف

(۱)

بس ای ملک !

مرا ببین که به بینی کمال را به کمال
هر آنکه بر سر يك بيت من نویسد قال
که ضعیفی و بیچارگی و سستی حال
ز جود آن ملکی کم ز مال داد ملال
نه آفتاب مساحت کند نه باد شمال
بس ای ملک که نه عنبر فروختم بجوال
ملک فریب بخوانند و جادوی محتال

اگر کمال بجاه اندر است و جاه بمال
من آنکس که بمن تا بخشش فخر کند
همه کس از قبل نیستی فغان دارد
من آنکس که فغانم بچرخ زهره رسید
بس ای ملک که ضیاع و غمار مرا
بس ای ملک که نه گوهر فروختم بسلم
بس ای ملک که ازین شاعری و شعر مرا

«کاروان حله» را که در مدح امیرچغانی سرود باخود برد (۱)

چون بدر بار رسید، امیر بداغگاه رفته بود، فرخی شعر خود را پیش عمید اسعد پیشکار ابوالمظفر خواند، عمید اسعد را سرودن چنین قصیده روانی از یک دهقان ساده شگفت آمد. وضع داغگاه را برای فرخی شرح داد و گفت شعری در وصف داغگاه بپرداز تا ترا پیش امیر راهنمایی کنم. فرخی آن شب قصیده داغگاه را سرود (۲)

روز دیگر فرخی هر دو قصیده را پیش امیر خواند. امیر شعر شناس بود فرخی را آفرینها گفت و پاداش نیکو بخشید (۳)

پس از آن فرخی بدر بار سلطان محمود روی نهاد و در آنجا نیز شوکت و جاه یافت. فرخی چنگ می نواخته و اشعار خود را بسرود و آواز

(۱) کاروان حله

با کاروان حله برقم ز سیستان	با حله تنیده ز دل بافته ز جان
با حله برشم ترکیب او سخن	با حله ای نگار کر نقش او زبان
هر نار او برنج برآورده از ضمیر	هر بود او بجهد جدا کرده از روان
از هر صنایعی که بخواهی بر او اثر	وز هر بدایعی که بجوئی بر او نشان
نه حله ای کر آب مر او را رسد گزند	نه حله ای کر آتش او را بود زیان
نه رنگ او تباہ کند تربت زمین	نه نقش او فرو سترد گردش زمان
این حله نیست بافته از جنس حله ها	اینرا تو از قیاس دگر حله هامیدان
اینرا زبان نهاد و خرد رشت و عقل بافت	نقاش بود دست و ضمیر اندران میان
تا نقش کرد بر سر هر نقش برنوشت	مدح ابوالمظفر شاه چغانیان

(۲) داغگاه

تا برند نیلگون بر روی پوشد مرغزار	پریان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
خاک را چون ناف آهو مشک زاید بقیاس	بید را چون پر طوطی برک روید بیشمار
دوش وقت نیمه شب بوی بهار آورد باد	حبذا باد شمال و خرما بوی بهار
راشت پنداری که خلعت های رنگین یافتند	باغ های پرنگار از داغگاه شهریار
داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود	کاندرو از نیکوئی خیره بماند روزگار
سبزه ایند سبزه بینی چون سپهر اندر سپهر	خیمه اندر خیمه بینی چون حصار اندر حصار
بردر پرده سرای خسرو پیروز بخت	از پی داغ آتشی افروخته خورشیدوار...

(۳) شرح کامل این حکایت در چهار مقاله صفحه ۳۲ چاپ خاور

میخوانده و از هنگام جوانی روزگاری خوش و خرم گذرانده و نشاط و عشق
پیشه داشته است چنانکه از گفته های او این نشاط و فرح آشکار می باشد
آثار فرخی - دیوانی که از فرخی امروز در دست می باشد بیش از
نه هزار بیت است. رشید و طواط در مقدمه حقایق السحر نوشته است که
فرخی کتابی در عروض و نقد الشعر بنام ترجمان البلاغه داشته است.

خاصه و هنر فرخی - قصائد فرخی اکثر در مدح سلطان محمود
و فرزندان اوست و بیشتر آن قصاید با تغزل آغاز میشود.

هنر فرخی در تغزل است و در این قسمت روانترین اشعار را با
احساسات ساده و طبیعی سروده و از این جهت اشعار او را بصنعت سهل و
ممتنع ممیز دانسته اند. اگر قصاید عنصری و فرخی را با هم مقایسه کنیم
گفتار عنصری دارای سنگینی و انسجام و اشعار فرخی دارای سادگی معنی
و روانی است.

چنانکه اشاره شد فرخی اشعار خود را بانوای چنگ میخوانده
بدین جهت در گفتار او همان روح نشاط و خوش آهنگی وجود دارد
و گوئی اشعار فرخی آهنگ نغمات او را در همین الفاظ و ترکیبات ظاهر
نگاه داشته است.

فرخی نیز مانند عنصری در اغلب جنگها و سفرهای هند ملازم
سلطان محمود بود و بعضی قصاید او از جهت ذکر وقایع و آوردن نام
اماکن و اشخاص جنبه تاریخی دارد فرخی در این فن یعنی واقعه گوئی
نیز مهارت برود داده است و همچنین آداب و مراسم جشنها و توصیف بزم
و شکار سلطان را مانند تابلوی دقیقی مجسم کرده است.

فرخی وصف حالات درونی از قبیل غم و شادی را با کمال مهارت و

لطف مضمون بیان کرده است .

فرخی در اوصاف طبیعت نیز تشبیهات لطیف و نغز آورده ورنك
آمیزبهای بدیع بکار برده است (۱)

عسجدی هر وژی (وفات در ۴۳۲)

عسجدی از شعرای دربار محمود غزنوی بوده ولی رفاه و منزلت
عنصری را نداشت .

عسجدی ظاهراً دیوانی داشته ولی از بین رفته و چند قصیده در
تذکره ها باقی مانده است و از معروفترین آنها قصیده ایست در فتح
سومنات (۲) عسجدی در شعر تفنن هم بکار برده است (۳)

خزان

(۱)

هنگام خزان است و خزان را بدر اندر
بنموده همه راز دل خویش جهان را
بر دست حنا بسته نهد پای بهر کام
رز لاغر و پژمرده شد و گونه تبه کرد
هر برگی ازو گونه رخسار نژندی است
بر کس ملکی گشت همانا که مر او را
آن آمدن ابر کسسته نکر امروز
نو نو زبت زرین هر جای بهاری است
چون ساده دلان هر چه بباغ اندر ناری است
هر کس که تماشاگه او زیر چناری است
غم را مگر اندر دل او راه گذاری است
هر شاخی ازو گونه انگشت تزاری است
در باغ زهر شاخ دگر گونه نثاری است
کوئی ز کلنگان پراکنده قطاری است

فتح سومنات

(۲)

ناشاه خسروان سفر سومنات کرد
بزدود نام کفر جهانرا ز لوح دین
شظرفج ملك باخت ملك باهزار شاه
محمود شهریار کریم آنکه ملك را
شاهان تواز سکندر بیشی بدانجهت
عین الرضای ایزد جوئی تو در سفر
(۳) قصیده ای دارد که متضمن صنعت تکرار است و آغاز آن قصیده چنین است:

باران قطره قطره همی بارم ابر وار
زبان قطره قطره، قطره باران شده خجل
هر روز خیره خیره ازین چشم سیل وار
زین خیره خیره، خیره دل من زهجر بار

منوچهری دامغانی (وفات ۴۳۲)

زندگی - ابوالنجم احمد منوچهری نخست مداح فلک المعالی منوچهر بن قابوس و شمگیر بود و تخلص خود را از نام وی گرفت؛ پس از آن بغزنین آمد و بیشتر همعصر باسلطان محمود غزنوی بود و اغلب قصائد او در مدح این پادشاه است و وفات منوچهری در جوانی او اتفاق افتاده است. دیوان وی در حدود سه هزار بیت میباشد.

سبك و خاصه منوچهری - منوچهری در شعر اسلوب خاصی دارد که از بیشتر جهات منحصر بهمین شاعر است. اینك هميزات کلی اشعار منوچهری:

۱ - نفود عربی - کمتر شاعری مانند منوچهری تحت تأثیر الفاظ و مضامین عربی واقع شده چه او بادیوان شعرای عرب انس و آشنائی بیشتری داشته و يك دليل توجه به عربی هم این بوده است که چون منوچهری بدربار سلطان راه یافت جوان بود و بقول خودش حاسدان بر او حسد کردند و بدین جهت او میخواست که بابرتری فضل و عربی دانی بر دیگر شاعران پیشی جوید

در ضمن استفاده از معانی و مضامین عربی، منوچهری گاهی در فکر و سخن شعرای عرب استادانه تصرف میکند و گفته خود را بقالب نوی میریزد، گاهی هم بدون تغییر همان مضامین عربی را در قصائد نقل میکند و مناسبت و اقتضای محیط را از نظر دور میسازد مثلاً همین شاعر که با ملاحظتی وصف گل و لاله و نرگس و یاسمن میکند و آوای بلبل و قمری رامی ستاید در شعر بعد بوصف بیابان و بادیه می پردازد آنهم بیابانی «که بادش داشت طبع ز در قاتل» و ریگزاران و وادیهای بی انتها را می پیماید

و بر مشاهده منازل خراب و رسوم و طلل تاسف میخورد!

۲ - شور و جذبه - باین غلو و تقلید از عربی نباید گمان کرد که اشعار منوچهری خشك و بیحالت است بلکه برعکس گفته‌های وی يك حالت شور و نشاط مخصوصی را می‌رساند و سخن کمتر شاعری اینقدر زنده و بارور است. دیوان منوچهری پر است از وصف زیبایهای طبیعت، تشبیهات نغز برای گلها و میوه‌ها، نام پرندگان و آهنگ‌های موسیقی، و هم در سیاق تعبیر و هم در تلفیق الفاظ مهارت بخرج داده است.

۳ - غور در طبیعت - شعرا اکثر طبیعت نظر داشته و مظاهر زیبای طبیعی را وصف کرده‌اند اما هیچیک مانند منوچهری دقیق و باریک بین نبوده و از کلیه مظاهر و اجزاء طبیعت کار نگرفته‌اند.

شعرا در وصف بهار از جلوه طبیعت سخن گفته و رنگ گل و صوت بلبل را وصف کرده‌اند ولی منوچهری در شرح بهار هر درخت و گلبرغا جزء بجزء نام میبرد، تشبیهات بدیع برای گلها می‌آورد و کار و مشغولیت تمام پرندگان و جانوران را ذکر می‌کند.

در مسمط خزان میوه‌هایی مانند: ترنج، نارنج، آبی، انار، سیب، و رزرا هر يك با توصیف و تشبیهی شرح میدهد^(۱)

(۱) خزان

خیزید و خزان آرید که هنگام خزان است	باد خنك از جانب خوارزم وزانست
آن برك زانست كه بر شاخ زانست	كوئی بمثل پیرهن رنگ زانست
دهقان بتعجب سرانگشت گزانست	
كاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلزار	
نارنج چو دو كفه سیمین نرازو	هر دو زرز سرخ طلا کرده برونسو
آکنده بكافور و گلاب خوش و اؤلؤ	وانگاه یکی زر گرك زبرك و جادو
بازر بهم باز نهاده لب هر دو	
رویش بسر سوزن بر آژده هموار	
آبی چو یکی جوجك از لانه بچسته	چون جوجككان بر تن او موی برسته
وادرش بچسته سرش از تن بگسته	نیکو و باندام جراحش بیسته
يك پا يك او را زین اندر بشگسته	
و آویخته او را بدگر پای نگوینار	

۴- منظره سازی- علاوه بر دقت در جزئیات طبیعت باید گفت که منوچهری در تنظیم و نجسم منظره‌های طبیعی، کار نقاش ماهر را انجام می‌دهد مثلاً در قصیده «شب‌ی گیسو فرو هشته بدامن ...» پرده‌های رنگینی از تاریکی شب و تابش ستاره‌ها و وزش باد و ریختن باران و برق و طوفان و پدید آمدن هلال تهیه کرده است (۱)

شب تاریک

(۱)

پلاش معجرو قیرش گرزن	شب‌ی گیسو فرو هشته بدامن
بزاید کودکی بلغاری آن زن	بکردار زن زنگی که هرشب
از آن فرزند زادن شد سترون	کنون شویش بمردو گشت فرتوت
چو بیژن در میان چاه او من	شب‌ی چون چاه بژن تنگ و تاریک
دو چشم من بدو چون چشم بیژن	نریا چون منیژه بر سر چاه
کشنده نی و سرکش نی و توسن	مرا در زیر ران اندر کمیتی
چو دوماز سیه بر شاخ چندین	عنان بر گردن سرخش فکند
سمش چون ز آهن و پولاد هاون	دهش چون نافته بند بریشم
چو انگشتان مرد ارغنون زن	همی را قدم فرس را من بتقریب
چو خون آلوده دزدی سرزمکمن	سراز البرز برزد قرص خورشید
که هر ساعت فزون گرددش روغن	بکردار چراغ نیم مرده
هبوبش خاره درو باره افکن	بر آمد بادی از اقصای بابل
فرود آرد همی احجار صد من	نوگفتی کز ستیغ کوه سیلی
که گیتی کرد همچون خزا دکن	ز روی بادیه برخاست کردی
بخار آب خیزد ماه بهمن	چنان کز روی دریا بامدادان
یکی میخ از ستیز کوه فارن	بر آمد زاغ راگ و ماغ پیکر
که کردی گیتی تاریک روشن	بجستی هر زمان زن میخ برقی
بشب بیرون کشد رخشنده آهن	چنان آهنگری کز کوره تنگ
که موی مردمان کردی چوسوزن	خروشی بر کشیدی تند تند
بگوش اندر دمیدی یک دمیدی	نوگفتی نای روئین هر زمانی
که کوه اندر قتادی زوبگردن	بلرزیدی زمین از زلزله سخت
چنان چون برگ گل بارد ز کاشن	فرو بارید بارانی ز گردون

بقیه در صفحه بعد

۵- در ضمن شرح این منظره‌ها تشبیه‌های جالبی آورده و در تشبیه، هم از عالم محسوس و هم از قوه خیال استفاده کرده و هنر تشبیه را که پیش از او ساده و بی پیرایه بود ترقی داده و بسا مضامین نو بر آن افزوده است.

منوچهری مبتکر مسمط میباشد و در این نوع شعر هم استادی بخرج داده است. منوچهری مسمط را جزو مفاخر خود می‌شمارد چنانکه گوید:

طاوس مدیح عنصری خواند دراج مسمط منوچهری

نثر دوره غزنوی

از دوره سامانیان نویسندگان را برای فارسی نویسی رغبت و علاقه پیدا شده بود ولی در دوره غزنویان رواج و پیش رفتی که شعر حاصل نمود درباره نثر بظهور نرسید. با اینهمه در این دوره هم نویسندگانی بودند بخصوص صوفیه که شهرت آنان از همین اوان آغاز میشود بتدریج آثار برجسته‌ای در زبان فارسی ایجاد کردند چنانکه در بخش آینده ذکر میشود. همچنین کتب علمی در این دوره به فارسی نوشته شد از جمله دانشنامه‌های تألیف ابوعلی سینا و التفهیم بیرونی میباشد.

بقیه از صفحه قبل

و یا اندر تمویزی مه بیارد	جراد منتشر بر بام و برزن
ز صحرا سیلها برخاست هر سو	دراز آهنگ و بیچان و زمین کن
چو هنگام عزایم زی معزم	بتك خیزند ثعبانان ریعن
نماز شامگاهی گشت صافی	ز روی آسمان ابر معکن
پدید آمد هلال از جانب کوه	بسان زعفران آلوده محجن
چنان چون دوسرازم باز کرده	ز زر مغربی دست آورنجن
و یا پیراهن نیلی که دارد	ز شعر زرد نیمی زه بدامن

معروفترین دانشمندان دوره غزنوی

ثعالبی نیشابوری - (متوفی ۴۲۹) ثعالبی کتاب مفیدی در شرح حال و منتخب اشعار شماره زیادی از شعرای ایرانی عربی زبان و گویندگان عرب بنام «یتیمۃ الدهر» تألیف کرده و بعد کتاب دیگری در تکمیل آن بنام «تتمۃ الیقیمه» نوشته است.

ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰) ابوریحان از بزرگترین دانشمندان بویژه در ریاضیات سرآمد اقران بود ابوریحان در «بیرون» از حوالی خوارزم تولد یافت. نخست نزد مأمون بن مأمون خوارزمشاه بود سپس بخدمت شمس المعالی قابوس و شمشگیر رسید و از آنجا بدربار سلطان محمود غزنوی رفت و تقرب حاصل کرد و در سفرهای هند با او بهند رفت و از اوضاع آن کشور اطلاعاتی حاصل کرد و زبان هندی را هم یاد گرفت کتابهای مشهور او به عربی عبارتند از «تحقیق ماللهند» در اخلاق و عادات هندیها، «آثار الباقیه عن القرون الخالیه» راجع بتقویم و جشنهای ایرانیان و ملل همجوار «التفهیم» و «قانون مسعودی» که هر دو در علم نجوم است.

ابوریحان کتاب التفهیم را بار دیگر بفارسی نوشته و در اصطلاحات نجوم و اژه های فارسی سره بکار برده است.

دانشمندان دربار آل بویه (۲۳۰-۴۴۷)

بدیع الزمان همدانی (متوفی ۳۹۸) اولین کسی است که حکایات و روایات ادبی در نثر مسجع عربی نوشت و سبک مقامه نویسی را ایجاد کرد، کتاب او بنام مقامات بدیع الزمان مشهور و از کتابهای ادبی عربی بشمار میرود.

ابوعلی مسکویه (متوفی ۴۲۱) از دانشمندان و تاریخ نویسان مشهور است. نخست مذهب زرتشتی داشت بعد اسلام آورد. ابوعلی کتابدار ابن عمید و وزیر رکن الدوله بود و پس از وفات او بخدمت عضدالدوله پیوست از مؤلفات او کتاب «تجارب الامم» در تاریخ عمومی اسلام و ایران است. در این کتاب تنها بذکر وقایع اکتفا نشده بلکه بیشتر نتایج تاریخ و حصول تجربه برای خوانندگان را هم در نظر داشته است. تألیف دیگر مسکویه «تهذیب الاخلاق» در حکمت عملی و اخلاق است و خواجه نصیر الدین طوسی آنرا بفارسی ترجمه و تلخیص کرده و با اضافاتی بنام اخلاق ناصری نامیده است.

ابوعلی سینا (۳۷۰-۴۲۸)

شیخ الرئيس ابوعلی سینا از دانشمندان نامی جهان بشمار میرود ابن سینا در قریه خرمیثن از حوالی بخارا تولد یافت و پس از فرا گرفتن مقدمات علوم ب تحصیل فقه و منطق و نجوم و ریاضی و پزشکی مشغول شد و در هیچده سالگی کلیه علوم معمول در آن عصر را فرا گرفت و هوش و استعداد او مایه شگفتی همگان بود.

پس از آنکه بکتابهای فارابی دست یافت نسبت ب ماوراء الطبیعه و حکمت الهی علاقمند شد و از طرف دیگر بتحقیق اصول پزشکی و درمان بیماران همت گماشت بعضی پادشاهان و امرا مانند نوح بن منصور سامانی و مجدالدوله و شمس الدوله دیلمی را معالجه کرد.

ابوعلی سینا نخست در بخارا نزد نوح بن منصور بود و از کتابخانه معتبر او استفاده میکرد بعد بدربار مأمون بن مأمون خوارزمشاهی رفت و

سپس بخدمت شمس الدوله دیلمی پیوست و دوبار درهمدان وزارت او را
بعهدده داشت .

باوجود مسافرتها و مشاغل دیوانی از مطالعه و تألیف باز نمیایستاد
و بتدریس و افاضه نیز میپرداخت و در سعی و پشتکار بی نظیر بود، چنانکه
مینویسند حتی در زندان هم که بود از تألیف دست نکشید

شیخ ابوعلی سینا متجاوز از صد جلد کتاب نوشته است و مهمترین
آنها بزبان عربی، کتاب «شفا» در حکمت و کتاب «قانون» در پزشکی و
«اشارات» در منطق و حکمت میباشد. تألیفات شیخ همواره مورد استفاده
دانشمندان واقع بود و در دارالعلوم هاندیس میشد .

باوجود غورابن سینا در مطالب علمی و فلسفی تألیفات او به پیرایه
ادبی نیز آراسته است . اشعاری بزبان تازی دارد . رباعیات فارسی نیز
باو نسبت داده اند (۱)

از تألیفات مشهور شیخ بفارسی « دانشنامه » علانی است که بنام
علاءالدوله پسر کاذویه نوشته است . در این کتاب ابوعلی سینا احاطه و
توانایی خود را در زبان فارسی نشان داده و حتی اصطلاحات فلسفی را
هم بفارسی سره نگاشته است مقبره ابوعلی سینا درهمدان است

یکموی ندانست ولی موی شکافت

آخر بسکمال ذره‌ای راه نیافت

محکمتر از ایمان من ایمان نبود

پس در همه دهر يك مسلمان نبود

(۱) دل گرچه در این بایره بسیار شتافت

اندر دل من هزار خوردید بستافت

کفر چو منی کراف و آسان نبود

در دهر چو من یکی و آنهم کافر

(۶۷)

بخش سوم

تاریخ ادبیات ایران در نیمه دوم سده پنجم و ششم هجری

دوره سلجوقیان

از آغاز سلجوقیان تا فتنه مغول

(۴۳۲ - ۶۲۸)

سلجوقیان (۴۳۲ - ۵۹۰) - سلجوقیان از اولاد سلجوق نامی هستند که رئیس طایفه‌ای از ترکان ماوراءالنهر بود این طایفه با اجازه‌غزنویان در نواحی بخارا مسکن گزیدند

طغرل سر سلسله سلجوقیان در ۴۳۲ سلطان مسعود غزنوی را شکست داد و بیشتر قلمرو غزنویان را در اختیار خود درآورد. سال دیگر حکومت آل زیار را منقرض کرد و سپس خوارزم را فتح نمود و در بغداد بر آل بویه تسلط یافت و بدین ترتیب سلطنتی ایجاد کرد که از ابتدای اسلام حکومتی بدان وسعت در ایران تشکیل نیافته بود.

سلطنت سلاجقه در ایران دو دوره متمایز داشته است یکی دوره اقتدار آنان می باشد که زمان پادشاهی طغرل و آل برسلان و ملک شاه سه پادشاه نخستین سلجوقی است و دوم از مرک ملک شاه (۴۸۵) تا پایان کار سلجوقیان که دوره تشتت و ضعف آنان بشمار میرود. و بتدریج در نتیجه بروز اختلاف بین شاهزادگان سلجوقی اقتدار حکومت مرکزی از بین رفت و سلاجقه بچند حکومت منشعب شد از این قرار:

۱ - سلاجقه کرمان (۴۳۳ - ۵۶۳) مؤسس آن قاورد برادر آل برسلان بود.

۲ - سلاجقه عراق (۵۱۱ - ۵۹۰) بعد از فوت سلطان سنجر حکومت

سلاجقه بزرگ منحصر بعراق بود و آخرین آنها طغرل سوم بدست تکش خوارزمشاه کشته شد.

۳- سلاجقه روم (۴۷۰-۶۹۱) در آسیای صغیر تشکیل یافت و پایتخت آنان قونیه بود این سلسله وسیله رواج زبان فارسی در آسیای صغیر گردیدند و مخصوصاً هنگام فتنه مغول جمعی از بزرگان و شاعران مانند شمس تبریزی و مولوی بآنجا پناه بردند

۴- سلاجقه سوریه (۴۸۷-۵۱۱) مؤسس آن تتش بن البارسلان بود سلسله‌های دیگری نیز در نقاط مختلف ایران حکومت داشتند که معاصر سلجوقیان و در زمان اقتدار سلاجقه دست‌نشانده آنان بودند ولی کم‌کم استقلال یافتند.

سلجوقیان بآداب دربار غزنوی آشنائی داشتند بدین ترتیب باروی کار آمدن سلجوقیان در تمدن و آداب ایرانی تغییری حاصل نشد و ادبیات نیز مقام و منزلت خود را از دست نداد.

وزرای معروف سلجوقیان مخصوصاً عین‌الملک کندی و خواجه نظام‌الملک فضل‌دوست و ادب‌پرور بودند. نظام‌الملک بویژه نسبت به علوم و فرهنگ توجه خاصی مبذول داشته و خدمات شایانی بپیشرفت علوم در ایران کرده است. بدستور او بود که مدارس مهمی بنام نظامیه در شهرهای بزرگ مانند بغداد، نیشابور، بلخ، اصفهان، مرو، هرات بنا گردید و استادان مشهور آن زمان بتدریس در این نظامیه‌ها گماشته شدند.

در دوره اول پادشاهی سلجوقیان چون مراکز مهم حکومتی و اداری ایران باروی کار آمدن این سلسله برچیده شد شاعران از دربارهای مختلف بدربار سلاجقه آمدند. بعضی از شاهان سلجوقی مانند جلال‌الدین مملک‌شاه و برادر او طغانشاه که حکمران خراسان بود، خود بفارسی شعر سروده‌اند و پیروش

شعر ارغبت داشتند مخصوصاً طغان شاه در خراسان شعرای بسیار در دربار خود جمع آورده بود که معروفترین آنها ازرقی، هروی میباشد .
شعرای معروف دربار سلجوقیان در دوره اول پادشاهی آنان ناصر خسرو و عمر خیام بودند .

بدربار حکمرانان آذربایجان هم دو شاعر معروف اختصاص داشتند و آنها عبارتند از اسدی طوسی و قطران تبریزی .

در میان شاهان دوره دوم پادشاهی سلجوقیان تنها سنجار بن ملکشاه (۵۱۱-۵۵۱) اهمیتی داشت و مخصوصاً نسبت بشعر و ترویج ادبیات نهایت علاقمند بود خود او نیز بفارسی شعر میگفت و دربار او از لحاظ کثرت و اهمیت شعرا در تمام دوره سلجوقیان ممتاز است .

شعرای مهم دربار سنجار عبارت بودند از: معزی- ادیب صابر- عبدالواسع

جبلی- انوری- مهستی

حکومت های معاصر سلجوقیان از این قرار بودند :

بازماندگان غزنویان (۴۳۲-۵۸۳) پس از آنکه سلطان مسعود

غزنوی از طغرل سلجوقی شکست یافت سلطنت غزنویان بقسمتی از افغانستان امروز و شمال غربی هندوستان محدود گردید .

از مشهورترین شاهان غزنوی سلطان ابراهیم بن مسعود (۴۵۱-

۴۹۲) و بهرامشاه غزنوی (۵۱۱-۵۵۲) میباشد. بهرامشاه پادشاهی مقتدر

و دانش دوست بود دربار این پادشاهان پناهگاه عده زیادی از شاعران و

دانشمندان بود و معروفترین آنان عبارتند از ابوالفرج رونی مسعود سعد

سنائی ، عثمان مختاری، سید حسن غزنوی ، ابوالمعالی نصرالله منشی مؤلف

کلیله و دمنه

ملوک ماوراءالنهر (۳۸۰-۶۰۹) معروف بسلسله خانیه یا آل خاقان

(۷۰)

یا آل افراسیاب میباشند . پایتخت آنان شهر سمرقند بود و بعد از سامانیان وارث تمدن و آداب آنان شدند و شعر را احترام و نگهداری میکردند . معروفترین شعرای دربار آنان عمق بخارائی، سوزنی، رشیدی، رضی نیشابوری و محمد عوفی نویسنده تذکره لباب الالباب و جوامع الحکایات بودند .

غوریان (۵۴۵-۶۰۲) معروف بملوک الجبال در جنوب افغانستان و سیستان حکومت داشتند . نظامی عروضی بدربار اینان منصوب بود . خوارزمشاهیان (۴۹۱-۶۲۸) نخست از طرف سلجوقیان در خوارزم حکومت داشتند تا اینکه اتسز در ۵۳۶ خود را رسماً پادشاه خواند و سلطان آتکشی در ۵۹۰ سلجوقیان عراق را منقرض ساخت و بدین جهت خوارزمشاهیان تا حمله مغول بر بیشتر ایران حکومت داشتند .

بزرگترین شاعر دربار خوارزمشاهیان رشید و طوطا بود . اتابکان آذر بایجان (۵۵۲-۶۲۲) نخستین آنها ایلدگز بود که از طرف سلجوقیان بحکومت آذربایجان مأمور شد . از اتابکان آذربایجان سه نفر اول : ایلدگز ، جهان پهلوان، قزل ارسلان معروفتر بوده و شعرای زیادی بمدح آنان پرداخته اند . مخصوصاً قزل ارسلان بنگهداشت و تشویق شاعران علاقمند بود .

در قرن ششم شعرای بزرگی که از مشاهیر عصر خود بودند بدربار اتابکان آذربایجان انتساب داشتند مانند مجیرالدین بیلقانی، ظهیرفاریانی، نظامی گنجوی .

از امرای نواحی آذربایجان شروانشاهان نیز پیرو رش شعرا علاقمند بودند و خاقانی شروانی بدربار آنان اختصاص داشت .

اتابکان فارس (۵۴۲ - ۶۶۳) بوسیله اتابک سمرقند تشکیل شد و

معروفترین اتابکان فارس سعد بن زنگی و ابوبکر بن سعد میباشند و سعدی شاعر بزرگ قرن هفتم بدربار آنان انتساب داشت .
 در دوره سلاجقه مسلک تصوف در ایران رواج یافت و گویندگان و نویسندگان از میان صوفیان پیدا شدند که آثار خود را بنشر و توصیف افکار و عقاید این طریقه مخصوص داشتند و بدربار شاهان منسوب نبودند در آخر این بخش مختصری از اصول عقاید صوفیه با شرح حال شعرای متصوف ذکر خواهد شد .

نیمه دوم سده پنجم

شعرای دوره اول پادشاهی سلجوقیان

ازرقی هروی (وفات پیش از ۴۶۵)

ازرقی فرزند همان اسمعیل وراق است که فردوسی هنگام فرار از غزنین مدتی در خانه وی بماند ازرقی در خدمت طغانشاه حاکم خراسان بود و او را مدح میگفت .
 دیوان اشعار ازرقی مرکب از قصائد و غزلیات در حدود دو هزار بیت باقیست . در اشعار او تشبیهات غریب و تکلفات دیده میشود و در مدح بیشتر بمبالغه و اغراق میپرداخته است .
 در چهارمقاله حکایت میکند که روزی طغانشاه نردم میبخت؛ دوشش خواست و در یک آمد از این تصادف خشمگین شد . ازرقی بیداده این رباعی را بگفت :

تا ظن نبوی که کعبتین داد نداد
 در حضرت شاه روی بر خاک نهاد

گر شاه دوشش خواست دو یک زخم افتاد
 آن زخم که کرد رای شاهنشاه باد

ناصر خسرو و (۳۹۳ - ۴۸۱)

حکیم ناصر خسرو در قبادیان از نواحی بلخ متولد شد . از جوانی
بفرا گرفتن دانشهای معمول عصر و بمطالعه در عتاید و ادیان مختلف پرداخت
ناصر خسرو نخست خدمت دیوانی داشت و دبیر دربار سلجوقیان
بود . در سال ۴۳۷ بقصد حج سفر کرده و بلاد ارمنستان و آسیای صغیره
سوریه و مصر را گردش نمود . این سفر هفت سال طول کشید و سه سال آنرا
در مصر گذراند و در آنجا بمذهب اسمعیلیه و طریقه فاطمیان گروید و یکی
از جهت های دوازده گانه دعوت فاطمی گردید و از طرف خلیفه فاطمی بعنوان
حجت جزیره خراسان انتخاب شد .

ناصر خسرو پس از مراجعت از سفر در بلخ زهد و عبادت پیش گرفت
و بدعوت و ترویج مذهب اسمعیلیه همت گماشت تا اینکه اهل سنت بدشمنی
او برخاستند و او ناچار فراری و متواری گردید با وجود این در خفا مشغول
دعوت بود .

رنج و آزاری که از مردمان دیدم مخصوصاً آوارگی و غربت، ناصر خسرو
را سخت متأثر ساخت ولی خودوی میدانست اگر از راه خود بر گردد
همه گونه موجبات عزت و مقام برای او فراهم است ، رنج و زحمت را در
راه عقیده تحمل کرد و بجاه و راحت اهمیت نداد^(۱) .

فضل و خرد

(۱)

گوئی زبون نیافت ر کیتی مگر مرا
صفرا همی بر آید زانده بسر مرا
چرخ لمند جاهل بیداد گر مرا
جز بر مفر ماه نبودی مفر مرا
این گفته بود گه جوانی پدر مرا
این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا
ناید بکار هیچ مفر مفر مرا
دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا
در حال خویشتن چو همی ژرف بنگم
گویم چرا نشانه تیر زمانه کرد
گر بر فیاں فضل بگشتی مدار دهر
نیستی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل
دانش به اضمیاع و به از جاه و مال و ملک
با خاطر منور روشنتر از قمر
بالشکر زمانه و باتیغ تیز دهر

ناصر خسرو پس از مدتی آوارگی و تحمل سختی به « یمکان » که از نواحی بدخشان است رفت و در آنجا عزلت گزید و در همانجا وفات یافت آثار ناصر خسرو - دیوان ناصر خسرو مشتمل بر یازده هزار بیت از قصائد فلسفی و اخلاقی و مذهبی و قطعات عبرت آمیز موجود میباشد . از آثار منشور وی کتب زیر مشهور است :

- ۱ - سفر نامه که نتیجه مسافرتهاى او است و در آن اغلب شهرها و اشخاص معروفی که دیده شرح داده است .
- ۲ - زادالمسافرین که اساس آن در بیان عقاید اسمعیلیه است و مشتمل بر تحقیقات فلسفی است .
- ۳ - وجه دین که آن نیز در شرح عقاید اسمعیلیه است .

سبک و افکار - ناصر خسرو نخستین شاعریست که شعر را برای بیان عقیده‌ای معین بکار برده است و معانی کلی قصائد او عبارتست از دعوت بایمان و معنویت و خوار داشتن جهان مادی و دوری از آلائشهای دنیا و فریبهای آن و تشویق بترکیه نفس و تقوی و توجه از ظاهر بباطن . در اشعار ناصر خسرو مدح دیده نمیشود و بیزاری خود را از این قبیل اشعار بصراحت اظهار نمیکند :

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را

تغزل نیز نساخته است و اگر شعری در اوصاف طبیعت سروده نتیجه‌ای که گرفته است بادیگر شاعران فرق دارد، میگوید از گذشتن فصول باید بگذشتن عمر پی برد وقت را بغفلت نگذراند و باید حقیقت مذهب و قرآنرا درك کرد .

ناصر خسرو در قصائد خود از فضیلت دانش سخن میراند ولی دانشی

که توأم بادین و ایمان باشد. بعلاوه دانش بدون کردار بیفایده است. علمی سزاوارتحسین است که بعمل پیوندد.

همچنین عقیده دارد که یکی از نتایج سودمند علم، اخلاق نیکو است.

بطور کلی، ناصر خسرو شاعری است دارای عقیده و هدف و سخن. گوئی با ایمان و متدین، نظری در شاعری تشویق بایجاد معنویت و تهذیب اخلاق و دعوت بدینداری است.^{۱۱}

قصائد ناصر خسرو دارای وزن و اسلوبی است که مخصوص خود او است و از دیگر شعر را متمایز میباشد، ناصر خسرو بحر بی نیز شعر میسروده است.

دانش طلبی

(۱)

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را	برون کن ز سر باد خیره سری را
بری دان ز افعال چرخ برین را	نشاید نکوهش ز دانش بری را
همی تا کند پیشه عادت همی کن	جهان مرجفا را تو مر صابری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد	مدار از فلک چشم نیک اختر را
بچهره شدن چون پری کی توانی	با فغان مانده شو هر پری را
نکه کن که ماند همی تر کس تو	ز بس سیم و زر تاج اسکندری را
سپیدار ماندست بی هیچ چیزی	از ابراکه بگزید مستکبری را
اگر تو ز آموختن سر بتابی	نجوید سر تو همی سروری را
سوزند چوب درختان بی بر	سزا خود همین است مربی بری را
درخت تو کربار دانش بگیرد	بزیر آوری چرخ نیلوفری را

عمر خیام نیشابوری (وفات در حدود ۵۲۰)

حکیم عمر خیام در ردیف دانشمندان بزرگ و شعرای درجه اول ایران است رباعیات او از معروفترین آثار منظوم ادبیات فارسی است که شهرت جهانی حاصل کرده است .

م-ولد خیام شهر نیشابور میباشد . خیام مسافرت‌هایی شهرهای بلخ و هرات و اصفهان و بخارا و مرو کرد و بغداد هم رفت و بروایتی زیارت حج بجا آورد .

عمر خیام در بیشتر علوم زمان خود مخصوصاً در فلسفه و ریاضیات و نجوم و پزشکی دست داشت . یکی از دانشمندانی که بامر ملک‌شاه مأمور اصلاح تقویم شدند او بود و تقویمی که بدست خیام و چند عالم دیگر منظم گردید بنام تقویم جلالی مشهور و تا امروز معمول میباشد .

خیام ، سنجر پسر ملک‌شاه رانیز که مرض آبله داشت معالجه کرد این حکیم دانشمند در عصر خود از فضلا بشمار میرفت و نزد علما و دربار شاهان منزلت و احترام داشت و بامشاهیر عصر خود مانند غزالی و دیگران مر او ده و مباحثه میکرد او را در فلسفه و حکمت همدوش با ابوعلی سینا شمرده‌اند و علاوه بر ریاضیات و نجوم در علوم مذهبی و ادبی و تاریخ نیز بر فضل از معترف بودند .

ظاهراً خیام عمر درازی داشته و مدفن وی در صحن امام-زاده محروق در نیشابور واقعست . نظامی عروضی در چهارمقاله شرحی راجع بمدفن خیام نوشته است که تلخیص آن اینجا نقل میشود :

«در سنه ۵۰۶ بشهر بلخ در سرای امیر بوسعد جره خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت

پیوسته بودم در میان مجلس از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت که گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل انشان کند مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوائی گزاف نگوید چون در سنه ۵۳۰ بنیشابور رسیدم چند سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و او را بر من حق استادی بود آدینه ای زیارت اورفتم در پائین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرود و زرد آلو سراز باغ بیرون کرده و چندان برك شکوفه بر خاک او ریخته که خاک او در زیر گل پنهان بود و مرا یاد آن حکایت که بشهر بلخ از او شنیده بودم گریه بر من افتاد که در بسیط عالم او را هیچ جای نظیری نمیدیدم . «

آثار خیام - رسالات مختلف در طبیعیات و ریاضیات داشته است. و از آن جمله رساله ای در جبر و مقابله و رساله وجود و کتاب نور و ز نامه به فارسی مشهور میباشد .

با وجود تبحر در حکمت و نجوم و علوم دیگر شناسائی وی در این فنون تحت الشعاع شهرتی است که بوسیله رباعیات برای او ایجاد شده است گویا در آن هنگام که از مطالعه در علوم خسته میشد و از کشف غوامض حقیقت کوتاه میآمد خستگی و پریشانی خاطر را با سرودن این ترانه های کوتاه بر طرف میکرد .

از صد تا هزار و دویست رباعی در کتب و تذکره ها بخيام نسبت داده اند و گویا شمار اول در حدود واقع باشد. بقیه از رباعی گویان دیگر است و بعلت شیوائی رباعیات خیام مردم هر گاه بر رباعی خوبی برخورده و گوینده آنرا ندانسته اند بخيام منسوب داشته اند .

افکار و فلسفه خیام - خیام در رباعیات خود تنها شاعری نمی کند

بلکه هدف و عقیده‌ای دارد که مخصوص او است اینک افکار وی در چند قسمت خلاصه میشود :

فلسفه لاوردی - خیام در حالیکه مستغرق در مطالعات علمی خود میباشد همواره نتیجه تجسس و غور فکری او باینجا میرسد که فهم بشر محدود است . جهان همه جا پر از رازهای نگشوده است ، میپرسد حقیقت جهان و زندگی چیست ؟ چرا می‌آئیم و بکجا می‌رویم ؟^۱

خیام عقیده دارد که هیچکس حقیقت را ندانسته و از این شب تاریک کسی راه بیرون نبرده است . همه افسانه‌ای گفتند و مردم را در خواب کردند و خود نیز بخواب رفتند^۲

فلسفه جبر - مادر سر پنجه حوادث اسیر هستیم ، آمدن و رفتن ماحقی اعمال ما باراده و خواهش ما نیست . ما مانند بازیچه‌ای هستیم که در دست بازیگر دهر جست و خیزی میکنیم و صندوق عدم باز میگردیم^۳ گناه و ثواب از اراده ما بیرونست آنگاه که دست قدرت ما را ایجاد کرد میدانست که از دست ما چه خواهد سرزد .

اعتراض و انتقاد - مقداری از گفته‌های خیام که رنگ بدبینی دارد

- | | |
|------------------------------------|----------------------------------|
| (۱) دوری که در او آمدن و رفتن ماست | او را نه بدایت نه نهایت پیداست |
| کس می‌نزد دمی در این معنی راست | کاین آمدن از کجا و رفتن بکجا است |
| ز آوردن من نبود گردون را سود | وز بردن من جاه و جلالش نفزود |
| وز هیچکسی نیز دو گوشم نشنود | کاوردن و بردن دن از بهره چه بود |
| (۲) آنانکه محیط فضل و آداب شدند | در جمع کمال شمع اصحاب شدند |
| ره زمین شب تاریک نبردند برون | گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند |
| (۳) از روی حقیقتی نه از روی مجاز | ما لعبتکائیم و فلك لعبت باز |
| بازیچه همی کنیم بر قطع وجود | رفتیم بصندوق عدم يك يك باز |

در حقیقت اعتراضات و نتیجه تأثرات وی از اساس زندگی و وضع محیط
میباشد. اینک شمه ای از تأسفات و اعتراضات خیام :

جهان در کین جان مردم است، درخت زندگی نشکفته خشک
میشود. زندگی بی بنیان و ناپایدار است و همه در چنگال مرگ اسیرند
سرانجام این زندگی بیکدر دیار نیستی و فناست.

چرا آنکه آسمانها را آفریده اینهمه داغ جانگداز غم برجگردد
مندان گذاشت؟ چرا خردمندان بسرگردانی ورنج گرفتارند و بیشتر از
نااهلان مورد کینه آسمان قرار میگیرند؟^(۱)

جهان زیبا و طبیعت با صفاست ولی این تمتع چرا دوام ندارد؟ قافله
عمر با شتاب میگذرد و سرمایه زندگی بهدر از کف میرود.

چرا مردم جهان اینقدر کوتاه بین و غافل اند چشم خرد آنان را برده
تعصب، نادانی و خرافات گرفته است. پیشوایان دین که در ظاهر دم از تقوی
و تقدس میزنند چرا ریاکاری و تزویر میکنند آنانکه صاحب مقام و شئون
هستند چرا در پی سود خویش و آزار دیگرانند؟

اینست قسمتی از اساس تأثرات و اعتراضات خیام آنگاه اوتدبیری
می اندیشد و در برابر این رنجها و ناملایمات راه زندگی را بهامیآموزد.
فلسفه اپیکور - فکر گذشته و آینده را باید دور انداخت و یکدم
را غنیمت شمرد و خوش بود^(۲) من ایندم را که بر میآورم، معلوم نیست
نفس دیگری هم خواهم کشید یا نه باید عمر را بیهوده تلف نکرد چون از

(۱) ای چرخ ز گردش تو خرسند نیم

کر میل تو بایی خردو نا اهل است

(۲) روزیکه گذشته است از و باد مکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن

آزادم کن که لایق بند نیم

من نیز چنان اهل و خردمند نیم

فردا که نیامده است فریاد مکن

حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

این جهان رفتیم ، دیگر بار بد دنیا بر نمیگردیم .
از کشتزارهای سبز و خرم و پرتو دلپذیر ماه ، آهنگ دلنواز چنگ
و طراوت گلپای نوشگفته سودبیریم .

می - خیام میگوید . حالی در خود ایجاد کنید که نه مست باشید
و دست از خرد بشوئید و نه هشیار که غم نامالایمات جهانرا بخورید منظور
از می تعبیر چنین حالتی است ^(۱) . خیام هیچوقت مردم را بمیخوارگی و
لاابالی گری دعوت نمیکند . میگوید اگر باده میخوری باید از عقل
بیگانه نباشی ، چهل راپیشه نسازی و آزار کسی نجوئی ، از این اشارات
پیداست که خیام میخواهد برساند که معصیت تنها میخوردن نیست و بسا
گناه که می غلام آنهم نمیشود ولی دیگران آن گناهها را مرتکب میشوند
و بروی خود نمیآورند .

ای کاش که هر حرام مستی داری تا من بجهان ندیدم می هشیاری

پس در عالمی که هر کس بنوعی معصیتی میورزد ، بار گناه خیام
که بجای خون کسان ، خون رزان میخورد سبکتر از دیگرانست ^(۲)
تعالیم اخلاقی - قصد خیام انباشتن دفتری از اندر ز نیست ولی عقیده
و ایمان وی اینست که : بد نباید کرد ، در فکر آزار مردم نباید بود ، باید
خود پسندی را دور انداخت و قناعت پیشه ساخت و باندازه نیاز خواست
باید همت بلند داشت و با عنایت و عزت نفس زیست و در برابر مردم زبون
و خوار نگردید . جهان با تمام تعینات خود مانند جاه و جلال و مقام و مکنات

(۱) چون هشیارم طرب زمن پنهانست و مست شوم در خردم نقصانست
حالیست میان مستی و هشیاری من بنده آن که زندگانی آنست

(۲) ای مفتی شهر از تو پر کار تریم با اینهمه مستی از تو هشیار تریم
تو خون کسان خوری و ما خون رزان انصاف بده کدام خونخوار تریم

و شوکت بی اعتبار و ناپایداری است. از زوال حشمت و جاه مردم بگیریم عبرت
بچشم تنبیه در این جهان بنگریم. این ذرات خاك بی چیز، مغز سر کیقباد و
چشم پرویز است. (۱)

مانیز روزی از این جهان میرویم، از کالبد ماخشت و کوزه میسازند (۲)
از خاك ما سبزه میدمد. (۳)

بس تازندگی هست باید از وجود خویش نتیجه گرفت باید بیدار
و هشیار بود. ^۴ این جهان دوروزه بحرص و طمع و بخل و بدی نمی ارزد باید
خوبی کرد، خوش بود، زندگی بار دیگر بر نمیگردد. هر لاله که پژمرد،
نخواهد بشکفت!

رباعیات خیام از لحاظ ترکیب ظاهر هم دارای استحکام و روانی و
در نهایت فصاحت است و از تصنع دور میباشد.

شعرای بعد، از افکار و شیوه سخن خیام اقتباس و پیروی کرده اند.
مخصوصاً برخی از اشعار حافظ عین مضمون و فکر خیام است.

شهرت جهانی خیام - اهمیت و مقام خیام در اروپا زودتر از آسیا
معلوم گردید. کتاب جبر و مقابله او مدتها در دانشکده های بزرگ اروپا
تدریس میشد. رباعیات او با غلبه زبانها ترجمه شده است. از آن میان ترجمه
فیتز جرالد بشعر انگلیسی دارای اهمیت و شهرت زیاد است و اشعار او بود
که مقام حقیقی و علواندیشه خیام را در اروپا و آمریکا آشکار ساخت

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| (۱) ای پیر خردمند بکه تر برخیز | وان كودك خاك بیز را بنگر نیز |
| پندش ده و گو که نرم نرمك می بیز | مغز سر کیقباد و چشم پرویز! |
| (۲) بر سبك زدم دوش سبوی کاشی | سر مست بدم چو کردم این اوباشی |
| با من بزبان حال میگفت سبو: | من چون تو بدم. تو نیز چون من باشی |
| (۳) ابرآمد و باز بر سر سبزه گریست | بی باده گلرنگ نمی باید زیست |
| این سبزه که امروز تماشا گاه است | تا سبزه خاك ما تماشا گاه کیست |
| (۴) در خواب بدم مرا خردمندی گفت | کز خواب کسیرا گل شادی نشکفت |
| کاری چه کنی که با اجل گردد دجفت | برخیز که زیر خاك میباید خفت |

شیرای دربار حکمرانان آذربایجان

اسدی طوسی (وفات در ۴۶۰)

مولد ابو نصر علی بن احمد اسدی، طوس بود و از آنجا بنخجوان آمد. ابودلف حکمران اران و بنخجوان از اسدی نگهداری کرد و اسدی بدستور وزیر اوداستان گرشاسب را بنظم درآورد.

اصل داستان گرشاسب از اوستاست و در شاهنامه ابوالمؤید بلخی و تاریخ سیستان نیز شرح آن آمده است. بگفته اسدی چون فردوسی در شاهنامه ذکر گرشاسب را بطور کامل نیاورده بود او بنظم این قصه پرداخت. چون قصد اسدی نظیره گوئی بشاهنامه فردوسی بود در آن منظومه نظر داشته است منظور اسدی در این کتاب طبع آزمائی و اظهار قدرت است بدینجهت کلامش رنگ تصنع و تکلف بخود گرفته است باینهمه بعضی تعبیرات و ترکیبات ادبی گرشاسب نامه قابل توجه است مخصوصاً قسمت نصایح و مضامین اخلاقی بسیار سنجیده و سودمند و شایان تحسین میباشد و پیرساند که اسدی مردی آزموده و آشنا بر موز بوده است^(۱) در وصف و نمایش

بند گرشاسب برادر زاده خود نریمان

پس از من چنان کن که پیش خدای	بنازد روانم بدیگر سرای
نگر تا گناهت نباشد بسی	بیزدان ز رنجت نثالد کسی
فرومایه را دور دار از برت	مکن آنکه نفکی شود کوهرت
بفرهنگ پرور چو داری پسر	نخستین نویسنده کن از هنر
نویسنده را دست گوینا بود	کل دانش از دلش بویا بود
مده دل بغم تا نکاهد روان	بشادی همی دار تن را جوان
ببخشای بر زیر دستان بهر	در ایشان بهر خشم مفروز چهر
چو دست رسد دوستان را بپای	که تا در غم آرند مهرت بجای
مخند از کسی را سخن تا درست	که گوینائی جان نه در دست تست
کرا چهره زشتت و سیرت نکوست	مکن عیب کان زشت چهری نه زوست
نکوکار با چهره زشت و تار	فراوان به از نیکوی زشتکار
گناهی که بخشیده باشی زبن	سخن زان دگر باره تازه مکن
هنر باید از مردو فرهنگ و سنگ	نه پوشیدن جامه و بوی و رنگ
هنرها سراسر بگفتار نیست	دوصد گفته چون نیم کردار نیست

منظره و دقت در جزئیات نیز هنر بکار برده است.
 اسدی در بکار بردن لغات فارسی تعمّد داشته و افراط کرده است و از این لحاظ اگر چه از روانی گرشاسب نامه کاسته ولی بجهت اشتغال لغات فارسی و نگهداری آنها قابل استفاده است.
 اسدی کتاب دیگری دارد که بنام لغت فرس یا فرهنگ اسدی مشهور است و این کتاب بجهت درج اسامی شعرا و شمه‌ای از اشعار آنان که بعنوان مثال برای لغات آورده شده است بسیار سودمند می‌باشد.
 اسدی قصائدی نیز داشته است و از آنها چهار قصیده که بشکل منظره سروده شده معروف است.

چنانچه پیشتر هم اشاره رفت اسدی در ۴۴۷ کتاب الابنیه موفق هروی را بخط خود استنساخ کرد این نسخه قدیمترین نمونه‌ای است که از شیوه کتابت خط فارسی فعلاً بدست آمده است.

قطران قهریزی (وفات در حدود ۴۶۵)

ابو منصور قطران در تبریز تولد یافت و در نواحی آذربایجان گردش کرد. در سال ۴۳۷ که ناصر خسرو بتبریز آمد چنانکه از سفرنامه او بر می‌آید با قطران ملاقات کرد و اشعار او را پسندید.

قطران عده‌ای از سلاطین را که در آذربایجان حکومت داشتند مدح کرده مخصوصاً بمدح امیر و هسودان که فرمانفرمای تبریز بود و پسرش ابونصر محمد معروف بامیر مملان که بعد از پدر فرمانروائی یافت بیشتر نظر داشته است.

و چون کنیه مملان ابونصر بود از اینجهت اغلب قصائد قطران را بعزت تشابه کنیه بمدوح بانصر بن احمد سامانی سهواً برود کی نسبت داده‌اند

قطران در قصیده سبک شعرای خراسان را بکار برده است ولی در سیاق ترکیبات شیوه ای خاص دارد و در تشبیه ابداعاتی میکند . بفنون لفظی (مانند تجنیس و ترصیع و ذوقافیتین)^(۱) نیز علاقه ای داشته و در وصف وقایع و مناظر مهارت به خرج داده است .

از قصاید معروف قطران قصیده ای است که در زلزله تبریز (واقع در ۴۳۴) سروده است^(۲)

تاریخ وفات او را گرچه تذکره نویسان در ۶۵۰ نوشته اند ولی در اشعار او اشاراتی باتفاقات بعد از این تاریخ نیز موجود می باشد .

(۱) بطرف جوی

چون بطرف جوی بنماید گل خود روی روی
جای با معشوق می خوردن بطرف جوی جوی
برده از مرجان بگونه لاله نعمان سبب
برده از مطرب بدستان بلبل خوشگوی گوی
بستد از باقوت و بستد لاله و گلنار رفک
یافت از کافور و عنبر خمری و شبوی بوی

(۲) زلزله تبریز

بود محال ترا داشتن امید محال	بعالمی که نباشد همیشه در يك حال
از آن زمان که جهان بود حال اینسان بود	جهان بگردد لیکن نگرددش احوال
دگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز	دگر شوی تو ولیکن همان بودمه و سال
نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز	بایمنی و بمال و به نیکوئی و جمال
درو بکام دل خویش هر کسی مشغول	امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
یکی بطاعت اینزد یکی بخدمت خلق	یکی بجستن مال و یکی بجستن حال
یکی بخواستن جام باصماع غزل	یکی بتاختن یوز در شکار غزال
خدا بمردم تبریز بر فکند فنا	خدا بنعمت تبریز بر گماشت زوال
فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز	رمال گشت رماد و رماد گشت رمال
دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات	دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
بسای سرای که بامش همی بسود فلک	بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
کز آن درخت نمائنده کنون مگر آثار	وزان سرای نمائنده کنون مگر اطلال

شعراى دوره دوم پادشاهى سلجوقيان (دربار سنجر)

معزى نیشابورى (وفات در ۵۴۲هـ)

«محمد بن عبد الملك» معزى در نیشابور تولد یافت. پدرش عبد الملك برهانی شاعر دربار الب ارسلان بود و در اوائل سلطنت ملکشاه وفات یافت محمد نزد ملکشاه تقرب زیادی نداشت تا اینکه شیبى سلطان قصد دیدن هلال ماه رمضان کرد و ماه را پیش از دیگران بدید و معزى این رباعى را بیداهه گفت :

ایماه چو ابروان یارى کوئى یانى چو کمال شهر یارى کوئى
نعلی زده از زر عیاری کوئى برکوش سپهر کوشواری کوئى

سلطان را این رباعى را پسند افتاد و اسبى باو بخشید معزى این رباعى را سرود :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید از خاک مرا بر زبر ماه کشید
چون آب یکی ترانه از من بشنید چون باد یکی مرکب خاصم بخشید

ملکشاه در حق او نیکوئى ها کرد و دستور داد که او را بمناسبت لقب وی که معزال دنیا والدین بود امیر معزى بخوانند از این تاریخ معزى شهرت یافت و جزو درباریان و نزدیکان سلطان گردید و جاه و جلال او پیاپی رسید که کمتر شاعری را آن مرتبه میسر شد .

معزى زمان سلطان سنجر راهم درك کرد و امیر الشعراى دربار او شد و رسم این بود که همه شعرا شعر خود را نخست بنظر معزى می رساندند آنگاه پیش سنجر میخواندند .

مرک معزى با تصادفى موجب شد مینویسد سلطان سنجر روزی نشانه میزد تیرش بخطا رفت و از بدی پیش آمد بمعزى برخورد معزى

مدتی از اثر آن زخم درد مند بود تا اینکه وفات یافت . گفته خود معزی
میرساند که بمحض اصابت تیر کشته نشده است .

منت خدای را که بتیر خدایگان من بنده بی گناه نشدم کشته رایگان

سبک معزی - دیوان معزی نزدیک به بیجده هزار بیت شامل قصائد
وغزلیات و قطعات و رباعیات میباشد.

معزی از گویندگان معروف سبک خراسانی و پیرو شیوه عنصری و فرخی
و منوچهریست و اکثر در شعر این شعرا نظر داشته است .

فن معزی مدیحه سرایست و قصائد وی اغلب مفصل و متین و دارای
صنایع بدیع میباشد .

معزی در دیگر اقسام شعر نیز طبع آزمائی کرده است . در چند قصیده
مانند منوچهری بتقلید مضامین عرب موضوع قصیده را بر اظهار اندوه از
ویرانی و پریشانی مخصوص گردانیده و شاید تأثر شاعر از تاخت و تاز
بیگانگان بایران روی داده است ^(۱)

اشعار معزی متضمن اشارات تاریخی نیز میباشد و اطلاعاتی از جنگها
و صلحهای ملکشاه و سلطان سنجر و توصیف وزرا و ندیمان در قصائد او
موجود است

(۱)

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
تا بکز زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن
ربیع دلم پر خون کنم خاک دمن کلگون کنم
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم نهی
ور قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می کوران نهادستند پی
بر جای چنک و نای نی آوای زاغست و زغن
آنجا که بود آن دلستان بادستان در بوستان
شد کز و روبه راهکان شد کورو کر کسی را وطن

ادیب صابر (وفات در ۵۴۶هـ)

موطن شهاب الدین ادیب صابر، ترمذ از نواحی شمال خراسان بود، هنگام جنگ میان اتسز و سلطان سنجر برای آگاهی از وضع کار دشمن از طرف سنجر نزد اتسز رفت.

ادیب صابر در قصیده پیروی پیشینیان میکرد. در عربی نیز ماهر بود و گاهی از اشعار عربی تضمین کرده و یا مضمون آنرا بفارسی گفته است. ادیب صابر تغزل و غزل را نیکو سروده و در این فن نسبت به معاصرین خود امتیاز داشته است^(۱) با آنکه در غزل معانی مربوط به مشرت و نشاط میسراید، از گذران بودن جهان غافل نیست و ناتوانی بشر و چیرگی مرگ را گوشزد میکند و اشعاری متضمن تنبه و اندرز میگوید.^(۲)

از برخی اشعارش عقیده جبر آشکار است، انسان را زبون حوادث و طالع میداند، شگفت اینجاست که مرگ او هم نتیجه دستبرد تقدیر شد و تدبیر بی اثر ماند مینویسند چون اتسز از کار صابر که اخبار را درخفا بسنجر میفرستاد آگاه شد او را در جیحون غرق کرد.

(۱)

که چهره تو گلستان و لاله زار منست
چو در کنار منی جمله در کنار منست
که تاب و حلقه او منزل قرار منست
ز عشق تست که در عالم اختیار منست

نوئی که مهر تو در مهرگان بهار منست
بهار و سرو و گل و سوسن ای بهار بتان
قرار من همه در زلف بی قرار تو یباد
طراوتی که غزلهای آبدار مراست

(۲)

که بد کردن نه کار بخردانست
بدی کار تو در وی نهانست
بنزد نیکمردان نیکی آنست

نکردن روی خود در فکرت بد
بدی اندیشه کردن در حق خلق
اگر نیکی کنی پنهان نه ظاهر

عبد الواسع جبلی (وفات دره ۵۵)

عبد الواسع از غرچستان بود و بهمین مناسبت او را جبلی گفته‌اند
عبد الواسع از شعرای دربار سلطان سنجر بود و در مدح او قصائدی
دارد . قصائد و غزلیات عبد الواسع می‌رساند که توجه او در شعر بیشتر
بصنایع لفظی و بدیعی است . عربی نیز میدانست چند مالمع از او باقی
مانده است .

از اشعار معروف عبد الواسع قصیده ایست که در آن از رفتار ناستوده
مردم سقله و خواری ورنج دانشمندان سخن رانده است :

مُسُوخ شد مروت و معدوم شد وفا	زین هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه	شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
گشته است بازگونه همه رسمهای سلق	زین عالم بشهوه و کردون بیسوقا
هر عاقلی براویه ای مانده ممتحن	هر فاضلی بداهیه ای گشته مبتلا
با یکدگر کنفد همی کبر هر گروه	آگاه نه کزان نتوان یافت کبریا
هرگز بسوی کبر نتابد همی عنان	هر که آیت نخست بخواند زهل آتی
با اینهمه که کبر نکوهیده عبادت است	آزاده را همی ز تواضع رسد بسلا
آمد نصیب من زهمه مردمان دو چیز	از دشمنان خصومت و از دوستان ربا

انوری (وفات دره ۵۸۳)

«اوحدالدین محمد» انوری ایوردی در قریه بدنه از ولایت اییورد

جنب دشت خاوران خراسان تولد یافت و بدین سبب نخست خاوری
تخلص میکرد بعد معروف بانوری گردید .

ترقی و شهرت او در زمان سلطان سنجر حاصل شد و بنا بر روایت
تذکره نویسان نخستین قصیده که در مدح سنجر گفت و همان وسیله تقرب
او بدربار سلطان شد، مطلعش اینست :

کر دل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدا بکان باشد
هنگامی که سلطان سنجر بچنگ خوارزمشاه میرفت انوری ملازم

او بود . پس از شکست سنجر از ترکان غز که کشور دچار تشمت و پریشانی گردید انوری نیز مانند دیگر دانشمندان باترس و دلتنگی می زیست و در شهرهای خراسان می گشت تا مدتی در بلخ اقامت گزید و در آنجا بجهت هجویه ای که بر ضد مردم بلخ گفته شده بود و نسبت آن را با انوری میدادند مورد آزار و تحقیر عوام واقع شد .

مینویسند که انوری با قواعد علم نجوم پیشگوئی کرده بود که در اقتران سیارات (سال ۵۸۲) باده سختی خواهد وزید مردم از این خبر بترسیدند و سردابهایی ترتیب دادند تا در هنگام موعود بآنجا پناه برند ولی چون وقت مقرر رسید هوا چنان آرام بود که شمع در هوای باز خاموش نمیشد انوری مورد هجو و استهزاء قرار گرفت و از مرو فرار کرد و بنیشابور و از آنجا ببلخ رفت و از آن پس از شاعری نیز دست کشید و از مردم گوشه گیری کرد .

سبك انوری - انوری از بزرگترین قصیده سرایان فارسی است دیوان اشعار وی نزدیک بسیزده هزار بیت موجود است ، انوری طبعی توانا و روان داشته و در لغت فارسی و عربی هر دو ماهر بوده است .

در شعر از دانسته های خود مانند حکمت و ریاضی و نجوم استفاده میکند و الفاظ و حتی جملات عربی را داخل شعر خود مینماید . با وجود این بعلمت قدرت طبع ، شعر او سلاست و روانی خود را از دست نمیدهد مدایح انوری اغراق آمیز است و قصائد پیچیده و متکلف نیز دارد و نشان میدهد که بجای ابراز ذوق و رقت مضمون نظراً و معطوف بصنایع بدیعی بوده است

علاوه بر قصائد ، غزلیاتی دارد و مخصوصاً قطعات اخلاقی بسیار

سودمند و جالب سروده است^(۱) انوری هجو هم گفته و در این نوع شعر مهارت داشته است .

مهستی

مهستی مشهورترین زنی است که بفارسی شعر سروده و جزو شعرای دربار سلطان سنجر بوده و ظاهراً نویسنده گی دربار را هم داشته است و از اینجهت او را مهستی دیرمی گفتند .

مهستی طبع توانائی داشته بیدیه هم میسروده است ، چنانکه مینویسد روزی در فصل زمستان که برف میبارید مهستی بدربار سنجر رفت سلطان که عازم حرکت بود از مهستی چگونگی هوارا پرسید او این رباعی را فی البداهه گفت :

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد	وز جمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت	بر کل نهد پای زمین سیمین کرد

(۱)

سفر

سفر مربی مرد است و آشیانه جاه	سفر خزانه مال است و اوستاد هنر
در آن زمین که تودر چشم خلق خوار شدی	سبک سفر کن از آنجا برو بجای دیگر
درخت اگر متحرك شدی ز جای بجای	نه جوراره کشیدی و نه جفای ندر
بشهر خویش درون بی خطر بود مردم	بکان خویش درون بی بها بود گوهر
بجرم خاك و فلك در نگاه باید کرد	که این کجاست ز آرام و آن کجاست سفر

بهین کار

خواهی که بهین کار جهان کر تو باشد	زین هر دو یکی کار کن از هر چه کنی بس
یا فایده ده آنچه بدائی دگری را	یا فایده گیر آنچه ندانی زدگر کس

نکوئی

من توانم که نکویم بد کس در همه عمر	توانم که نکویند مرا بد دگران
گر جهان جمله بید گفتن من برخیزند	من و این کنج و بعبرت بجهان درنگران
جز نکوئی نکنم با همه کر دست دهد	که برانگشت بیچند بدم بی خبران
نفس من بر تر از آنست که مجروح شود	خاصه از کب زدن بیده بی بصران

شهرای دربار بازماندگان غزنویان

ابوالفرج رونی (وفات در ۵۱۰)

ابوالفرج رونی ابراهیم بن مسعود بن ابراهیم را مدح گفته است ،
موطن او قصبه رونه از توابع لاهور هندوستان و بقولی از حوالی نیشابور
میباشد .

ابوالفرج شاعری قصیده سراسر است و مدایح خود را اغلب با تغزل آغاز
میکند ^(۱) زیاد پی تقلید نمیگردد و بابتداع ترکیبات و تعبیرات نو میپردازد
از شعرا انوری بمطالعه دیوان او ، بقول خودش ولوعی بس تمام داشت ^(۲) و
شیوه او را تتبع میکرد .

ابوالفرج از گزارش جهان فتنه انگیز ورنج هنرمندان متأثر بوده
است ^(۳) دیوان رونی در حدود چهار هزار بیت باقیست .

مسعود سعد (۵۱۵-۴۴۰)

مسعود سعد در لاهور هندوستان تولد یافت ولی اجدادش اهل همدان
و از دانشمندان بودند ، پدر وی شصت سال خدمت غزنویان کرد .

ایام جوانی است زمین را و زمان را
چون طبع جوانان جهان دوست جهان را
از برك نوا داد قضا شاخ توان را
چونان که ستاره گذرد کاهکشان را
از خنده دزدیده فرو بسته دهان را
تا بدیدستم ولوعی داشتم بس تمام
صد شربت جانگزا در آمیخت
هر زهر که داشت در قدح ریخت
هر فتنه که صعبتر بر انگیخت
خاکی که زمانه بر رخم ریخت
توان ز جفای چرخ بگریخت

(۱) نوز جوان کرد بدل پیرو جوانرا
هر سال در این فصل بر آرد فلک از خاک
گر شاخ توان بود ز بی برگی و بی برگ
بگرفت شکوفه بچمن بر گذر باغ
آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد .
(۲) باد معلومش که من بنده بشعر ابوالفرج
(۳) گردون ز برای هر خردمند
کیتی ز برای هر جوانمرد
از بهر هنر در این زمانه
جز آب دو دیده می نشوید
بر اهل هنر جفا کند چرخ

مسعود سعد نیز از جوانی جزو دربار غزنویان بود. در آن هنگام که سلطان ابراهیم غزنوی پسر خود یوسف الدوله محمود را بحکومت هندوستان فرستاد، مسعود سعد در جزو ملازمان اقرار گرفت و از آن زمان شهرت و جاه او افزود و مسعود در این زمان روزگاری خوش داشت ولی چند سال نگذشت که سیف الدوله موردبد گمانی واقع شد و سلطان ابراهیم او را باندیمانش گرفتار کرد و هریک را بزندان فرستاد مسعود سعد را هم که در این موقع برای دادخواهی از تعدی که باموالش شده بود بغزنین آمده بود در نتیجه بدگویی دشمنان و حسودان گرفتار و هفت سال در قلعه های دهک و سو و سه سال در قلعه نای حبس کردند

مسعود سعد در مدت حبس و بیشتر از همه در زندان نای رنجهای طاقت فرسا متحمل شد، تا اینکه سلطان ابراهیم او را آزاد ساخت.

پس از سلطان ابراهیم سلطان مسعود جانشین او شد و او فرزند خود امیر عضد الدوله شیرزاد را بحکومت هند فرستاد. بونصر فارسی پیشکار امیر که از دوستان مسعود سعد بود او را بحکومت لاهور مأمور ساخت.

ولی باردیگر بسبب مغضوب شدن بونصر فارسی، مسعود سعد را نیز بحکم سلطان مسعود دستگیر و در قلعه مرنج محبوس کردند و او هشت سال دیگر در این زندان بماند تا در سال ۵۰۰ بشفاعت وزیر سلطان آزاد شد و بکتابداری سلطنتی انتخاب گردید.

مسعود سعد باین ترتیب ۱۸ سال در زندان بسر برد و بعد از رهایی از حبس دوم دیگر شکسته و ناتوان شده بود. در این هنگام سلطنت به بهرامشاه غزنوی، سلطان شاعر دوست و ادب پرور رسید و در عزت و احترام مسعود سعد افزود ولی او که اعتزال را بر خدمت سلاطین ترجیح میداد سه

سال بیشتر از نعم سلطان برخوردار نشد و رخت از جهان بر بست
سبك و اختصاص اشعار مسعود - مسعود سعد از قصیده سرایان
مشهور است بشیوه گویندگان پیشین شعر میسراید تغزل او هم استادانه
است (۱).

هنر مسعود سعد در قصاید شکوایی و بیان حال و شرح تأثرات درو
نیست و این خاصه وی در اشعار حبسیات او مشهود می باشد که از درون رنج دیده
وزجر کشیده شاعر بر خاسته و سر گذشت غم انگیز خود را بیان کرده است .
نظامی در چهارمقاله مینویسد و وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم موی
بر اندام من بر پای خیزد و جای آن بود که آب از چشم برود «
حبسیات مسعود حکایت از دردهای جانگداز و زجرهای شبهای تار و دراز
او میکند (۲) ولی هیچگاه زبونی و حقارت نشان نمیدهد و بر دبار و خوشنقدان

غنچه گل

(۱)

یکشب از نو بهار وقت سحر	باد بر باغ کرد راهگذر
غنچه کل پیام داد بعی	گفت من آمدم به باغ اندر
«خیمه ها ساختم زمیرم چین	فرش کردم ز دیبه ششتر
از عماری من آمدم بیرون	نه بدیدست روی من مادر
نگشادم نقاب سبز از روی	نمودم بکس رخ انمیر
باد بر من دمید مشک و عبیر	ابر بر من فشاند در و کهر

اندوه بیحد

(۲)

دلم زانده بی حد همی نیاساید	تلم ز رنج فراوان همی بفرساید
بخار حسرت چون پر شود زدل بسرم	زدید گاتم باران غم فرود آید
ز بس غمان که بدیدم چنان شدم که مرا	ازین بس ایچ غمی پیش چشم نگراید
فغان کنم من ازین همتی که هر ساعت	ز قدر و رتبت سر بر ستارگان ساید
زمانه بر بود از من هر آنچه بود مرا	بجز که محنت من نزد من همی پاید
لقب نهادم زین روی فضل را محنت	مگر که فضل من از من زمانه نراید
چرا نگرید چشم و چرا نبالد تن	چگونه کم نشود صبر و غم بفرزاید

است و گاهی گویی از حبس و بند دلتنگ نیست و آنرا برای خود تجربه و آزمایشی می‌شمارد (۱).

مسعود سعد دارای مناعت و همت بلند بود. هنر شاعری را با روح جنگاور و فن لشگری توأم داشته و صاحب عزم و اراده قوی بوده است و از اشعار او این نکته پیدا است (۲)

بزرگمنشی و علوهمت او حتی از قصایدیکه در زندان سروده است نیک آشکار است در ضمن قصیده‌ای گوید :

سر به پیش خسان فرو نازم	که من از کبر سرو برچمنم
منت هیچکس نخواهم از آنک	بندۀ کردگار ذوالمنم
گر زخورشید روشنی خواهد	دیدگان را زینخ و بن بکنم

مسعود سعد در عربی و هندی هم دست داشت و خطی نیکو مینوشت

که دوستدار من از من گرفت بیزاری	بلی و دشمن بر من همی نبخشاید
اگر بنالم گویند نیست حاجتمند	اگر بنالم گویند ژاژ میخاید
غمین نباشم از یرا خدای عزوجل	دری نبندد تما دیگری بنکشاید
(۱) گرم نعمتی بود کاکنون نماید	کنون دانشی هست کانکه نبود
چرا نا سیاسی کنم زین حصار	چو درمن بیفزود فرهنگ و هنگ
فهرست حال من همه تاریخ و بند بود	از رنج ماند عبرت و ازیند پند ماند
لیکن بشکر گویم کز طبع پاک من	چندین هزار بیت بدیع بلند ماند

(۲) عزم شاعر

چو عزم کاری کردم مرا که دارد باز	وسد بفرجام آن کار کش کنم آغاز
شبی که آز برآرد کنم بهمت روز	دریکه چرخ ببندد کنم بدانش باز
نه خیره گردد چشم من از شب تازی	نه سست گردد پای من از طریق دراز
چو درو کهر در سنگ و در صدف دائم	بطبع و خاطر از نظم و نثر دارم راز
نمیگذارد خسرو زینش خویش مرا	که در هوای خراسان یکی کنم پرواز
اگر چه از پی عز است پای باز بیند	چون نام بنده است آن عز همی نخواهد باز
بیابکش همه رنج و مجوی آسانی	که کار کیتی بی رنج همینگیرد ساز
فزوت رنج رسد چون ببرتری کوشی	که مانده تر شوی آنکه که بر شوی بفراز

مختاری غزنوی (وفات در ۵۴۴ یا ۵۵۴)

عثمان مختاری، شاهان معاصر خود از سلاجقه کرمان و سلاطین غزنوی را مدح گفته و علاوه بر قصاید ترجیع بندهائی نیز سروده است. مثنوی بنام شهریار نامه نیز باو نسبت داده اند که پیروی از فردوسی ساخته بود. مختاری در وصف و تشبیه مهارت بکار برده است (۱). دیوان وی شامل هشت هزار بیت میباشد.

سید حسن غزنوی (وفات در ۵۵۶)

سید حسن از واعظین مشهور بود و نیز شعر نیکو میسرود و بدربار غزنویان انتساب داشت گویا در نتیجه نفوذ و شهرت مورد بغض سلطان بهرامشاه واقع شد و مسافرت اختیار کرد و بسفر حج رفت و در بازگشت به دربار ملک غیاث الدین از سلاجقیان عراق پیوست دیوان وی نزدیک پنج هزار بیت میباشد. دربار ملوک خانیه یا آل خاقان.

عمیق بخارائی (سال وفات ۵۴۳)

عمیق از شعرای معروف ماوراءالنهر بود و بیشتر بدربار خضرخان از ملوک خانیه انتساب داشت و لقب امیرالشعرائی یافت. عمیق عمر درازی کرد و دچار ناتوانی و پیری شد چنانکه مینویسد

شخ تل یاقوت شد ز لاله نعمان
خوردۀ الماس گشت قطره باران
کوه نشابور گشت و کان بدخشان
باز چو بشکفت گشت بر صفت جان
برك شکوفه ز باد تخت سلیمان
چون ز بنفشه بدید حالت رهبان

(۱) شاخ مرصع شد از جواهر الوان
ابر کهر های گل بسفت همانا
حوض ز نیلوفر و چمن ز گل سرخ
بود گل ناشکفته بر صفت دل
باغ چو میدان آبگینه شد از خوید
انجیل آغاز کرد بلبل بر گل

سلطان سنجر بواسطه فوت دختر خود اورا برای سرودن مرثیه دعوت کرد
ولی او نتوانست، برود .

این شاعر در قصیده تشبیهات نغز و ترکیبات بدیع بکار میبرد^(۱) و مخصوصاً
در شعر مرثیه و سوگواری استاد بوده است .

این دو بیت از شعری است که در مرگ دختر سنجر بسرود:

هنگام آنکه کلدمد از صحن بوستان رفت آن گل شگفته و درخاشد نهان
هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر بی آب ماند ترگس آن تازمه ارغوان
دربار خوارزمشاهیان .

رشید و طواط (سال وفات ۵۷۳)

«رشیدالدین محمد» ملقب بو طواط در بلخ متولد گردید در نظامیه
بلخ تحصیل کرد و بدربار خوارزمشاهیان اختصاص یافت و بیش از سی سال
منشی دربار اتسز خوارزمشاه بود .
از قرار معلوم بجهت سعایت دشمنان ، رشیدالدین مدتی از دربار
اتسز دور افتاد ولی دوباره مورد تلافیف سلطان قرار گرفت .

(۱) ارشیبیهشت

خیز ای بت بهشتی وان جام می بیار	کار دیبیهشت کرد جهانرا بهشت و آرز
نقش خورنق است همه باغ و بوستان	فرش ستمبرق است همه دشت و کوهسار
این چون بهارخانه چین پر ز نقش چین	وان چون نگار خانه ماننی پراز نگار
آن افسر مرصع شاخ سمن نگر	وان پرده موشح گلهای کامکار
این چون عذار حور پراز گوهری سرشک	وان چون بساط خلد پراز عنبرین نثار
گلبن عروس واریار است خویشتن	و ابرش مشاطه وار همی شوید ازغبار
آن لاله بین نهفته دراو آب چشم ابر	کوئی که جامم ای عقیق است بر عمار
باشعله های آتش نیز است اندر آب	یا موجهای لعل بدخشی است دربحار
یک باغ لعبتان بهشتی شدند باز	آراسته بدر و کهر گوش و گوشوار
هامون ستاره رخ شد و گردون ستاره بخش	صحرا ستاره بر شد و گلبن ستاره بار

رشید را بعزت اندام نحیف وی وطواط ملقب ساخته‌اند وطواط در عصر خود از بزرگترین دانشمندان بشمار می‌آمده و در نظم و نثر دوزبان فارسی و عربی مهارت داشته است .

دیوان رشید مشتمل بر پنجهزار بیت و اکثر قصایدی است در وصف جنك های اتسار و در شعر بصنایع لفظی و بدیعی زیاد مقید و علاقه‌مند بوده است اگر چه بسبب ترجیح و آراستگی لفظ بصنایع، شعرا و از لطف و رقت معانی بازمانده است ، با وجود این قصاید وی سلیس و روانست ^(۱)

بموجب همین علاقه بصنایع بود که رشید کتابی در علم بدیع بنام حدایق السحر تألیف کرد. علاوه بر این رسائل زیادی به عربی از او باقیست رشیدالدین بیش از نود سال عمر کرده است .

شهرای عراق

شهر ری و اصفهان در زمان سلجوقیان ترقی کرد و اهمیت یافت و مخصوصاً آل خجند که رئیس شافعیان بودند و خانواده آل صاعد که ریاست مذهب حنفی را داشتند پیروش شعرا و دانشمندان علاقه‌مند بودند معروفترین شاعر عراق در قرن ششم جمال الدین اصفهانی بود .

(۱)

بهار

بهار چهره جانرا همی بیاراید	جمال چهره بستان همی بیفزاید
سحاب روی شکوفه همی بیفزوزد	شمال جعد بنفشه همی پیراید
یکی بکوه و بصحرا گلاب میریزد	یکی بیباغ و به بستان عبیر میساید
گل است شاه و ریاحین همه سپاه و یبند	چنین سپه را لابد چنین شهی باید
گلست آری شاه و بنام او اینک	ز خطبه کردن بابل همی نیاساید
دهان سوسن آزاد را مدحت گل	زبان ده است و گراضعاف ده بود شاید
گشاده تر گس، چشم امید را همه شب	که صبح بر دمد و گل جمال بنماید
گرفته لاله بکف جام لعل و مانده بیای	مگر بزم خودش گل شراب فرماید
بنفشه پیش در افکند سرمه سحر و ار	ز خط طاعت گل نیم خطاوه نگراید
مگر منازع گل گشت ارغوان ورنه	چرا سبهر تن او بخون بیالاید

جمال الدین اصفهانی (سال وفات ۵۸۸)

جمال الدین «محمد بن عبدالرزاق» در اصفهان تولد یافت و به آذربایجان سفری کرد و شهر گنجه را در شعر خود ستود. گویا به مازندران نیز رفته و اسپهبد مازندران را مدح کرده است.

جمال الدین بمولد خود اصفهان علاقه داشت و در مقابل بدگویان سخت دفاع کرده است.

دیوان جمال الدین در حدود ده هزار بیت شامل اقسام مختلف شعر باقی است.

در قصائد؛ ساجوقیان عراق و اتابکان آذربایجان و امرای باوندی مازندران و خاندان آل خجند و آل صاعد اصفهان را مدح گفته است.

قصائد جمال الدین با وجود توجه بیلافت و صنایع شعری روان است و نسبت به شعر بعضی معاصرین خود مانند خاقانی ساده تر و از تعقید و پیچیدگی معانی آزاد می باشد.

جمال الدین در بعضی قصائد از ناپایداری جهان سخن میگوید و خواننده را بیزرگمنشی و نیکوئی و فروتنی و نگهداشت احترام بزرگان و پدر و مادر میخواند. (۱)

خود او نیز طبع بلندی داشت و با آنکه تواضع را شرط مردمی

(۱) بشنو از من نصیحتی که ترا	کار هر دو جهان شود بنظام
بد نخواهی که باشد هرگز	بد مکن خاسه با اولوالارحام
حق مادر نگاهدار و بقرس	ز ایند ذوالجلار والا کرام
هر که با مادر و پدر بد کرد	نبود جز همیشه دشمن کام
تازنده ایم بامن و تو کفت و کو کنند	پس بعد ما حدیث من و تو نکو کنند
چون روز کار کش همه کس ذم همی کند	و آنکه که در گذشت همه یاد او کنند

میدانست برابر دونان سرفرو نمیآورد (۱)

جمال‌الدین قصیده را با سلوب غزل نزدیک ساخته است ، غزل‌های وی از اشعار روان و دلاویز این عصر است .
جمال‌الدین به عربی نیز شعر میسرود و گویا دیوانی هم به عربی ترتیب داده بود .

این شاعر در زمان خود شهرت داشت و با شاعران معاصر خود مشاعره میکرد از جمله قصیده‌ای که در پاسخ شعر خاقانی برای او فرستاده مشهور است باین مطلع :

کیست که پیغام من بشهر شروان برد يك سخن از من بدان مرد سخندان برد

شعرای دربار اتابکان آذربایجان و شروانشاهان

خاقانی شروانی (۵۲۰-۵۹۵)

« افضل‌الدین بدیل » خاقانی در شروان تولد یافت نخست حقایقی تخلص میکرد ، پس از آنکه بدربار خاقان اکبر منوچهر شروانشاه منسوب شد خاقانی تخلص یافت .

پدر خاقانی شغل درودگری « نجاری » داشت و مادر وی عیسوی بود بعد اسلام آورد پدر خاقانی در کودکی وی مرد و خاقانی مدتی بادرسترنج و زحمت مادر زندگی میکرد .

عموی خاقانی « کافی‌الدین عمر بن عثمان » که در پزشکی و فلسفه دست داشت پرورش و تعلیم وی را بعهده گرفت . پس از آن خاقانی نزد ابوالعلاء گنجوی از شعرای مشهور آن زمان شاگردی کرد ابوالعلاء دختر خود را

مذلتست تواضع بنزد سفله نمود

در تواضع میکنی با مردم درویش کن

(۱) مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیک

گر تکبر میکنی با خواجگان سفله کن

بخاقانی داد و همچنین وسیله تقرب اورا بدربار شروانشاه فراهم ساخت ولی متأسفانه پس از مدتی میانه استاد و شاگرد بهم خورد و همدیگر را هجو کردند .

دزدندگی خاقانی نامالایمات مکرر رخ داده و زندگی او رو به مرگ بر وفق دلخواهش نبوده است در کودکی پدر وی و در ۲۶ سالگی عموی او که بجای پدر پرستارش بود وفات یافتند ؛ پسر بیست ساله خاقانی بمرك ناگهانی درگذشت و پس از آن ، مرك همسرش را مشاهده کرد .

علاوه بر اینها دردربار خاقان نیز خاطر او فارغ و خرم نبود چه بواسطه میل و رغبتی که بمسافرت داشت و شروانشاه مانع میشد در دلتنگی و ملال میگذراند ، بخصوص شوقی به زیارت مکه و خراسان داشت و از جلو گیری مکدر بود چنانکه گوید :

چه سبب سوی خراسان شدم نگذارند ندایم به گلستان شدم نگذارند

تا اینکه اجازه سفری گرفت و تاشهری رفت ولی بجهت فتنه ترکان غز در خراسان و ممانعت والی ری مجبور ب بازگشت گردید .

در حدود ۵۵۱ خاقانی زیارت مکه رفت و قصائدی در توصیف مکه سرود ، در بغداد بملاقات خلیفه عباسی ناعمل آمد و خلیفه او را شغل دبیری معین کرد ولی خاقانی نپذیرفت . در مراجعت از این سفر خاقانی در مدائن از مشاهده خرابی طاق کسری و یادشکوه و جلال دیرین ایران سخت متأثر شد و قصیده مشهور ایوان مدائن را سرود .

اغلب تذکره نویسان نوشته اند که خاقانی بار دیگر خواستار سفر حج بود ولی شروانشاه جلو گیری می کرد بدینجهت فرار نمود ولیکن بوسیله کماشتگان دستگیر و محبوس گردید .

بعضی دیگر مینویسند که شروانشاه خواست شغلی بخاقانی بدهد ولی او نپذیرفت و بزندان افتاد، درقصائد خاقانی اشاره باعراض از پذیرفتن خدمت سلطان موجود است^(۱)

خاقانی از علوم و فنون ادب و فلسفه و موضوعات دینی آگاه بود و در زمان خود از دانشمندان معروف بشمار میرفت.

مدفن خاقانی در مقبرة الشعرا واقع در کوی سرخاب تبریز میباشد آثار خاقانی - دیوان قصائد و غزلیات که شامل بیست و دو هزار بیت میباشد، خاقانی در قصائد خود، خاقان اکبر منوچهر شروانشاه، اخستان فرزندان، اتسر و سلطان تکش خوارزمشاه، سپهبد مازندران، سلاجقه عراق و اتابکان آذربایجان را مدح کرده است و بهترین قصاید او که از روی کمال علاقه سروده شده در مدح قزل ارسلان میباشد.

اثر دیگر خاقانی مثنوی «تخفة العراقین» است که شرح مسافرت او بمکه میباشد و در ضمن آن از اوضاع شهرها و بزرگانیکه ملاقات کرده است یاد میکند.

سبك شهر - خاقانی از قصیده سرایان درجه اول و قوی طبع ایران و از شعرای بنام آذربایجان میباشد. شعر خاقانی محکم و جزیل و آمیخته بتصنع است.

خاقانی از علوم مختلف و آیات و کنایات و اطلاعات عربی خود در شعر استفاده میکند و علاوه بر توجه بصنایع بدیع، پیچیدگی معانی و ترکیبات تازه شعر او را متکلف جلوه میدهد.

(۱) مانند:

يك لحظه فراغت بدو عالم فروشم

گفتی نکنی خدمت سلطان نکنم هم

میتوان گفت که خاقانی از لحاظ الفاظ و کیفیت ترکیبات شیوه تازه ای که غیر از شیوه شعرای خراسانست ایجاد کرده است.

نظر باینکه مادر خاقانی عیسوی بوده و اثره های زیادی از اصطلاحات عیسویان و آئین و اخبار آنان وارد اشعار خاقانی شده و این یکی دیگر از اختصاصات شعر اوست.

قصائد خاقانی مفصل و اغلب محتاج به تجدید مطلع شده و تعییرات دشوار و تشبیهات و کنایات سخت و پیچیده بکار رفته و دانستن معنی شعر خاقانی مستلزم اطلاع از آیات و اخبار و ضرب الامثال و روایات اسلامی و دیگر مطالب میباشد و باینجهت بدیوان او شرح هایی نوشته اند.

قصائد خاقانی اغلب دارای ردیف است و قافیه تنها کم دارد گاهی با تغزل و تشبیب و وصف طبیعت قصیده را آغاز میکند. وصف صبح و برآمدن خورشید مورد توجه خاص خاقانی بوده و چندین قصیده جالب در این باب سروده است.

خاقانی در گفته اساتید پیشین قصیده نیز نظر داشته است و مخصوصاً در موقع افتخار و مباهاات خود را با عنصری مقایسه میکند ولی سبك او منشعب از سبك سنائی میباشد و پیداست که مدتها بتلاش سنائی سخن گفته تا خود بایجاد روش خاصی توفیق یافته است. در قصائد خاقانی اغراق و مبالغه نیز بکار رفته است.

غزلیات خاقانی متضمن ابیات شور انگیز است و در این مورد هم غزلهای سنائی سرمشق او بوده است.

افکار خاقانی - جهان در نظر او تاریک و بانواع ستمها و رنجها آمیخته است مردم، بی بهره از وفا و دوستان بدون خلوص و صفا هستند

و راه رهایی تنها گوشه گیری است . این عقیده که منشأ آن از بدینی می باشد برخلاف آن نظری است که صوفیه دارند و همه جهان را منبع خیر و مظهر نیکی میدانند .

گویا فرط اعتقاد خاقانی نسبت بخود و احیاناً عجب و غرور او که از مفاد اشعارش پیداست این طرز فکر را در او تولید کرده چه وضع رفتار دیگران و اصلاً گزارش جهان را بر وفق انتظار و مراد خود نیافته است . گرچه این اصل هم دلیل فساد همه عالم نتواند بود .

خاقانی بمذهب معتقد و بزهده و تقوی راغب است . از اشعاری که در مدح کعبه و نعت حضرت رسول سروده بر می آید که برای بشر بالا تر از هر چیز مذهب و ایمان را لازم می شمارد .

ولی بسبب رنجهایی که از عرب و طی بادی ها در سفر حج بدورسید از تعصب او کاست و حتی زبان بهجای عرب گشود و چون با این ملال و رنجوری برگشت و چشم بمدائن افکند بیاد عظمت نیاکان خویش که همواره فرمانروای عرب بودند و عبرت از خرابی آن کاخ بلند ، چکامه شیوا و معروف ایوان مداین را بر سرود . (۱)

ایوان مدائن

(۱)

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه هبت دان

يك ره ز لب دجله منزل بمدائن كن

وز دیده دوم دجله بر خاك مدائن ران

خود دجله چنان كرید صد دجله خون گوئی

كز گرمی خونا بش آتش چكند از مژگان

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله

خود آب شنیدستی كاتش كندش بریان

(۱۰۳)

خاقانی بوطن علاقمند بود و از فتنه و آشوبهایی که در آن زمان حاصل
میشد سخت مکدر میگردد.

تا سلسله ایوان بگست مدائن را

در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان

که که بزین اشک آواز ده ایوانرا

(تا بردم) تا بو که بگوش دل پاسخ شنوی زایوان

دندانه هر قصری پندی دهدت نو نو

از دهان من بشن

پند سر دندانه بشنو ز بن دندان

گوید که نواز خاکی ما خاک توایم اکنون

کامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم بفشان

آری چه عجب داری کاندلر چمن گیتی

جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

ما بار که دادیم این رفت ستم بر ما

مهر زانی بر قصر ستمکاران تاخ، د چه رسد خذلان

بر دیده من خندی کاینجا ز چه میگرد

خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

اینست همان در که کورا ز شهان بودی

دیلم ملک بابل هند و شه ترکستان

اینست همان صه کز هیبت او بودی

بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان

اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم

خاک در او بودی دیوار نگارستان

پندار همان عهد است از دیده فکرت بین

در سلسله در که در کوکبه میدان

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

کسری و ترتج و زر پرویز و تره زرین

بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان

بعضی قطعات پند آمیز خاقانی جالب است ^(۱) خاقانی از ریا و ظاهر سازی گریزان است و گناه کردن را از طاعت ریائی بهتر میداند «می خوری به کز ریا طاعت کنی» و بهمین مضمون جای دیگر چنین میگوید:

مرا آشکارا ده آن می که داری پنهان مده کز ریا میگریزم

مجیر الدین بیلقانی (وفات ۵۸۶)

منسوب بنهر بیلقان در شمال آذربایجان و از توابع شروان بود و از ستایشگران اتابکان آذربایجان و سلاجقه عراق بشمار می آمد
مجیر الدین شاگرد خاقانی بود ولی رابطه آنها بخصوصیت کشید و همچنانکه خاقانی استاد خود ابوالعلاء گنجوی را آزرده از شاگرد خود مجیر هجو و ناسزا شنید.

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک
ز ایشان شکم خاکست آبتن جاویدان
خاقانی از این در که در یوزه عبرت کن
تا از در نو زان پس دو یوزه کند خاقان

کرم

(۱)

خاقانیا بسائل اگر يك درم دهی خواهی جزای آن دو بهشت از خدای خویش
پس نام آن کرم کنی ای خواجه بر من نام کرم بداده روی و ریای خویش
دانی کرم کدام بود؟ آنکه هر چه هست بدهی بهر که هست و نخواهی جزای خویش

دوست و دشمن

خاقانیا بتقویت دوست دل بند وز غصه شکایت دشمن چگر مغرور
چون شد ترا یقین که بدو نیک از این دست بر کس گمان بدوستی و دشمنی مبر
کرد دوست از غرور هنر بیعت نه عیب دشمن بعیب کردنت افزون کند هنر
ترسی ز طعن دشمن و گردی بلند نام بینی غرور دوست شوی پست و مختصر
آن طعن دشمن است ترا دوستی عظیم کو نردبان تست بام کمال بر
بس دوست دشمن است با نصاب بازبین پس دشمنست دوست بتحقیق درنگر

مینویسند مجیر از طرف اتابکان بحکمرانی اصفهان رفت ولی از اهالی آنجا رنجید و اصفهان را هجو کرد اشعار او موجبات خشم و اعتراض مردم اصفهان را فراهم آورد از جمله جمال الدین محمد بن عبدالرزاق مجیر الدین و استاد او خاقانی را به تصور اینکه مجیر به تحریک او شعر دردم اصفهان سروده هجو کرد و خاقانی پس از شنیدن این واقعه برای رفع شبهه قصیده ای در مدح اصفهان ساخت و از جمال الدین گله کرد .

مینویسند که مجیر را عوام اصفهان کشتند .

مجیر شاعری قصیده سراست و در مدح همان اغراق و التزام صنایع و تکلفات دیگر را مورد توجه قرار میدهد ولی گاهی سخن او از ذوق رقیق و باریک اندیشی حکایت میکند . (۱)

از اشعار مجیر مانند خاقانی رائجه بدبینی نسبت به محیط و مردم پیدا است با وجود این عقیده دارد که خاخرهای حوادث را باید بابر دباری بگل بدل ساخت و از پست و بلند جهان نهرا سید و دل قوی داشت .

(۱)

باد صبح

باد صبح است که مشاطه جعد سمن است	یادم عیسی پیوند نسیم چمن است
نکته نافه مشکست نه پس چیست بگو	اثر آه جگر سوخته ای همچو من است
نفس سرد سحر گرم رو از بهر چراست	یادم آمد زپی آنکه رسول چمن است
یارب این شیوه نو چیست که از جنبش باد	طره زاله پر از نافه مشک ختن است
باد بادست نهی بر سر کل تج نهست	ابر بادامن تر بر در کل نوبه زن است
دیده مردم تر گس همه کریان نکرد	بسوی ژاله که او زنده دل اندر کفن است
بوی شیر از دهن سوسن از آن میآید	که هنوز سر پستان صبا در دهن است
ده زبانت و نگوید سخن و حق باوست	با چنین عمر که اوراست چه جای سخن است
برق ناسخ زن باغست و صبا حلقه ربای	ابر نورد کرو صاعقه زوین فکن است

ظہیر فار یابی (وفات ۵۹۷)

ظہیر الدین در قصبہ فاریاب بلخ تولد یافت و در جوانی به آذربایجان رفت و در شمار گویندگان دربار اتابکان آذربایجان درآمد .
ظہیر در کسب علوم و فضاہل کوشید و در زبان عربی و حکمت و نجوم مہارت یافت .

از قرائن درزندگی رنج برده و بتنگی معاش افتاده است و در اشعارش اشاراتی مؤید این معنی است . (۱)

و گاهی از بیکدر بودن دانش و باین رفتن مقام شعر و شاعری تأسف میخورد و از دست هنر و فضل خود شکایت میکند

مرا زدست هنرهای خویشتن فریاد کہ ہریکی بدگر کونہ داردم ناشاد

دیوان ظہیر فاریابی شہرت و اہمیت داشتہ و اغلب مشتمل بر قصائد شیوا در مدح است کہ در آنہا مقابلہ باشیوہ قصائد انوری و خاقانی را در نظر داشتہ است . اہل ادب او را با انوری برابر میدانستند ،

شعر ظہیر نمایندہ بارز سبک عراقیست و معانی دقیق و خیال بافیہا و مبالغہ های شاعرانہ در اشعار او زیاد است .

ظہیر در اواخر عمر از مدیجہ گوئی کنارہ گرفت . وفات او در تبریز روی داد و در مقبرہ الشعرا مدفون گشت .

نظامی گنجوی (۵۳۵ - ۵۹۹)

حکیم «ابو محمد الیاس بن یوسف» در شہر گنجہ تولد یافت نظامی تحصیلات خود را در گنجہ انجام داد . در این شہر دانشمندان زیادی بودند و مردم پیرو طریقہ سنت و در مذهب تعصب داشتند شک نیست کہ وضع محیط و عقاید اجتماعی در روحیہ نظامی مؤثر بودہ است .

(۱) دورتکر کاندرو چومن کسی از چرخ در پی ترتیب خورد و خواب نیامد

نظامی بیشتر زندگی خود را در موطن خود گنجه بسر برد و مسافرت مهمی جز بنواحی آذربایجان نکرد و آنهم بنابعد عوت اتابك قزل ارسلان بود که بتبریز رفت .

اتابك آذربایجان نهایت احترام و پذیرائی از این شاعر بزرگ بعمل آورد .

نظامی علاوه بر فنون ادب در علوم متداول عصر خود تبحر یافت و مخصوصاً در نجوم مهارت حاصل کرد .

آثار نظامی - شهرت نظامی بوسیله خمسه او حاصل شده است خمسه یانچ گنج شامل مثنوی های زیر است :

- ۱- مخزن الاسرار - درزهد و پرهیزکاری و مطالب اخلاقی
- ۲- خسرو شیرین - که از داستانهای دوره ساسانی است
- ۳- لیلی و میجنون - منشأ آن از داستانهای تازی است.
- ۴- هفت پیکر یا بهرام نامه - از قصه های دوره ساسانی است.
- ۵- اسکندر نامه که شرف نامه و اقبال نامه نیز گفته شده است و آن شامل دو بخش است که در نخستین اسکندر فاتحی بزرگ و در قسمت دوم پیامبری معرفی میشود.

داستان خسرو و شیرین و اسکندر در شاهنامه نیز بطور موجز آمده و نظامی در شرح هر دو داستان از سبقت و تقدم فردوسی سخن را نهاده است علاوه بر پنج مثنوی بالا گویا نظامی دیوانی هم داشته است و از آن اشعار براننده ای از قصائد و غزلیات و قطعات باقیمانده است

سبك شعر - نظامی از بهترین شاعران داستانسر است و بعد از فردوسی بر همه سخنگویان در این فن برتری دارد. هنر خاص او در داستانهای بزمی است

شعر نظامی بسیار روان و شیرین است الفاظ شعر متین و ترکیب
 جملات، بسیار محکم و باشکوه میباشد. یکی از اختصاصات کلام نظامی
 اینست که ترکیبات وصفی خاص بکار میبرد که خود موجد آنهاست و در
 اشعار دیگران دیده نمیشود مانند:

پیش وجود، پیش بقا، سابقه سالار، درون پرور، یکی گوی شب
 سنج، نکوسرانجام و علاوه بر این، تعبیرات نوی در سخن آورده و معانی و
 تشبیهات بیسابقه ایجاد کرده است.

ولی گاهی عبارات پیچیده در اشعارش دیده میشود که مفهوم آن
 روشن نیست.

نظامی در داستانسرایی روش فردوسی را در نظر داشته ولی خود او
 شیوه خاصی در این فن ایجاد کرده است که بعد از او سر مشق شعرائی مانند
 امیر خسرو و جامی و دیگران قرار گرفته است.

نظامی در وصف حالات درونی و جذبات روحی و تمایلات انسانی
 هنر بسزائی آشکار ساخته است و بعضی ابیات خمسه در نمودن احساسات
 و عواطف بشر از نفوذترین و عالی ترین نمونه سخن فارسی میباشد. (۱)

شب سیاه

(۱)

که امشب چون دگر شبها نکردی
 نه از نور سحر بینم نشانی
 ندارم دین اگر دین داری ایشب
 مرا یا زود کش یا زود شو روز
 بر آتش میروی یا بر سر تیغ؟
 همه شب میکنم چون شمع زاری
 بخندای صبح اگر داری دهانی
 چرا بر ناوری آواز تکبیر

چه افتاد ای سپهر لاجوردی
 نه زین ظلمت همی یابم امانی
 مرا بنگر چه غمگین داری ایشب
 شبها امشب جوانمردی بیاموز
 چرا بر جای ماندی چون سیه میخ
 من آن شمع که در شب زنده داری
 بخوان ای مرغ اگر داری زبانی
 اگر کافر نه ای مرغ شبکین

نظامی اغلب پس از تمهید مقدمه‌ای که عبارت از وصف صبح یا نسیم
سحر یا شب و نمایش ستارگان است بداستان می‌پردازد و گاهی در ضمن
داستان اصلی حکایات فرعی بطور ایجاز نقل می‌کند.
برای مثنوی‌های خود اوزان متنوع و خوش آهنگ انتخاب کرده
است و گویا این اشعار بزمی را بآهنگ و سرود می‌خواندند، نظامی خود
بدین نکته اشاره می‌کند.

سماع ساقیان را کرده مدهوش مغنی را شده دستن فراموش
کهی چون ابرشان گریه کشادم کهی چون گل نشاط خنده دادم

افکار نظامی - نظر نظامی در شعر تنها داستان‌سرایی نیست بلکه
هر جا موقع مقتضی بدست آمده از اظهار مطالب اخلاقی و حکمی کوتاهی
نکرده است. و می‌توان گفت اندرزهای نظامی در ردیف بهترین ابیات
خمسه است.

مخزن الاسرار رویهم يك مثنوی اخلاقی است و علاوه بر آن در
مثنویهای دیگر هم تذکرات پندآمیز و نکات سودمند^(۱) دارد.

(۱)

بفرزند

ای چارده ساله قرة العین	بالغ نظر علوم کسوتین
غافل ممشن نه وقت بازیت	وقت هنریت و سر فرازیت
دانش طلب و بزرگی آموز	تا به نگرند روزت از روز
چون شیر بخود سپه شکن باش	فرزند خصال خوبشتن باش
دولت طلبی سبب نکم‌دار	با خلق خدا ادب نگه‌دار
میکوش بهر ورق که خوانی	کان دانش را تمام دانی

سخن

با اینک که سخن باطلف آبت	کم گفتن هر سخن صوابست
آب ارچه همه زلال خیزد	از خوردن پر ملال خیزد
کم کوی و کزیده کوی چون در	تا ز اندک تو جهان شود پر
لاف از سخن چو در توان زد	آن خشت بود که پر توان زد
یکدسته کل دماغ پرور	از خرمن صد کپاه بهتر

او هم مانند فردوسی در ذکر حکایات و وقایع ، نتایج عبرت آمیز
 میگیرد و شخص را بگذشتن ایام و ازدست رفتن فرصت آگاه میسازد.
 در ضمن پندها شاعر مردم را بدینداری و داد و کم آزادی و نیکی و
 کرم، سعی و عمل، راستی و وفای بسی صفات پسندیده دیگر دعوت میکند.
 نظامی سعادت را مربوط به مراعات سه اصل میداند : اطاعت خداوند
 تزکیه نفس ، خدمت به عالم بشری.
 پس از اشاره مجملی که با اساس اندرزهای نظامی رفت باید این
 عقیده او را هم اضافه کرد که تنها بحرف و اندرز کار میسر نمیشود و تنها عمل
 است که ارزش واقعی دارد :

این سخن است از تو عمل خواستند
 کار نظامی بفلاک بر شدی

عذر میاور نه حیل خواستند
 کر بسخن کار میسر شدی

تصوف

از اوایل قرن سوم طایفه‌ای در ایران شهرت یافتند که آنها را صوفی
 مینامند در معنی نام صوفی اختلاف است و اغلب معتقدند که این واژه مشتق
 از صوفی بمعنی پشم است زیرا صوفیان لباس پشمین میپوشند .
 در منشاء تصوف نیز عقاید مختلفی اظهار شده است و مبدء و اساس
 آنرا از عقاید برهمنی هندی یا فلسفه افلاطونی (حکمت اشراق) یا مذهب مسیح
 بامنشعب از خود اسلام میدانند، و علت این اختلاف آنست که در عقاید صوفیه
 وجوه مشابهتی با تعالیم مسلکهای مذکور دیده میشود .
 با وجود این تصوف ایران خود وضعی خاص دارد و در تمام جهات
 با عقاید فوق مشترک نیست. از جمله در آئین برهمنی و بودائی سعادت عبارتست
 از اعراض از عالم مادی و وصول بجهان «نیروانا» و راه توفیق باین سعادت

اجرای ریاضتهای سخت میباشد. ولی در تصوف، سعی و تلاش برای زندگی نخستین وظیفه آدمی شمرده میشود. و تحقیر جسم و زندگی مادی روانیست میان مسیحیت و تصوف هم مناسبات زیادی هست جز اینکه در مسیحیت يك نوع فرازمجاهده و گذشت از علائق حیات دیده میشود ولی تصوف وصول بحقیقت و کمال است از راه مجاهده و عمل.

بطور تحقیق منشاء اصلی تصوف از مذهب اسلام است، در آغاز اسلام صورت تصوف موجود بود چنانکه بعضی مسلمین از عبادت نظر به اخلاص در عمل داشتند؛ بعد کسانی پیدا شدند که در انجام امور مذهبی بقصد تزکیه نفس افراط میکردند و ریاضت در میان صوفیان از همینجا شروع شد علاوه بر کوشش و تهذیب اخلاق و تزکیه نفس، اصلاح احساسات و عواطف نیز جزو هدف صوفیه قرار گرفت تا بدانوسیله ادراک دقیق و ذوق لطیف که از موجبات کمال نفس است حاصل گردد.

از قرن چهارم بید، روش صوفیان گلیچینی از آداب و رسوم و گفتار و علوم و افکار مختلف گردید، چنانکه میگویند گاهی صوفیه از رهبانان مسیحی اشکالهای طریقتی میپرسیدند.

از همین قرن صوفیان دارای سازمان و مراسم خاصی شدند چنانکه خانقاه ایجاد کردند که یکی از مراسم آن سماع بود و آنرا مهم میشمردند چه نظر صوفیه تکمیل انسان بود پرورش کامل آنست که کلیه جنبه های وجود را از تن و عقل و ذوق مورد توجه قرار دهد.

لباس مخصوصی که خرقة می نامیدند برای مشایخ صوفیه معین گردید و برای وصول به رتبه شیخ یا پیر یا مراد و همچنین سیر و سلوک در راه طریقت شرائط و مراسمی معین شد. و افکار و عقاید آنان منظم و مدون گردید.

از مطالعه عقاید صوفیان برمی آید که بطور خلاصه ، صوفیه تمام موجودات را جلوه ذات خداوند و مظهر تجلی احدیت میدانند ، از این جهت به همه اشیاء مهر میورزند معتقدند که درد نیایک حقیقت بیشتر نیست و تمام موجودات عالم بر توی از آن یافته اند.

اختلاف فرق از اینجا پدید آمده است که ذهن مردم از ادراك حقیقت قاصر بوده . ضعف فهم و کوتاهی فکر ، ایجاد تعصب کرده است ، تعصبات و ستیزه های ملل مختلف ، زائیده همین خامی فکر و ضعف فهم است بقول حافظ چون حقیقت را ندیده اند ره افسانه زده اند . ولی صوفی با هیچ فرقه و طایفه ای مخالفت ندارد و هیچگاه تعصب نمیورزد .

صوفی از ریا و تظاهر گریزان است و خود پرستی را بالاترین عیوب میداند ولی معتقد است که شخص باید خویشتن شناس باشد تا خدا را بشناسد صوفی باید رازبوش و موقع شناس باشد . صوفیه در هیچ مرحله بدانسته خود قناعت نمیکنند تا بسر منزل کشف و شهود برسند .

برای ادراك حقایق ، احساس لطیف لازم است ؛ آدم بی حس و ذوق اسرار عالم را نمیتواند درك کند . و بالاخره بعقیده صوفیه برای وصول به کمال باید سرمست حقیقت بود و از خود گذشت و فانی شد . این شور و نشاط سبب انجام بسیاری از کارهای مهم و بزرگ میگردد . عشق بهر و لطافت ، عشق به تحقیقات علمی ، شیفتگی برای کشف حقایق ؛ همه انواعی از سرمستی صوفیانه است .

صوفیه راهنمای ذوق و فکر روشن و ابتکار در ادبیات ایران شدند و زبان فارسی را مظهر لطف و معنویت کردند . در قرن پنجم تجلیات افکار آنان در ادبیات آشکار شد و سخنان و

نکته سنجیهای ادبی و شعر صوفیانه معمول گردید

معروفترین شعرای صوفیه در قرن پنجم و ششم عبارت بوده اند از
بابا طاهر عریان - ابوسعید ابوالخیر - عبدالله انصاری - سنائی غزنوی
شمیم عطار نیشابوری و بترتیب تاریخ شرح هر يك خواهد آمد
بابا طاهر

از زندگی بابا طاهر اطلاع کافی در دست نیست و سبب آن گوشه گیری
و درویشی او بوده است. تنها در بعضی کتب صوفیه ذکر از مقام معنوی و
شرح پرهیزکاری و بی نیازی او آمده است. مینویسند در سال ۴۴۷ در همدان
بابا طاهر را با طغرل اول سلجوقی ملاقاتی روی داد. بابا طاهر در این موقع
شهرت داشته است. و از قرائن تولد او در اواخر قرن چهارم اتفاق
افتاده است.

اگر از زندگی بابایش از این اطلاعی نداریم با کی نیست گفتار او
بهترین معرف و زبان گویای روح و شخصیت اوست. بنابراین تنها به مطالعه
گفته های وی اکتفا میکنیم بقول خود بابا:

مرا کیفیت چشم تو کافی است قناعتگر به بیادامی بساجه

دویتی های بابا طاهر مشهور عام و خاص است و در لهجه های شبیه به
زبان اری سروده شده است و در کتب قدیم آنها را «فلهویات» نامیده اند
وزن دویتی هم که باربعی فرق دارد هنوز در ترانه های محلی بعضی نقاط
ایران محفوظ مانده است.

در این دویتی ها ذوق لطیف رقت احساسات بابا طاهر که عشق و
اشتیاق او را میرساند، پیدا است و گویی که تنها برای تسلی خاطر خود
سوز و گداز درون را بزبان محلی بیان کرده و در عین سادگی بسیار جالب

و مؤثر افتاده است. (۱)

گفتار باباطاهر بحلیه تصوف آراسته ولی مقصودش شرح و تبلیغ مبادی تصوف نیست بلکه آن اشعار صورت ساده احساسات و افکار اوست حکایت ازدرون پرسوز و بی آرایش او میکند (۲)

باباطاهر در دامنه کوه الوند زیسته و محشور بازندگی طبیعی دهقانی و مسحور جلوه های طبیعت و صفای گل و لاله (۳) بوده است و افکار خود را از صحنه طبیعت گرفته، و در زندگی بی آرایش و ساده دهقانان دقت کرده و تشبیهات او در این موارد بسیار جالب و دلپذیر افتاده است (۴)

غیر از دو بیتنی ها از باباطاهر کلمات قصاری هم به عربی باقی مانده است که تعمق و شخصیت او را در مراحل عرفان نشان میدهد ولی بیان باباطاهر در کلمات قصار برخلاف دو بیتنی ها پیچیده و علمی است.

(۱) زدست دیده و دل هر دو فریاد	که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجر نیلش ز فولاد	زنم بر دیده تا دل گردد آزاد
موآن رنم که نامم بی قلندر	نه خان دیرم نه مان دیرم نه لنگر
چو روز آیه بگردم گورد کویت	چو شو آیه بخشان و انهم سر
دلی دارم که بهبودش نمیبو	نصیحت میکرم سودش نمیبو
بیادش میدهم نش هیبره باد	در آتش می نهم دودش نمیبو
(۲) خوشا آنون که از پاسر ندونند	میان شعله خشک و تر ندونند
کنشت و کعبه و بتخانه و دبر	سرائی خالی از دلمر ندونند
(۳) یکی بر زبکری نالون در ایندشت	بچشم خونفشان آلاله میکشت
همی کشت و همی گفت ای درینا	که باید کشتن و هشتن در ایندشت
(۴) موآن آزرده بی خانمانم	موآن محنت نصیب سخت جانم
موآن سر کشته خرم در بیابان	که هر بادی وزد پیشش روانم
دلم از عشق خوبان کیچ و ریجه	مژه برهم زنم خوناره ریجه
دل عاشق مثال چوب تر بی	سری سوچه سری خوناره ریجه

ابوسعید ابو الخیر (۳۵۷-۴۴۰)

شیخ ابوسعید درمهنه از نواحی خاوران خراسان تولد یافت و پس از کسب تحصیلات مقدماتی در مولد خود برای تحصیل فقه بمرورفت و از مشایخ معروف آن زمان علم طریقت آموخت .

ابوسعید از متقدمین گویندگان مذهب تصوف است رباعیات و قطعات و مفرداتی از او نقل شده که همه نماینده افکار عارفانه او است^(۱) و بعضی متضمن نصایحی سودمند است^(۲) شرح صفات و اخلاق و منزلت ابوسعید در کتاب اسرار التوحید توسط نوه او محمد منور نگاشته شده است.

حکایت دیدار ابوعلی سینا با شیخ ابوسعید در این کتاب ، عقیده معروف صوفیان را میرساند که علم دارای مراتبی است: نخست آزمایش دوم استدلال ؛ سوم کشف و شهود . در اسرار التوحید پس از شرح این ملاقات مینویسد، پس از اینکه خواجه ابوعلی از پیش شیخ برفت شاگردان پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی گفت هر چه من میدانم اومی بیند و متصوفه و مریدان از شیخ سؤال کردند که بوعلی را چون یافتی گفت هر چه ما می بینیم او میداند

(۱) جانا بزمین خاوران خاری نیست	کش با من و روزگار من کاری نیست
بالطف و نوازش جمال تو مرا	در دادن صد هزار جان عاری نیست
دو شینه پی گلاب میگردیدم	افسرده گلی میان گلاب دیدم
گفتم که چه کرده ای که میسوزندت	گفتم که دمی در این چمن خفندم
(۲) کر قرب خدا میطلبی خوشخوباش	و ندر پس و پیش خلق نیکوگو باش
خواهی که چو صبح صادق الوعدشوی	خورشید صفت با همه کس یکرو باش
خواهی چو خلیل کعبه بنیاد کنی	دلرا بنماز و طاعت آباد کنی
روزی که هزار بنده آزار کنی	به زان نبود که خاطری شاد کنی

عبداله انصاری (۳۹۶-۴۸۱)

خواجه عبدالله انصاری درهرات متولد شد . از کودکی استعداد و حافظه‌ای قوی داشت . به تحصیل علوم متداول آن زمان مانند حدیث و تفسیر و فقه و کلام و فلسفه همت گماشت و تصوف را از شیخ ابوالحسن خرقانی از مشایخ صوفیه فرا گرفت .

تألیفات عبدالله انصاری بتصوف جنبه علمی داده است . از کتابهای مشهور او بزبان عربی: ذم الکلام، منازل السائرین ، انوارالتحقیق و بفارسی رساله واردات - دل و جان - کنز السالکین - الهی نامه - قلندرنامه - محبت نامه - هفت حصار موجود است .

مشهورترین اثر فارسی و رساله «مقولات و مناجات» که سبک مخصوصی در آنها بکار برده و انشای مسجع نوشته است و دارای معانی دقیق و مؤثر عرفانی میباشد^(۱)

خواجه عبدالله نخستین کسی است که شعر و نثر آمیخته نوشته و این همان روشی میباشد که بعدها سعدی در گلستان بکار برده است
عبداله انصاری کتاب طبقات الصوفیه عبدالرحمن سلمی رادر مجالس

(۱) بنده آنی که در بند آنی - آن آرزوی که میورزی - خدایتعالی می بیند و می پوشد ،

همسایه نمی و میخوشد .

اگر بر هواپری مگسی باشی ، اگر روی آب روی خسی باشی ؛ دل بدست آرنا کسی باشی
روزکاری اووا میچستم خود را می یافتم ؛ اکنون خود را میجویم او را می یابم :

عشق آمد و شد چو خونم اندر رك و پوست نا کرد مرا نهی و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت نامی است زمن برمن و باقی همه اوست
از مناجات :

الهی من به دور و قصور نمازم ، اگر نفسی بانو پردازم ، از آن هزار بهشت می سازم .

وعظ خود بزبان هروی تقریر کرد و یکی از مریدان وی آنرا جمع نمود و همین کتاب را جامی شاعر و عارف قرن نهم بفارسی ترجمه کرد و شرح عرفای زمانهای بعد را هم بآن افزود و نفحات الانس نام نهاد رباعیهای عرفانی نیز بعبداله انصاری نسبت دادند. اشعار دینی نیز میسرود و بمراعات ظواهر شرع زیاد اهمیت میداد.

سنائی غزنوی (وفات دره ۵۴)

«ابوالمجد مجدود بن آدم» سنائی از جوانی بدربارغز نویان انتساب داشت و در مدح بهرامشاه غزنوی قصائد زیادی دارد.

سنائی در شهرهای خراسان گردش کرد و بسفر حج رفت از اتفاقات مؤثر زندگانی سنائی تحولی بود که در فکر و عقیده او ایجاد شد تا پیرو طریقت صوفیان گردید و از دربار پادشاهان پای پیرون کشید و دیگر مدح کسی نگفت، زیرا متوجه شد که مدح موجب آلودگی خرد است و هجو سبب فرسودگی زبان.^(۱)

همت خود را مصروف ساختن اشعار اخلاقی و عرفانی کرد و استغنائی او بجائی رسید که مواصلت با سلطان بهرامشاه را نپذیرفت.^(۲)

آثار سنائی: دیوان قصائد و غزلیات سنائی که در حدود دوازده هزار بیت موجود و گویا بیشتر از این مقدار بوده است، شامل مدایح و اشعار دوره اول زندگی وی و گفته های پس از تغییر عقیده است.

۲- مثنوی حدیقة الحقیقه که نخستین مثنوی مهم عرفانی و اخلاقی زبان فارسی است و همواره مورد نظر و تقلید شعر اقرار گرفته است.

(۱) مدحش چرا کنم که بیالایدم خرد
بخدا اگر کنم و گر خواهم
بسر تو که تاج نستانم

(۲) من نه مرد زن و زروچاهم
ورنو تاجی دمی باحسانم

۳- طریق التحقیق ۴- سیر العباد که نیز مربوط باخلاق و عرفان است
 مثنویهای دیگری هم بسنائی نسبت داده اند که چندان مشهور نیست .
 سبک و هنر سنائی - سنائی در قصیده پیرو سبک فرخی و منوچهری
 است و تغزلات او شباهت زیادی بگفتار فرخی دارد و از معاصرین خود باشعار
 مسعود سعد نظر داشت و از گفته های او استقبال میکرد و دیوان مسعود
 سعد را هم نخست بار سنائی جمع آوری کرد.
 شخصیت ممتاز سنائی در شعر عارفانه جلوه گراست ^(۱) شعرای متصوف
 پیش از سنائی تنها شرح جذبات و حالات درونی خود را در شعر آورده اند، ولی
 برای بیان مراحل عرفان و رموز تصوف قدیم ترین سخن جامع از سنائی است .
 همچنین اساس شعر اخلاقی بوسیله او ایجاد شده است و حدیقه و دیوان
 سنائی شامل مضامین و قطعات مؤثری از بندهای اخلاقی است ^(۲)
 سنائی غزل عارفانه را نیز بنیاد کرده تا بوسیله مولوی و مخصوصاً

(صفای درون)

(۱)

بسکه شنیدی صفت روم و چین	خیزو بیا ملک سنائی به بین
تا همه دل بینی بیحرص و بغل	تا همه جان بینی بی کبر و کین
پای نه و چرخ بزیر قدم	دست نه ملک بزیر نگین
رخت کیانی نه و ارواح وار	تخت بر آورده بچرخ برین
گاه ولی کوید هست او چنان	گاه عدو کوید هست او چنین
او ز همه فارغ و آزاد و خوش	چون گل و چون سوسن و چون یاسمین
خشم نبوده است بر اعداش هیچ	چشم ندیده است بر ابروش چین

راه زیست

(۲)

با همه خالق جهان گرچه از آن	بیشتر کمره و کمتر برهند
تو چنان زی که بمیری برهی	نه چنان چون تو بمیری برهند

سفر

قدر مردم سفر پدید آرد	خانه خویش مرد را بند است
چون بسنک اندرون بود گوهر	کس نداند که قیمتش چند است

حافظ بهالیتترین درجه رسیده است.

شیخ عطار (وفات در ۶۲۷)

شیخ « فریدالدین محمد » عطار در نیشابور تولد یافت و ایام جوانی را بفرافرفتن علوم و خدمت مشایخ و تزکیه نفس مصروف داشت تاخود بمقام ارشاد رسید عطار مسافرت های زیاد کرد و مصر و دمشق و مکه و هند و ترکستان را گردش نمود.

پیشه عطار چنانکه از تخلص شعری او پیداست داروفروشی بود ضمناً بیماران را هم معالجه میکرد چنانکه گوید:

بداروخانه پا نصد شخص بودند که در هر روز نبض مینمودند

عطار آثار خود را در ضمن اشتغال بهمین پیشه ترتیب داد هرگاه که از شفای جسمانی فراغت می یافت بتپیه داروی روان می پرداخت و اشعار عرفانی میسرود.

زندگی درازی نصیب شیخ عطار شده و گویا سن او تا صد رسیده است و در اشعار وی اشاراتی تا هفتاد و اند سالگی موجود است. عطار تمام عمر در طریق عرفان راه سپرده و رهروان طریقت عرفان را راهنمایی کرده است. کتب زیادی در توجیه مطالب عرفانی ساخته و هیچگاه گرد مدح و تملق نگشته است:

بمهر خویش مدح کس نگفتم دری از بهر دنیا من نسفتم

آثار عطار - تألیفات عطار را از نظم و نثر بعدد سوره های قرآن

زیان می

در ره پستی هرگز ننهد دانا پی
نی چنان سرو نماید بنظر سروچونی
ورکنی عربده گویند که او کرده می

نکنند دانا مستی نخورد عاقل می
چه خوری چیزی کر خوردن آنچه ترا
گر کنی بخششی گویند که می کرده او

(۱۱۴) نوشته اند و مشهورترین آنها عبارتست از دیوان قصائد و غزلیات که در حدود ده هزار بیت و همه در مطالب عرفانی و پنداست و مثنوی های منطق الطیر ، مصیبت نامه ، الهی نامه ، خسرو نامه ، پند نامه ، اسرار نامه ، جواهر نامه ، شرح القلب ، مختار نامه ، و کتابی بنثر بنام تذکره الاولیا که شرح احوال عرفا و مکارم اخلاق و سخنان آنهاست .

سبك و افكار - قصائد عطار بسبك شعرای خراسان است و تغزل ندارد و شعر او در استحکام و جزالت بیایه سخن قصیده سرایان مشهور نمیرسد موضوع قصائد او همگی مربوط به پیوند عرفان است . عطار به آیات قرآن توجه خاص داشته و در اشعار خود از معانی آیات تضمین کرده و در موضوعات دینی هم مضامین لطیف و مؤثر بکار برده است مثلاً در نعت خداوند گوید :

گر صد هزار سال همه خلق کائنات فکرت کنند در صفت عزت خدا
آخر بعجز معترف آیند کی اله دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما

از تذکرات اخلاقی ، مطالبی چون گذران بودن عمر انسانی و غنیمت شمردن فرصت و نیکوکاری را در ضمن قصائد گوشزد ساخته است .

ابتکار و استادی شیخ عطار بیشتر در غزل عرفانی است (۱) و در این فن سرمشق مولوی و حافظ قرار گرفته است عطار در ضمن غزلها ، از زادان ظاهر پرست انتقاد میکند ؛ و مردم را بدرك وحدت و از خود گذشتگی و خدمت و عمل و کم کردن قیل و قال و دور انداختن غرور و هوسها دعوت مینماید در مثنوی عطار ، برای توجیه مطالب عرفانی حکایات آآورده و به

(۱) دست در دامن جان خواهم زد	پای بر فرق جهان خواهم زد
و آنکه آندم که میان من و اوست	از همه خلق نهان خواهم زد
چون مرا نام و نشان نیست پدید	دم ز نام و نشان خواهم زد
تن پلید است بخوام انداخت	وان دم پاک بجان خواهم زد
از دلم مشعل ای خواهم ساخت	نفس مشعل فشان خواهم زد

تمثیل مقصود پرداخته است و این روش مورد تقلید مولوی واقع شده است بطور کلی شیوه عطار و مضامین سخن او در اشعار گویندگان متصوف مانند مولوی و شیخ محمود شبستری و حتی حافظ مؤثر گردیده است .

نثر دوره سلاجوقی

در دوره سلاجویان نثر پیشرفت بیشتری حاصل کرد و کتب زیادی در موضوعات مختلف نوشته شد اینک از معروفترین کتابهایی که در این دوره نگارش یافته است نامبرده میشود :

کتب عرفانی

کشف المحجوب توسط ابوالحسن جلابی هجویری در واسطه پنجم تألیف یافته و نخستین کتابی است که در شرح عقاید و حالات و اقوال و شاخ صوفیه نگاشته شده ، در این کتاب اشعار و کلمات قصار تازی نیز آمده است .
اسرار التوحید - محمدابن منورنوه ابوسعید ابوالخیر در حدود ۵۶۰ نگاشته است و بنثر شیرین و روانی اوصاف و کرامات شیخ ابوسعید را شرح میدهد و همچنین بسیاری از فضلا و مشایخ عصر خود را نام میبرد و متضمن حکایات و اخبار و اشعار عرفانی نیز میباشد
تذکره الاولیاء - تألیف شیخ عطار و در تعریف مقامات و غرائب صفات و شرح گفتار و کردار بزرگان صوفیه است بندهای سودمند حکایات دلپسند را دربر دارد .

کتب تاریخی

زین الاخبار - نگارنده آن ابوسعید عبدالحی از اهل گردیز (از حوالی غزنین) میباشد ، در این کتاب مؤلف وقایع تاریخی را بطور خیلی مختصر تا زمان تألیف کتاب (۴۴۰) نوشته است و درباره تاریخ سامانیان و غزنویان که اوضاع معاصر نگارنده است قابل اهمیت میباشد

تاریخ بیهقی - مؤلف آن ابوالفضل بیهقی (۳۸۵-۴۷۰) است که نوزده سال دیبر رسائل غزنویان بود و تاریخ مفصلی که گویا ۳۰ جلد بود در گزارش حال پادشاهان این سلسله تألیف کرد ولی جز چند جلد ناقص که مربوط بشرح پادشاهی مسعود و موسوم بتاریخ مسعودی است باقی نمانده و همین کتاب امروز بنام تاریخ بیهقی مشهور میباشد.

بیهقی اهل فضل و در نویسندگی زبردست بود و سبک سخن او شیوا و بلیغ است به علاوه در ذکر وقایع نهایت بیطرفی را منظور داشته و این مطلب میرساند که چگونه بیهقی در نهصد سال پیش وظیفه تاریخ نویسی را که عبارت از مراعات حق و راستی است تشخیص داده است.

بیهقی شاگرد ابونصر مشکان بود. ابونصر سمت ریاست دیوان رسائل سلطان محمود غزنوی را داشت و بعضی از منشآت ابونصر را بیهقی در تاریخ خود بمناسبت نقل کرده است.

تاریخ سیستان - مؤلف آن معلوم نیست ولی از مطالب کتاب پیدا است که در زمان طغرل اول سلجوقی نوشته شده است.

تاریخ بیهقی - آنرا ابوالحسن علی بن زید بیهقی در اواسط قرن ششم تألیف کرده و تاریخ ولایت بیهقی و شرح بزرگان و دانشمندان آنجا را ذکر نموده است.

تاریخ بخارا - اصل این کتاب بزبان عربی و در زمان سامانیان بوسیله ابوبکر محمد نرشی تألیف یافته بود. در سال ۵۲۲ ابونصر احمد قبادی آنرا بفارسی ترجمه کرد.

مجموع التواریخ و القصص - شامل تاریخ اجمالی عالم و مخصوصاً ایران تا سال ۵۲۰ که زمان تألیف کتاب است میباشد و در ضمن ذکر وقایع

تاریخی حکایات و قصه هائی نیز آورده شده است
 راحة الصدور - ابوبکر محمد راوندی (از اهل راوند نزدیک
 کاشان) تألیف کرده است و شامل تاریخ سلجوقیان از آغاز کار تا انقراض آن
 سلسله بدست خوارزمشاهیان میباشد.

مؤلف خود دربار طغرل ابن ارسلان آخرین حکمران سلجوقیان را
 درک کرده و کتابش را بسال ۶۰۳ بنام کیخسرو بن قلج ارسلان از سلاجقه روم
 اهداء کرده است.

راحة الصدور علاوه بر ارزش تاریخی بجهت اینکه نام بسیاری از
 دانشمندان و شعرا و اشعار آنان را شامل است دارای اهمیت و فایده میباشد
 کتب اخلاقی و ادبی

سیاسة نامه - یاسیر الملوك تألیف خواجه نظام الملک است که سی سال
 در دربار اب ارسلان و ملکشاه وزارت داشت و سیاستنامه را در حدود ۴۸۴
 کمی پیش از آنکه بدست اسمعیلیان کشته شود بدرخواست ملکشاه تألیف
 نمود. سیاستنامه در آداب معاشرت و اخلاق و سیاست ملوک و طبقات دیگر
 مردم میباشد و مباحثی درباره فرقه های مختلف مذهبی دارد که از لحاظ
 تاریخ و علم مذاهب قابل استفاده است.

قابوسنامه - تألیف عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر امیرزیاری
 است که در اواخر عمر خود (۴۷۵) برای راهنمایی فرزند خود گیلان شاه
 تألیف کرد.

قابوسنامه از کتب اخلاقی سودمند است و نکاتی راجع بآداب معاشرت
 و رسوم دوستی و ترتیب زندگی و کسب فضائل و تهذیب اخلاق در آن
 آمده است

کیمیای سعادت - در مطالب اخلاقی و دینی است و آنرا حجة الاسلام

محمد غزالی در اواخر قرن پنجم تألیف کرد و اکثر مطالب را از تألیف عربی خود موسوم با حیاء العلوم اخذ نمود. این کتاب از لحاظ اطلاع بر اصول اخلاقی اسلامی مورد استفاده میباشد.

نصیحة الملوک - اینهم تألیف غزالی است و مشتمل بر نصایح درباره پادشاهان و دارای حکایات و امثال میباشد.

کلیله و دمنه - اصل این کتاب از دانشمندان هنداست که در زمان انوشیروان بوسیله برزویه طبیب بایران آورده شد و پهلوی ترجمه گردید این مقفع آنرا به عربی در آورد و بعد رودکی بشعر فارسی منظوم ساخت ابوالمعالی نصرالله بن محمد از فضلاء قرن ششم متن عربی ابن مقفع را به فارسی ترجمه کرد و بهرامشاه غزنوی (۵۱۱-۵۵۲) هدیه نمود.

نسخه پهلوی و نظم رودکی از میان رفته و از ترجمه ابن مقفع قطعات پراکنده ای موجود است. نشر فارسی کلیله که امروز موجود میباشد همان ترجمه ابوالمعالی نصرالله است که از نمونه های فصیح و شیوای نشر فارسی بشمار میرود، مترجم بذوق خود امثال و اشعار فارسی و عربی بر این کتاب افزوده است.

چهارمقاله تألیف نظامی عروضی از شعرای دربار ملوک الجبال میباشد و شامل چهارمقاله است در ماهیت علم دبیری - علم شعر - علم نجوم - علم طب، این کتاب در ۵۵۰ تألیف شده است.

چهارمقاله دارای انشاء روان و متین میباشد، مزیت این کتاب ذکر شرح حال شمه ای از شعراء و فضلاء معروف آن زمان است مخصوصاً از لحاظ شعرائی که بزمان او نزدیک یا معاصر وی بوده اند قابل استفاده میباشد حدائق السحر - تألیف رشید و طواط و راجع بصنایع شعری است و در این فن قدیمترین کتاب موجود میباشد.

مقامات حمیدی - نگارنده آن حمید الدین ابوبکر است که از قضاات و ادبای بلخ بود و این کتاب را در مقابل مقامات حریری و بدیع الزمان همدانی که به عربی تألیف شده در اواسط قرن ششم بفارسی نوشته است و مرکب از بیست و سه مقاله در مطالب ادبی و مباحثات و مناظرات و لغز در نثر مسجع و انشای مزین می باشد .

مرزبان نامه - شامل داستانها و افسانه است که اغلب مانند کلیله و دمنه از زبان حیوانات نقل شده این کتاب را مرزبان بن رستم بن شروین از خاندان آل باوند که ملوک طبرستان بودند در اواخر قرن چهارم بزبان طبرستانی تألیف کرده بود سعدالدین وراوینی که ظاهراً اهل آذربایجان بود در اوایل قرن هفتم آنرا بفارسی فصیح و ادبی درآورد .

التوسل الی التوسل - مجموعه ای از منشآت بهاءالدین محمد است که منشی علاءالدین تنکش خوارزمشاه بود . این کتاب مشتمل بر ذکر حوادث تاریخی و شرح عادات و اخلاق و اوضاعی و اجتماع آن عصر است ، شیوه نگارش این کتاب نمونه انشای مترسلانه و نثر فنی قرن ششم می باشد .

کتاب علمی و فلسفی و مذهبی

ذخیره خوارزمشاهی - در ادویه و سموم و شرح بیماریها و تشخیص آنهاست مؤلف آن زین الدین ابوابراهیم اسمعیل جرجانی می باشد که بسال ۵۰۴ بفرمان ابوالفتح قطب الدین محمد خوارزمشاه تألیف کرده است .

زاد المسافرین - در حکمت و پاره ای مسائل علم کلام از تألیفات ناصر خسرو است . در این کتاب مؤلف کوشیده است که اصطلاحات فلسفی را بفارسی بنویسد .

سفر نامه - شرح مسافرت ناصر خسرو بحدود شام و مصر و آسیای

صغیر و مکه و بر گشت بایران میباشد. در ضمن مطالب جغرافیائی و تاریخی درج شده و بزرگان و دانشمندی را که مؤلف ملاقات کرده است شرح داده است و جه دین - تألیف ناصر خسرو در شرح عقاید اسمعیلیه است.

نوروزنامه - منسوب به مرخیام در بیان سبب و وضع و تاریخچه جشن نوروز و مراسم آن و سایر آداب دربار شاهان ساسانی میباشد.

تفسیر ابوالفتوح - ابوالفتوح رازی از دانشمندان علم تفسیر و حدیث و از نویسندگان قرن ششم است. مهمترین تألیف او تفسیر مفصلی است که برقرآن نوشته است.

معروفترین عربی نویسندگان

دوره سلجوقی

شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰) بر حسب زمان بعد از ابن بابویه و کلینی از بزرگترین فقهای مذهب شیعه است. از تألیفات او کتاب استبصار و تهذیب الاحکام و کتاب العده فی اصول الفقه و کتاب الرجال و کتاب الغیبه و در علم تفسیر کتاب القیمان معروف است.

ابوالحسن باخرزی - (وفات ۴۶۸) از قصبه باخرزین نیشابور و هرات است. در فقه و ادب استاد بود. تألیف معروف او دمیة القصر نام دارد و در آن شرح حال و منتخب اشعار شعرای عربی گوی عصر خود که شماره ای از آن ایرانی هستند فراهم کرده است.

ابو بکر عبدالقاهر جر جانی (وفات ۵۰۲) از استادان علم نحو بود تألیف او بنام کتاب العوامل در نحو و اسرار البلاغه در صنایع و فنون ادب مشهور است.

خطیب تبریزی - (وفات ۵۰۲) در ادب و لغت عربی دست داشت و

در نظامیه بغداد تدریس میکرد و در عروض و قافیه و اعراب قرآن و شرح ملحقات و دواوین عربی تألیفات دارد .

غزالی (۴۵۰-۵۰۵) حجة الاسلام امام ابو حامد محمد غزالی از بزرگترین دانشمندان دوره سلجوقی است و در بسیاری از علوم خاصه فقه و حکمت مرتبه اجتهاد داشت و بموجب دعوت خواجه نظام الملک برای تدریس در نظامیه بغداد رفت و چهار سال آنجا تدریس کرد ولی در این هنگام که ۳۹ سال داشت میل بانزو نمود و برادر خود امام احمد غزالی را در نظامیه جانشین خود قرار داد و بسفر حج رفت و از آن پس همواره عزلت اختیار میکرد و جز با عرفا و متصوفه معاشرت نداشت کتب زیادی تألیف کرده از آن جمله است : احیاء العلوم الدین در فقه و احکام و اخبار بخصوص اخلاق اسلامی . مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه در حکمت ، معیار العلم در منطق ، المنقذ من الضلال که مشتمل بر زندگی و عقاید و تجارب او است . مولد و مدفن این حکیم شهر طوس میباشد

ابو اسماعیل طبرانی (صفحه‌های) (وفات ۵۱۴) وزارت سلجوقیان عراق داشت . تألیفات و دیوان اشعار عربی دارد و قصیده معروف بلامیه العجم از او است .

ابو الفضل میدانی (وفات ۵۱۸) در قواعد و لغت عرب استاد بود معروفترین آثار او مجمع الامثال است که مثلهای مشهور عرب را جمع آوری کرده است السامی فی الاسامی که اسامی دینی و نجومی و جغرافیائی و نام حیوانات با ترجمه فارسی در آن آمده است .

زمخشری خوارزمی (۴۶۷-۵۳۸) در لغت و نحو و حدیث و تفسیر محقق بود . معروفترین تألیفات او الکشاف در تفسیر و المفصل در نحو ، اساس

البلاغه در تحقیق لغت عربی و فرهنگ عربی بفارسی بنام مقدمة الادب میباشد
ابوالفتح شهرستانی (۴۷۹ - ۵۴۸) در فقه و کلام و علم ادیان
دانشمند بوده . تألیف معروف او کتاب الملل والنحل در شرح فرق اسلامی
ومذاهب و آراء حکما است .

شیخ طبرسی (وفات ۵۵۰) از بزرگان فقههای شیعه و در حدیث و
تفسیر و فقه متبحر بود از تألیفات او مجمع البیان است که از کتب تفسیر معتبر
بشمار میرود .

شهاب الدین سهروردی (۵۴۹ - ۵۸۷) معروف بشیخ اشراق از
سهرورد زنجان است . تألیف معروف او حکمة الاشراق میباشد که مسائل
فلسفی را بذوق عرفان و اشراق شرح داده است شهاب الدین در حلب بامر
ملك الظاهر پسر صلاح الدین ایوبی به عزم اشتغال بحکمت مقتول شد .

امام فخر رازی (۵۴۳ - ۶۰۶) در علوم اسلامی از مشاهیر دانشمندان
است و در حکمت و کلام و فقه استاد بود . از تألیفات او کتاب نهاية العقول
و کتاب المحصل در کلام و حکمت و کتاب المباحث المشرقیه در تصوف
و کتاب المحصول در اصول فقه و شرح اشارات ابوعلی سینا در منطق و
حکمت است .

تاریخ ادبیات ایران

جلد دوم

از حمله مغول تا انقلاب مشروطیت

نگارش

سلیم غیاری

شهریور ماه ۱۳۳۴

تهران

چاپ امبال

منابع قابل مراجعه دانش آموزان

دو اولین شعرا

تذکره های مشهور :

تذکره دولتشاه سمرقندی

مجالس النفاث

نخفه سامی

آتشکده آذر

مجمع الفصحاء

راجع بدوره مغول :

تاریخ مغول تألیف آقای اقبال

در باب مولوی :

مولانا جلال الدین تألیف آقای فروزانفر

شخصیت مولوی تألیف آقای شجره

مقدمه ولد نامه بقلم آقای جلال همائی

در باب سعدی :

سعدی نامه ضمیمه مجله آموزش و پرورش

مقدمه گلستان بقلم آقای قریب

حیات سعدی تألیف الطاف حسین عالی

شعرالعجم شبلی نعمانی جلد دوم ترجمه آقای

فخر دائی

شرح حال خواجو تألیف آقای سعید نفیسی

شرح حال ابن یمن تألیف آقای رشید باسمی

سلمان ساوجی

جامی تألیف آقای علی اصغر حکمت

در باب حافظ :

تاریخ عصر حافظ بقلم آقای دکتر غنی

حافظ شیرین سخن " معین

شرح حال حافظ بقلم آقای سیف پور فاطمی

درسی از دیوان حافظ بقلم آقای حکمت

حافظ تشریح بقلم آقای هژیر

حافظ چه میگوید بقلم آقای محمود هومن

احوال و آثار حافظ بقلم آقای سعید نفیسی

شعر العجم شبلی جلد دوم

سخن حافظ تألیف سلیم نیساری

در باب صفویه تا آخر قاجاریه :

تاریخ ادبیات ایران بقلم ادوارد برون ترجمه

آقای رشید باسمی

شعرالعجم شبلی نعمانی جلد سوم ترجمه

سرور گویا

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
(بخش چهارم)		دانشمندانی که بیشتر به عربی نوشته اند :	۴۴
دوره مغول	(۶۲۸ تا ۷۷۱)	خواجه نصیر طوسی - زکریای قزوینی	
- قرن هفتم -		قاضی بیضاوی - قطب الدین شیرازی	
مقدمه تاریخی	۱	قاضی عضد ایجی - قطب الدین رازی	
کمال اصفهانی	۵	(بخش پنجم)	
مولوی بلخی	۶	دوره تیموری	(۷۷۱ تا ۹۰۷)
سعدی شیرازی	۱۶	مقدمه تاریخی	۴۷
- قرن هشتم -		حافظ شیرازی	۴۹
همام تبریزی	۲۹	- قرن نهم -	
شیخ محمود شبستری	۳۰	جامی	۶۰
امیر خسرو دهلوی	۳۱	نثر دوره تیموری	۶۶
اوحدی مراغه‌ای	۳۲	کتب تاریخی - کتب ادبی - کتب اخلاقی	
خواجوی کرمانی	۳۵	(بخش ششم)	
ابن یمین	۳۶	دوره صفوی	(۹۰۷ تا ۱۱۴۸)
سلمان ساوجی	۳۸	مقدمه تاریخی	۶۸
نثر دوره مغول :		- قرن دهم -	
کتابهای تاریخ و جغرافیا -		بابا فغانی - هانفی خرجردی - هلالی جغتائی	
کتابهای ادبی و اخلاقی		وحشی بافقی	
عرفای دوره مغول :	۴۳	محتشم کاشانی	۷۱
شهاب الدین سهرودی - نجم الدین رازی -		عرفی شیرازی	۷۱
علاء الدوله سمنانی - بابا افضل کاشانی			

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۸۱	هاتف اصفهانی	-	فرن یازدهم -
-	فرن سیزدهم -	۷۲	نظری نیشابوری - ظهیری نوشیزی
۸۳	سید محمد سحاب	۷۳	طالب آملی - ابوطالب کلیم
۸۳	مجمر اصفهانی	۷۳	زلالی خوانساری
۸۴	صبا	۷۳	صائب تبریزی
۸۵	قائم مقام	۷۴	نثر دوره صفوی
۸۶	وصال شیرازی		کتاب تاریخ - کتب ادبی - کتب دینی
۸۶	قاآنی		کتاب لغت
۸۸	فروغی بسطامی	۷۷	دانشمندانی که بیشتر به عربی نوشته اند
۸۸	سروش اصفهانی		محقق ثانی - مقدس اردبیلی - مجلسی
۸۹	محمودخان ملک الشعرا		شیخ بهائی - میرداماد - ملا صدرا
	نثر دوره افشاریه - زندیه - قاجاریه		ابوالقاسم فندرسکی - ملا محسن فیض لاهیجی
۹۰	کتب تاریخ - کتب ادبی و حکمی		(بخش هفتم)
	عارف و حکیم دوره قاجاریه	دوره افشاریه - زندیه - قاجاریه	
۹۲	حاج ملاهادی سبزواری	۷۹	مقدمه تاریخی
		-	فرن دوازدهم -
		۸۱	بازگشت بسبک قنایم

بخش چهارم

تاریخ ادبیات ایران در سده هفتم و هشتم

دوره مغول :

از تسلط چنگیز تا جلوس تیمور

(۶۲۸ تا ۷۷۱ هجری)

مقدمه تاریخی

مغول قومی بودند که در ترکستان شرقی حکومت داشتند چنگیز رئیس یکی از طوایف مغول در نتیجه رشادت و شجاعتی که داشت و جنگهایی که کرد دیگر طوایف مغول را تحت انقیاد در آورد و حتی بر پایتخت چین دست یافت .

سلطان محمد خوارزمشاه در زمان پادشاهی خود اشتباهی کرد بدین معنی که بمنظور بسط متصرفات خویش حکومت قراخانیان را که فاصله بین ایران و مغولستان بود منقرض ساخت و بدین ترتیب قلمرو چنگیز با ایران همسایه شد .

در آغاز ، مناسبات دوستانه میان سلطان محمد خوارزمشاه و چنگیز برقرار بود و بین آندو پیمان بازرگانی بسته شد و بازرگانان ایران به مغولستان رفتند ولی هنگامیکه پانصدتن از تجار مغول بایران آمدند و با کالاهای خود وارد شهر اترار شدند حاکم آنجا آنان را به کشت و باین بهانه سیل لشکر خونخوار مغول بطرف خراسان سرازیر گردید . (۶۱۶)

سلطان محمد در چند جنگ از لشکر مغول شکست یافت و از شهری به شهری میگریخت تا در جزیره آبسکون بدرود زندگی گفت . (۶۱۷)

فرزند دلاور سلطان محمد ، جلال الدین در جنگ با مغول رشادت زیادی نشان داد و در چند جنگ بر لشکر مغول غلبه یافت ولی پس از پیشرفت کار مغول بهمند رفت و به قوچانی در آنجا نائل آمد و برای مقاومت

در برابر مغول بایران مراجعت نمود و بایروزی از راه کرمان بخوزستان واز آنجا بآذربایجان رفت و در گرجستان و ارمنستان فتوحانی کرد و تفلیس را مستخر نمود و بداخله ایرات بر گشت و باز بدفاع از مغول پرداخت تا اینکه در دیاربکر شکست یافت و منهزم گردید و بدست کردی بقتل رسید (۶۲۸) و بامرك وی سلسله خوارزمشاهیان منقرض شد و چنگیز بایران تسلط یافت .

پس از مرك چنگیز (۶۲۴) فرزندان وی در متصرفات مختلف جاشین اوشدند و تا مدت سی سال امرائی که در ایران حکمرانی داشتند از دربار مغولستان دستور میگرفتند (۶۲۴ تا ۶۵۴)
تا اینکه هلاکو بفرمانروائی در ایران مامور شد و او موسس سلسله ایلخانیان میباشد . هلاکو دژ الموت را بکشد و اسمعیلیه را برانداخت و سپس بجانب بغداد رفت و آن شهر را متصرف شد و المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی را بکشت و خلافت عباسیان را منقرض ساخت (۶۵۶)
پس از آن هلاکو مراغه را پایتخت خود قرارداد و بشویق خواجه نصیر الدین طوسی که نزد او تقرب داشت بنای آبادی و ترویج علوم را گذاشت

حکومت های معاصر ایلخانیان (۶۵۴ - ۷۳۶)

۱- اتابکان فارس یا اتابکان سلجوقی (۵۴۳ تا ۶۶۳) از زمان سلجوقیان در فارس حکومت داشتند تا اینکه ایلخانیان در ۶۳۳ بآنجا تسلط پیدا کردند .

۲- ملوک شباتکاره (۴۴۸ - ۷۵۶) در قسمتهائی بین فارس و کرمان که آن ایام شباتکاره گفته میشد حکومت داشتند و بدست آل مظفر منقرض گردیدند

۳- اتابکان لرستان (۵۵۰ تا ۸۲۷) در نقاط بین فارس و عراق حکومت داشتند و بدست سلطان ابراهیم پسر شاه رخ منقرض شدند .

۴- اتابکان یزد (۴۴۳ - ۷۱۸) در یزد فرمانروائی میکردند و این سلسله بوسیله آل مظفر منقرض گردید .

۵- قراختانیان کرمان (۶۱۹ - ۷۰۳) مؤسس این سلسله براق حاجب از سرداران سلطان غیاث الدین برادر جلال الدین خوارزمشاه

میباشد و بمرک قطب‌الدین شاه جهان پسر سیورغتمش این سلسله منقرض شده است.

۶- آل کرت (۶۴۳ - ۷۸۳) در حدود ترکستان و خراسان حکومت داشتند و پایتخت ایشان همیشه هرات بوده و فرمانروایی آنان با تصرف هرات بدست امیر تیمور برافتاد.

دوره فترت بین سلسله ایلخانی و سلسله تیموری (۷۴۶ تا ۷۷۱)

چون سلطنت ایلخانیان دچار ضعف و تجزیه گردید در نقاط مختلف ایران سلسله‌هایی روی کار آمدند و معروفترین آنها بدینقرار میباشد.

۱- امرای ایلکانی یا آل جلایر (۷۴۰ - ۸۱۳) در بغداد و عراق عرب سلطت داشتند.

۳- امرای چوپانی (۷۴۰ - ۷۵۹) و ایشان دوتن بودند که در آذربایجان و اران حکومت کردند یکی امیر شیخ حسن چوپانی و دیگری امیر ملک اشرف برادر او.

۳- آل مظفر - (۷۴۰-۷۵۹) فرزندان امیر مظفر بودند. امیر مبارزالدین محمد پسر امیر مظفر پس از مرگ ابوسعید در یزد و کرمان استقلال یافت و این سلسله بعدها بر فارس نیز مسلط شدند.

۴- خاندان اینجو - (۷۴۲ - ۷۵۸) در فارس و اطراف آن حکومت میکردند.

۵- سربداران (۷۳۸ - ۷۸۸) در سبزوار فرمانروایی داشتند پس از غلبه امیر تیمور همه این حکومتها بر چیده شد چنانکه در بخش آینده خواهیم دید.

حمله مغول یکی از لطافات تاریخی بزرگی است که بایران وارد آمده است. مردم شهرها از پیرو جوان طعمه شمشیر مغول گشتند، شهرهای آباد که یادگار عظمت و اقتدار دوره‌های گذشته ایران بود ویران

و با خاک یکسان شد آثار تمدن باشکوه ایرانی لگد گوب سم سئوران مغول گردید .

این جویان تاریخ و وضع محیط ، آزادی و فراغت را از خاطر ها سلب کرد و در نتیجه موجب تنزل ادبیات و رکورد پیشرفت تمدن ایران شد ؛ و اگر دانشمندانی از دم تیغ مغول جان سلامت بدر بردند اکثر بخارج ایران بخصوص هند و آسیای صغیر سفر کردند .

در مقابل آنچه لطمات تنها در نقاطی که رد پای مغول با آنجا نمکشد آثاری از تمدن ایران محفوظ ماند از جمله فارس که اتابکان آن دیار توانستند با تدبیری از در مسالمت درآیند و لشکر مغول را از خرابی و قتل عام در فارس بازدارند .

قوم مغول چون از خود تمدنی نداشتند در امور کشورداری از ایرانیان استمداد میکردند از زمان هلاکو بعد همواره وزارت در دست ایرانیان بود و این وزرای دانشمند ایرانی توانستند بتغییر روحیه و تهذیب امرای مغول موفق شوند و آنانرا بانجام امور سودمند و آبادی کشور و تشویق و احترام دانشمندان علاقمند سازند :

مشهورترین وزرای ایندوره پس از خواجه نصیرالدین طوسی که که در دربار هلاکو بمنابه وزیر بود عبارتند از شمس الدین جوینی و خواجه رشیدالدین فضل الله و بشرش غیاث الدین که خود از فضلاء بزرگ عصر بودند و از دانشمندان و ادبا حمایت و نگهداری میکردند .

شعراى معروف دوره مغول

کمال اسمعیل اصفهانی (سال وفات ۶۳۵) کمال اسمعیل پسر جمال‌الدین محمد از شعراى قرن ششم بود. وی مانند پدر، خوارزمشاهان و امرای طبرستان و خاندان صاعدیان و آل خجند (پیشوایان مذهبی اصفهان) را مدح میگفت و در اواخر زندگى خونریزیهای مغول را بچشم دید و شاهد وقایع تأثرانگیز آن زمان گردید و از سال ۶۳۳ که اصفهان بدست مغول قتل عام شد از واگزید ولى طولی نکشید که او نیز از دم شمشیر مغول گذشت

از اشعار کمال، اوضاع خرمى و آبادانى و هم ایام ملال و سختی اصفهان نمودار است.

کمال‌الدین در شعر مضامین نو آورده و معانی دقیق ایجاد کرده است بدین جهت او را «خلاق المعانی» لقب داده‌اند.

برف

هرگز کسی نداد بدینسان نشان برف	کوئی که لقمه‌ایست زمین در دهان برف
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است	اجرام کوههاست نهان در میان برف
بی یزه‌های آتش و بی تیغ آفتاب	توان بتیر ماه کشیدن کمان برف
از بسکه سربخانه هرکس فرو کنند	سرد و گران و بی مزه شد میهمان برف
وقتی چنین نشاط کسی را مسلم است	کاسباب عیش دارد اندر زمان برف

مظالم مشول

کس نیست که نابروطن خود گیرد	بهر حال نباه مردم بد گیرد
دی بر سر مرده‌ای دو صد شیون بود	امروز یکی نیست که بر صد گیرد

مولوی بلخی (۶۰۴ - ۶۷۳)

جلال‌الدین محمد موای یکی از بزرگترین عرفا و معروفترین شعرای ایران است و چون بیشتر ایام زندگی را در قونیه از بلاد آسیای صغیر گذرانیده است او را مولانای روم یا ملای رومی نیز نامیده‌اند. کتاب مثنوی او از مهمترین آثار عرفان و از پرمعنی‌ترین کتب نظم فارسی است.

در چهارده سالگی مولانا (سال ۶۱۸) پدر او بهاء‌الدین که از دانشمندان و عرفا بود بعزت رنجش از خوارزمشاه بلخ را ترک گفت و از راه بغداد بمکه رفت. شاید فتنه مغول نیز در این عزیمت تأثیر داشته‌است. بهاء‌الدین در نیشابور با فریدالدین عطار دیدار کرد و عطار در حق جلال‌الدین دعا نمود و مثنوی اسرار نامه را بوی هدیه کرد. بهاء‌الدین قریب ده سال در نقاط مختلف آسیای صغیر اقامت گزید و سپس بدعوت سلطان علاءالدین کیقباد از سلجوقیان آسیای صغیر بقونیه پایتخت وی رفت و بارشاد مردم پرداخت.

نخستین آموزش مولوی نزد پدر خود بود و پس از وفات او (۶۲۸) از مجالس درس سید برهان‌الدین محقق ترمذی که از بزرگان اهل طریقت بود استفاده کرد و سپس سیرو سفر اختیار نمود و مدتی در شام و حلب و دمشق می‌گشت تا بقونیه برگشت و از برهان‌الدین محقق اجازه ارشاد یافت و بتدریس پرداخت و راهنمای طریقت شد.

روزی تصادف او را با عارفی پیر و بینا دل آشنا ساخت و او شمس الدین تبریزی بود که جاذبه‌ای قوی و نفسی گرم و مؤثر داشت. این دیدار در وجود مولوی تأثیری بسزا بخشید و مولوی شیفته و مجذوب او شد و مرید وی گردید.

مولوی در مثنوی خود از شمس تبریزی با احترام بسیار یاد کرده (۱) و دیوانی مشتمل بر غزلیات بنام « دیوان شمس » پرداخته است . پس از دیدار شمس و تأثیر نفس وی روش مولانا عوض شد ، از قیل و قال مدرسه و مجلس اهل بحث پای بیرون کشید و گوش بنغمه نی درداد و بجای مجلس پرهیز و زهد ، بساط سماع گسترده . اهل قونیه و اکابر زهاد و علما از تغییر روش مولانا خشمگین شدند و مریدان بملامت برخاستند ؛ شمس الدین از این ماجرا رنجیده خاطر گشت و بدمشق سفر کرد تا اینکه بخواهش مولانا بقونیه برگشت و باز بساط شور و سماع بر پا گردید ، بار دیگر نااهلان در خشم آمدند و بید کوئی برخاستند ولی شمس بدین ماجرا ها توجهی نداشت و بمعتقدات عوام و آراء اهل ظاهر اعتنائی نمیکرد تا مردم براو بشوریدند و شمس الدین ناپدید شد و معلوم نشد بشهر دیگری رفت و یا اینکه او را کشتند (۶۴۵) X پس از این واقعه مولانا سفری بدمشق کرد و در مراجعت بنای تربیت و ارشاد را گذاشت و برسم مشایخ عرفان خلیفه ای برای خود انتخاب کرد ، نخستین خلیفه وی صلاح الدین فریدون زرکوب بود و او ده سال

۱ - این چند سطر از نخستین دفتر مثنوی نمونه ای از تجلیل مولوی در حق شمس تبریزی است .

شمس تبریزی که نور مطلقست	آفتابست و ز انوار حق است
این نفس جان دامنم بر نافتست	بوی پیراهان یوسف بافتست
کز برای حق صحبت سالها	بازگو رمزی از آن خوشحاله
من چه گویم يك ركم هشیار نیست	شرح آن یاری که آنرا یار نیست
خود ثنا گفتن ز من ترك تناست	كان دليل هستی و هستی خطاست
شرح این هجران و این خون جگر	این زمان بگذار تا وقت دگر
گفتمش پوشیده خوشتر سر یار	خود نودرضمن حکایت گوش دار
خوشتر آن باشد که سر دلبران	گفته آید در حدیث دیگران

این مقام را داشت تا وفات یافت . پس از وی **حسام الدین حسن خلیفه** شد و او پانزده سال در زمان حیات مولوی ، خلیفه و دوازده سال پس از وفات مولانا جانشین وی بود .

حسام الدین مورد توجه خاص و عنایت مولانا بود؛ بخواهش و تشویق او بود که مولوی بنظم مثنوی پرداخت . از اشعاریکه در ابتدای دفترهای مثنوی گفته شده است میزان تأثیر وجود **حسام الدین** در نظم مثنوی آشکار میشود چنانکه مدت دو سال بسبب اندوه خاطر **حسام الدین** از فوت زوجه اش نظم دفتر دوم مثنوی بتأخیر افتاد . (۱)
از مفاد بعضی اشعار مولوی معلوم میگردد که وی مثنوی را انشاد و املاء میکرد و **حسام الدین** می نوشت .

مولوی در قونیه خانقاهی ترتیب داد و مریدان بسیار دور او جمع شدند و بعلاقه و همت آنان دستگاه تصوف در قونیه نفوذ و اعتباری یافت و بنام طریقه مولوی مدتها باقی بود .

(۱) مولوی در آغاز دفتر دوم چنین اشاره میکند :

مدنی این مثنوی تاخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام الدین غنان	باز گردانید ز اوج آسمان
چون بمعراج حقائق رفته بود	بی بهارش غنچه ها نشکفته بود
چون ز دریا سوی ساحل باز گشت	چنگ شعر مثنوی با ساز گشت
مطلع تاریخ این سودا و سود	سال هجرت شمس و شمسیت و در بود

همچنین در ابتدای دفتر چهارم در حق **حسام الدین** فرماید :

ای ضیاء الحق حسام الدین توئی	که گذشت از مه بنورت مثنوی
همت والای تو ای مرتجی	می کشد اینرا خدا داند کجا
گردن این مثنوی را بسته ای	می کشی آنجا که تو دانسته ای
مثنوی را چون تو مبداء بوده ای	گیر فزون آید توانی افزوده ای

فرزند مولوی موسوم به سلطان ولد (متوفی ۷۱۲) نیز پیروی طریقت میکرد و پس از وفات حسام الدین خلیفه شد، او نیز قریحه شاعری داشته و مثنوی بنام ولدنامه در شرح حال پدر و مشایخ عرفان و آداب ایشان سروده است.

آثار مولوی - مثنوی مولوی شاهکار عرفانی زبان فارسی است و میتوان آنرا یکی از مهمترین آثار ادبی تصوف جهان شمرد.

مثنوی ۲۶ هزار بیت میباشد و در شش دفتر سروده شده است.

محتویات مثنوی عبارت از حقایق عرفانی و مطالب اخلاقی و معنوی است که با حکایت و تمثیل بیان شده و بسیاری از آیات قرآنی و اخبار و احادیث در آن مندرج است.

دومین اثر مولوی دیوان غزلیات شمس است که اکثر غزلیات را بنام مرشد روحانی خود سروده و در آن‌ها «شمس» تخلص کرده است.

کتابی بنثر بنام «فیه مافیه» نیز از گفته‌های جلال الدین موجود میباشد که فرزند او یا یکی از شاگردانش یادداشت کرده است.

سبک مولوی - مولوی استاد درجه اول مثنوی عرفانی است او برای مثنوی و زنی اختیار کرده است که بروانی و سهولت بایسراد منظوره‌های خود بپردازد؛ مولوی بظاهر شعر نظری نداشته و نمیخواسته است قدرت نمائی کند، تمام فکر وی معطوف بیان مقصود بوده است شوق حقائق و جذب به معانی او را مجال فکر در آرایش الفاظ نمیگذاشت:

قافیه اندیشم و دلسدار من گویدم متدیش جز دیدار من
 حرف و صوت و گفت را بر هم زدم تا که بی این هر سه باتو دم

جریان مطلب هر گونه تعبیر و بیانی را اقتضا کرده بهمان نحو سخن رانده است. مقصود مولوی راهنمایی و ارشاد بوده نه سخن پردازی و شاعری اینست که برای همه و بزبان همه سخن رانده، معانی را از اوج خود بایان ساده و حکایت و تمثیل فرود آورده و مناسب فهم همگان کرده است.

برای اینکه مثنوی بروفق مذاق و فهم مردم باشد معانی را با حکایت و قصه توجیه کرده است هر بحث را با حکایتی آغاز میکند و هنگامی که فکر خواننده را کاملاً متمرکز میسازد حکمت و منظوره‌های عرفانی را بمیان می‌آورد و بییان حقائق می‌پردازد

در شعر نظم و سیاق و ترتیب بکار نبرده و بتصنع شاعرانه نپرداخته است. مثنوی مانند صحنه طبیعت پراکنده ولی زیبا و بی تکلف است همه جا پراز لطف و کمال و خوبی است.

مولوی مانند شعرای دیگر منظماً و بایک نقشه معین به نظم مثنوی نپرداخته و آنرا بفصول بخش نکرده است، بلکه هر چه دل میخواست و کشش سخن می‌رسانده بنظم آورده است.

افکار مولوی - شرح عقیده و افکار مولوی که در مثنوی و غزلیات او نمودار است مطالعه و دقتی بسیار لازم دارد و در این مختصر مجال شرح محملی از آنها نیست:

کر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یکروزه‌ای

ولی برای نمونه و پی بردن با اساس عقاید مولانا بتذکر چند نکته از کلیات عقاید و افکار وی می‌پردازیم:

آب دریا را اگر توان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

از مطالعه مثنوی این مفاهیم کلی حاصل میشود :

روح انسانی از حقیقت واصل خود دور افتاده و همواره در اشتیاق و عشق وصول بمبدء خویش است ، اینست که روح باین عالم راضی نیست و همواره در تشنگی و اشتیاق بسر میبرد و از هجران مینالد : (۱)

اساس طریقت ، بعقیده مولانا شناسائی انسان کامل است : روح عارف تشنه درك حقایق میباشد و چون بحضور انسان کامل راه یافت ، خاطر را آرامشی حاصل میشود .

بعضی از عرفا ، تنهایی و گوشه نشینی را ستوده اند ولی مولوی دوستی و هم نشینی را اهمیت داده و آنرا وسیله تهذیب نفس و اصلاح اخلاق دانسته است . منتها برای دوستی و همسازی باید یارخدائی برگزید و تاریکی نفس را بمدد روشنائی وجود یاران خدائی برطرف کرد :

رو بجو یار خدائی را تو زود چون چنان کردی خدا یار تو بود

(۱) نوای نی

بشنو از نی چون حکایت میکند	وز جدائی ها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا پیریده اند	از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا نمایم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم	جفت خوشحالان و بد حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من	وز درون من نجات اسرار من
سر من از ناله من دور نیست	لیک چشم و کوش را آن دور نیست
آتش است این بانگ نای و بیست باد	هر که این آتش ندارد بیست باد
آتش عشق است کاندلر نی فتاد	جوشش عشق است کاندلر می فتاد

و در یکی از غزلها فرماید :

راهی بر از بلاست دلی عشق پیشواست تعلیمان کند که در او برچه سان رویم
هر چند سایه کرم شاه حافظ است در ره همان به است که با کاروان رویم

برای اینکه بتوان از محضر انسان کامل استفاده کرد باید کوششی بکار برد و معایب را از نفس خود دور کرد از مهمترین این معایب غرور و خود پرستی است که مایه تیرگی درون و مانع ترقی و تهذیب میشود .

گذشت و فداکاری صفتی است که باید همیشه نصب العین صوفی باشد تا پای بند مادیات و پیرو اغراض نگردد و از آلائشهای زندگی بری گردد و عبارت دیگر بمرحله فنا برسد . (۱)

تأمل و خاموشی شرط دیگر سلوک است چه خودستانی و دانش فروشی از جهل و کم ظرفیتی است .

راز پوشی نیز از دستوراتی است که باید صوفی در نظر بگیرد از این جهت صوفیان را « اهل راز » میگویند :

گفت پیغمبر که هر کو سر نهفت زود گردد با مراد خوش جفت
چونکه اسرار ت نهان در دل شود آن مرادت زود تر حاصل شود

ریا و ظاهر سازی از نا پسندیده ترین صفات می باشد در همه

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
جمله دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملایک بال و پر
از ملک هم بایدم پیران شوم	آنچه اندر و هم ناید آن شوم

کارها و در عبادات دل باید همراه باشد و عبادت بدون حضور قلب کاری بی نتیجه است. (۱)

راهر و طالب حقیقت باید گرفتار تعصب نباشد و مقصود خویش را در میان هر مالت و طایفه‌ای جستجو کند و تنگی نظر نداشته باشد و بیک روش و طریقۀ مقید نشود.

در نظر مولوی مذاهب فرقی ندارد. زیرا منظور همه مذاهب هاشناختن خدا و رسیدن به حقیقت است (۲) اختلافات مذهبی و تعصبات دیگر ناشی از جهل و کوتاهی فکر است. (۳) جهانی که مولانا بدان علاقمند می‌باشد جهان عشق و یکرنگی و کمال و خیر مطلق است. صالح و یگانگی با ملل از اصول عقاید اوست. . .

آرزوی مولوی اینست که نفاق و دورویی از میان مردم سرخیزد جهانیان همه بیکدلی گرایند و نزاع و نفاق را ترك گویند. و برای وصول بدین منظور صمیمیت و بیکدلی رایگانه راه وحدت و اتحاد میداند:

ای باهمنه و وترك همزبان	ای با دؤترك چون ییكانگان
پرزبان محرمی خود دیگر است	همدلی از همزبانی بهتر است

(۱) نماز

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم	من این نماز حساب نماز نشمارم
مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی	حدیث درد فراق تو با تو بگزارم
و اگر نه این چه نمازی بود که من با تو	نشسته روی بمحراب و دل بیازارم
نماز کن بصف‌ت چون فرشته ماند و من	هنوز در صفت دیو و دد گرفتارم
از این نماز ربانی چنان خجل شده‌ام	که در برابر رویت نظر نمی‌آرم

(۲)

هر نبی و هر ولی را مسلکی است	لیک با حق می‌برد جمله یکی است
------------------------------	-------------------------------

(۳)

گفت دنیا لعب و لهو است و شما	کودکید و راست فرماید خدا
چنگ خلقان همچو چنگ کودکان	جمله بی معنی و بی مغز و مهان
جمله شان کشته سواره بسزنی	مکیان بیراق ماست یا دلدل پی

برای رفع اختلافات باید حقیقت را دریافت . حقیقت همیشه و همه جا آشکار و روشن است ولی شرط دیدن حقیقت ، داشتن چشم روشن و دل حقیقت بین است ، آنرا که جهل و نقص پرده خفا بر ابر دیده کشیده است و قوف بر حقیقت مبسر نیست .

اگر بدیده حقیقت بین بدین جهان بنگریم خواهیم دید که میان اشیاء هیچگونه دوگانگی و ستیزه وجود ندارد ، همه باهم آهنگی مشغول کار خود هستند . ولی وقتی بنظر تنگ می نگریم و مصلحت و مفاسد را با تصورات خود می سنجم جهان را میدان اختلافات و تراخ ها می انگاریم و یا هنگامی که باغرض در کار گیتی دخالت میکنیم خود موجب نزاع و ستیزه میگردیم . پس باید باصل و حقیقت متوجه بود و از اختلاف و بدبینی دوری کرد .

چون غرض آمد هنر پوشیده شد	صد حجاب از دل بسوی دیده شد
چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد	موشی بسا موشی در جتک شد
چون به بیرنگی رسی کان داشتی	موسی و فرعون دارند آشتی

بعقیده مولوی نیک دیدن ، دلیل نیک بودن و بدانگاشتن نشانه بد بودن است ، بنابراین هر گاه که بفکر بدی هستیم یا کسی در نظر ما بد جلوه میکند باید در اصلاح نفس خود بکوشیم

بیش چشمت داشتی شیشه کبود زان سبب عالم کبودت مینمود

بر خلاف صوفیان قشری ؛ مولوی تهدیب نفس را در ریاضت و سختگیری جسمانی و ترك علائق و صرف نظر کردن از دنیای مادی نمیداند ؛ بلکه بعقیده وی نظم معاش و وسائل زندگی در وصول انسان بمراتب عالی و اصلاح مؤثر است و آنچه مورد ایراد میباشد و زیان دارد تعلق خاطر و دلبستگی است ، خواه بوسائل زندگی باشد یا امور معنوی .

مولوی علمی را هم که موجب غرور و خود پسندی باشد انتقاد میکند (۱)

صوفی صاحب‌دل نباید بهیچ مرتبه خود را فریفته و محدود کند. تا از ترقی باز نماند و شرط اصلی در وصول بمراتب ارجمند همت بلند است. مرد بلند همت بهیچ پایه سرفرو نمی آورد و هیچگاه از کوشش و فعالیت باز نمی‌ایستد.

مولوی کسب و طلب را برای زندگی لازم می‌شمارد برخلاف آنچه بعضی پارسایان عقیده دارند، در مثنوی بیان شده است که توکل بمعنی ترك کوشش و بیکار ماندن نیست. منظور از توکل آنست که صوفی در هر کاری، در عین کسب و کار و کوشش نظر بخدا داشته باشد و از این اعتقاد و توکل يك نوع خوش بینی و اعتماد در او حاصل شود:

گفت پیغمبر به آواز بلند	با توکل زانوی اشتر بیند
رمز الکاسب حبیب الله شنو	از توکل در سبب کاهل مشو
گر توکل میکنی در کار کن	گشت کن‌پس تکیه بر جبار کن

(۱) حکایت نحوی و کشتیان

آن یکی نحوی بکشتی در نشست	رو بکشتیان نمود آن خود پرست
گفت هیچ از نحو خواندی؟ گفت: لا	گفت نیم عمر تو، شد در فنا
دلشکسته گشت کشتیان ز تاب	لبك آندم گشت خامش از جواب
باد کشتی را بگردابی فکند	گفت کشتیان بدان نجوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن؟ بگو	گفت: نی از من تو سباحتی مجو
گفت: کل عمرت ای نجوی فناست	زانکه کشتی غرق این کردابه‌است

(۲۰)

سعدی شیرازی

(تولد در حدود ۶۱۰ یا ۶۱۵ (۱) وفات در ۶۹۱ یا ۶۹۴)

شیخ مشرف بن مصلح شیرازی متخلص به « سعدی » در ادبیات ایران مقامی ارجمنند دارد . آثار وی بزبان فارسی زیب و بهائی بخشیده کلیات او کنجینه فصاحت و بلاغت است شعر و نثر سعدی بهترین و عالیترین نمونه ادبیات فارسی بشمار میرود .

سعدی در شیراز متولد شد و در کودکی از سر پرستی پدر محروم گردید . (۲) خاندان سعدی از اهل علوم دینی بودند چنانکه خود وی گفته است :

همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

او نیز در کودکی شوق زیاد بزهد و پرهیز داشت .

تحصیل : سعدی در آغاز از محضر علما و ادبای شیراز استفاد کرد و تحصیلات مقدماتی او در آن شهر انجام گرفت . پس از آن برای تعقیب و تکمیل تحصیل بغداد رفت .

(۱) بعضی تاریخ تولد سعدی را از شعر « الا ای که عمرت بهفتاد رفت » و یا : « ای که پنجاه رفت و در خوابی » حساب میکنند ولی مسلم نیست که سعدی این اشعار را خطاب بخود سروده باشد . مخصوصاً هفتاد سالگی سعدی هنگام تألیف گلستان بعید بنظر میرسد . تاریخ فوق از اشاره سعدی در گلستان بابوالفرج بن جوزی بدست می آید . ابوالفرج در حدود ۶۳۱-۶۳۳ محتجب بغداد بود و سعدی را نصیحت گفته و از سماع باز میداشت . باین دلیل سعدی در این موقع در حدود بیست سال داشته است .

(۲)

که در طفلی از سر پرستم پدر
که سر در کنار پدر داشتم

مرا باشد از درد طفلان خبر
من آنکه سر تا جور داشتم

در آن عصر چند مرکز مهم برای تحصیل علوم اسلامی بود و دانش
 طلبان از نواحی دور دست برای تحصیل بآن مراکز میرفتند؛ از آن
 جمله نظامیه بغداد مشهور تر و مهمتر بود سعدی نیز در نظامیه بغداد
 به تحصیل پرداخت.

از جمله استادان او ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی (متوفی
 ۶۵۶) بود و از معضی عرفا و دانشمندان بزرگ نیز مانند شیخ شهاب الدین
 سهروردی (۱) (متوفی ۶۳۲) کسب فیض نمود.

سفر. پس از آن سعدی سیر و سفر اختیار کرد. اکثر حدود
 ایران را گردش کرد و بشارم و فلسطین و مکه و آسیای صغیر و دمشق و
 بیت المقدس و طرابلس شرقی و شمال آفریقا سفر نمود.

بنا بفحوای بعضی حکایات (اگر مبالغه و تخیل شاعرانه نباشد)
 سعدی بهند و ترکستان نیز سفر کرده است.

سعدی از دریاهاى خلیج فارس، بحر عمان، بحر هند، بحر الروم
 گذشته و معروفست که چهارده سفر حج بجا آورده است.

در این سفرها خوشیها و سختیها دیده، تجربتها اندوخته و با مردم
 واقوام مختلف بر آمیخته است (۲) از یک حکایت گلستان بر می آید که
 وقتی سر در بیابان قدس نهاده و بجنبس افتاده و جزو اسیران جنگی

(۱) در باب دوم بوستان فرماید

دو اندرز فرمود بر روی آب
 و گر آنکه بر خلق بدین میانی

مرا شیخ دانای مرشد شهاب
 یکی آنکه در نفس خود بدین میانی

(۲)

بسر بردم ایام با هر کسی
 زهر خرمنی خوشه ای بافتم

در اقصای عالم بگفتم بسی
 نسیم ز هر گوشه ای بافتم

بکنند خندق مجبور شده ... تا اینکه یکی از بزرگان حلب او را دیده و شناخته و آزاد کرده است

از مفاد حکایات برمی آید که سعدی هیچگاه از سحنی و گردش مخالف زمانه دلتنگ نموده است، جر بکوفت که دامن صر از دستش برفت که نه کفش در پا داشت و نه پولی که با آن کفش بخرد. در آن حال تأثر بحامع کوفه در آمد، یکی را دید که پانداشت؛ شکر خدا را بجا آورد و بر بی کفشی صبر کرد.

گاهی نیز معزر و محترم بود. بنا بر روایت یکی از حکایات گلستان در شهر بعلبک برای مردم وعظ میکرده است.

شیخ سعدی پس از این سفرها در حدود ۶۵۴ بموطن خود شیراز برگشت. در این موقع ابو بکر بن سعد بن زنگی در فارس حکومت میکرد و شیراز در امن و آسایش بود زیرا ابو بکر بواسطه صلحی که با مغول کرده بود، این خطرها از قتل و غارت نگهداری کرد (۱).

سعدی در سلك خاصان و لیعهد، سعد بن ابو بکر در آمد و تخلص «سعدی» از نام او اختیار نمود.

اتابك ابو بکر بن سعد و فرزندش در حق سعدی ملاطفت و تشویق زیاد مبذول می داشتند. سعدی بوستان و گلستان را بنام آنان نگاشت.

(۱)

چرا روزگاری بکردم درنگی
جهان درهم افتاده چون موی زنگی
پلنگان رها کرده خوی پلنگی
جهان پرز آشوب و تشویش و تنگی
اتابك ابو بکر سعد بن زنگی

ندانی که من در اقالیم غربت
بیرون رفتم از تنگ ترکان کمدیدم
چو باز آمدم کشور آسوده دیدم
چنان بود در عهد اول که دردی
چنین شد در ایام سلطان عادل

می‌نویسند پس از تسلط مغول بفارس و انقراض سلسله آل مظفر (۶۶۳) بعثت یروز اغتشاشات و اختلاف مردم، سعدی دل از اقامت وطن بر کند (۱) و بقصد زیارت مکه نخست بی‌غداد و از آنجا بحجاز سفر کرد در مراجعت از راه آسیای صغیر ببلاد آذربایجان رفت و در تبریز اباقا آن پس هلاکو خان و خواجه شمس الدین جوینی صاحب دیوان و برادرش خواجه عظاملك جوینی نسبت بشیخ تکریم و احترام زیادی کردند.

سعدی بقیه عمر خود را در شیراز در خانقاهی که داشت عزلت گیرد می‌نویسند تا کم «ملتان» دوبار خرج سفر و قاصد بشیراز فرستاد و از شیخ سعدی درخواست کرد که بهندوستان برود ولی شیخ بعثت پیزی عذر خواست و اشعاری فرستاد.

وفات سعدی در شیراز اتفاق افتاد و در خانقاه خود که در کنار آب رکناباد (نیم فرسنگی شیراز) واقع است، مدفون گردید؛ ولی نام نیکش جاودانی ماند:

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش بشکوئی برند
شهرت سعدی شهرت سعدی در زمان حیات خودش در اقطار

پیچید (۲) و گفته خود او در مقدمه گلستان:

(۱)

دل از صحبت شیراز بکلی بگرفت وقت آنست که پرسی خبر از بغداد
سعدیا حب وطن گرچه حدیثیست درست نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم
(۲) سعدی بشهرت خویش چنین اشاره میکند:

هفت کشور نمی‌کنند امروز بی مقالات سعدی انجمنی
منم امروز تو، انگشت نمای زن و مرد من بشیرین سخنی و توبخوبی مشهور
کس نتالید در این عهد چون بر در دوست که بافاق سخن میرود از شیرازم
نماید فتنه در ایام شاه جز سعدی که بر جمال نرفته است و خلق بر سخنی

« ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است وصیت سخنش
 که در بسیط زمین رفته و قصب الجیب حدیثش که همچون نیشکر می
 خورند ورقه منشآتش که چون کاغذ زر میبرند ... » میرساند که مقام
 سعدی در عصر خود بر همگان معلوم بوده است .

عقیده معاصرین مجد همگر که شاعر مشهور و مقدم دربار اتابکان

بود درباره سعدی میگوید :

از سعدی مشهور سخن شعر روان جوی کوکبه فضل است و دانش چشمه زمزم

همام تبریزی بمقام و شهرت سعدی رشک برده و بتعریض گفته است:

همام را سخن دل‌قرب و شیرین است ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

امیر خسرو دهلوی نسبت باو عقیده داشته و از اشعار وی تقلید میکرده

است چنانکه میگوید : « جلد سخنم دارد شیرازه شیرازی » و نیز گفته:

خسرو سرمست اندر سالجمعنی پرینخت شیر از خمخانه منی که در شیراز بود

شهرت پس از مرگ نفوذی که کلمات سعدی در آثار دیگران نموده

است هیچ نویسنده و شاعری را میسر نگردیده . همه سخنوران تحت تأثیر

سخن استاد واقع شده اند و مهارت و علو مقام او را تصدیق کرده اند .

حافظ میگوید :

امثال سخن سعدی است نزد همه کس اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو

این قطعه مشهور است :

در شعر سه تن پیمبرانند قولیت که چمکی بر آند

هر چند که لابی بعدی فردوسی و الوری و سعدی

سعدی نه تنها در ایران بلکه در ممالک همجوار نیز معروف خاص

و عام گردیده شاهزادگان هند و عثمانی مدتها از روی کتاب گلستان

درس خوانده و اشعار سعدی را از بر مینمودند .

نویسندگان و شعرا پس از سعدی آثار او را تقلید میکردند

و همواره بزرگترین آرزوی هر نویسنده و شاعر این بود که بتواند مرتبه سخن را پیایه سخن سعدی برساند. در ایران تا امروز شعر و نثر سعدی مورد پسند ذوق است و بهترین سر مشق سخنوران بشمار میرود. میتوان گفت هیچ اثری اینقدر در فکر و خاطر مردم ایران ریشه نندوانیده و در زبان و ذوق ملت تأثیر نکرده است و این همه مزیت نام سعدی را زنده و جاوید ساخته و شهرت بسزائی باو بخشیده است.

بعد از وفات تربت مادر زمین مجوی در سینه های مردم عارف مزار ماست

آثار سعدی - مجموعه آثار سعدی بنام کلیات مشهور است و مهمترین قسمتهای آن از اینقرار میباشد: بوستان - گلستان - غزلیات (شامل چهار دفتر موسوم به غزلیات قدیم، طیبیات، بدایع، خواتیم) قصائد فارسی قصائد عربی - اشعار دیگر از ترجیع بند و ملمع، قطعه و رباعی و مفردات.

بوستان - یا سعدی نامه مثنوی اخلاقی و عرفانی است که بنام ابوبکر بن سعد بن زنگی در سال ۶۵۵ سروده شده و شامل ده باب است. همانطور که شاهنامه فردوسی شاهکار مثنوی رزمی و حماسی است و مثنوی مولوی عالترین نمونه مثنوی عرفانی - بوستان سعدی بهترین مثنوی اخلاقی بشمار میرود.

در بوستان مطالب اخلاقی و پند و اندرز، بشعر روانی سروده شده است و متضمن حکایات و مضامین جالبی میباشد. (۱)

توضیح

(۱)

خجل شد چو پنهان دریا بدید
گر او هست حقا که من نیستم
صدف در کنارش بجان پرورسد

یکی قطره باران ز ابری چکید
که جائیکه دریاست من جیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید

گلستان - گلستان شامل حکایات اخلاقی و مسائل اجتماعی و در هشت باب میباشد. این کتاب بنام ابوبکر بن سعد و دیباچه آن بنام سعد بن ابوبکر در سال ۶۵۶ تألیف یافته است.

گلستان بنثر مسجع و آمیخته شعر نوشته شده است. سعدی در ضمن حکایاتی که اغلب مربوط به بزرندگانی ساده و عادی میباشد خوانندگان را پند داده و راهنمایی میکند و اخلاق و روحیه طبقات مختلف مردم و حالات گوناگون زندگی را نشان میدهد.

گلستان بسبب فصاحت و روانی و حسن بیان و دور بودن از تکلف مقبولیت عام یافته و در نثر فارسی تا قرن حاضر تأثیر شگرفی نموده است. اغلب جملات آن بشکل مثل سائر ورد زبان خاص و عام است و بقول خود سعدی گلستان کتابیست که « متعلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت افزاید »

سپهرش بجائی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کوپست شد	در نیستی کوفت تا هست شد

غیبت

زبان کرد شخصی بغیبت دراز	بدو گفت داننده سر فراز
که یاد کمی پیش من بد مکن	مرا بدگمان در حق خود مکن
گرفتم ز تمکین او کم نبود	نخواهد بجاه تو اندر فزود

تل خاک

و دم نبشه بکروز بر تل خاک	بگوش آمدم ناله درد ناک
که ز تعار اگر مردی آهسته تر	که چشم و بنا گوش و رویت و سر

روزگار

دو بینم چکر کرد روزی کباب	که میگفت کورینده ای بارباب
دریغا که بی ما بسی روزگار	پرورد گل و بشکفت نو بهار
بسی تیر و دیمه و اردی بهشت	بیاید که ما خاک باشیم و خشت

عده ای از نویسندگان تقلید گلستان کتاب نوشته اند مشهور-
ترین آنها : خارستان مجدالدین خوافی ، نگارستان معین الدین جوینی
بهارستان جامی و پیریشان قآنی میباشد . گلستان بچندین زبان خارجی
نیز ترجمه شده است .

غزلیات - سعدی استاد غزل است . قبل از سعدی شعرا کم و بیش
غزل ساخته بودند ولی قصیده و مثنوی اساس شعر بود . سعدی غزل را
بعالیترین مرتبه فصاحت رساند و سبک وی در غزل بعد از او مورد تقلید
کلیه شعرا واقع گردید .

غزلیات او نمونه ذوق و شور و عشق و نشاط میباشد (۱) . غزلیات
عرفانی نیز دارد (۲) و همچنین بهترین غزلیات اخلاقی را سروده است (۳)
قصائد - آزاد منشی و مناعت سعدی مانع از این بود که وی
مانند دیگر شعرا در قصیده تنها بمدیحه سرایی بپردازد . از قصائد سعدی

(۱) آمدمی

تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم	آمدمی وه که چه مشتاق و پیریشان بودم
که در اندیشه اوصاف تو حیران بودم	نه فراموشیم اذن کرتو خاموش نشاند
که نه در باده خار مغیلان بودم	بی تو در دامن گلزار نخفتم یکشب
در نه دور از نظرت کشته هجران بودم	زنده میکرد مرا دمبدم امید وصال
گوئیا در چمن لاله و ریحان بودم	بنولای نودر آتش محنت چو خلیل
همه شب منتظر مرغ سحرخوان بودم	تا مگر بکنفسم بوی تو آرد دم صبح
عهد بشکستی و من بر سر پیمان بودم	سعدی از جور فراق همه روز این میگفت

شب قدر

نوئی برابر من یا خیال در نظرم	لدانم این شب قدر است یا ستاره روز
پیر آفتاب که امشب خوشست با قمرم	بیند بکنفسم ای آسمان در بجه صبح
مرا فرات ز سر در گذشت و تشنه ام	روان تشنه بر آساید از کنار فرات
بغیر شمع و همین ساعتش زبان ببرم	سخن بگوی که بیگانه پیش ما کس نیست

برمی آید که آواز تملق و مبالغه در قصیده اجتناب ورزیده و با صراحت و بدون قید پراهنمایی و نصیحت امر را پرداخته است .

اختصاصات و ممیزات کلام سعدی - آثار سعدی، هم از جهت لفظ و هم از حیث معنی قابل توجه است و هر دو جنبه سخن وی واجد امتیازاتی میباشد که بطور خلاصه اشاره میرود :

۱ - فصاحت و بلاغت - شعر و نثر سعدی بفصاحت مثل شده است بدین جهت او را لقب « افصح المتکلمین » داده اند . کلمات را طوری

(۲) همه عالم از اوست

بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست	عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
بغنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح	نادل مرده مگر زنده کنی کاین دم ازوست
نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل	آنچه در سر سوید ای بنی آدم ازوست
بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیت	بارادت بیرم درد که درمان هم ازوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد	ساقیا پاده بده شادی آن کاین غم ازوست
سعدیا گر بکند میل فنا خانه دل	دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست

(۳) لطف و احسان

چو کسی در آمد از پای و تو دستگاه داری
کرت آدمینی هست دلش نگاه داری

بره بهشت فردا نتوان شدن ز محشر
مگر از دیار دنیا که سر دوراه داری

همه عیب خلق دیدن نه مروت و مردی
نکهی بخویشتن کن که تو هم گناه داری

ره طالبان و مردان کرمست و لطف و احسان
نو خود از نشان مردی مگر این کلاه داری

بدر خدای قریب طلب ای ضعیف همت
که نماند این تقرب که بیادشاه داری

تو حساب خویشتن کن نه عتاب خلق سعدی
که بضاعت قیامت عمل نپاه داری

با هم تلفیق میکند که جملات خوش آهنگ و شیرین و روانی ایجاد میگردد

۲ - سخن سعدی سهل و ممتنع است . در عین سادگی حسن

بیان دارد و در تعبیرات مهارت بکار میبرد و معانی بزرگ و عسالی را در جملات ساده و موجز ایراد مینماید .

۳ - مقداری از جملات و اشعار مانند ضرب المثل و کلمات فصار

زبانزد خاص و عام است و در گفتار و کتابت بعنوان آرایش کلام از آنها استفاده میشود .

۴ - سعدی گاهی در سخن صنعت بکار میبرد ولی مهارت او

صنایع بدیعی را امر تصادفی و طبیعی جلوه میدهد و هیچگونه تکلفی در ایراد آنها بنظر نمیرسد،

۵ - سعدی مربی اخلاق و راهنمای تربیت و آموزگار و منفذ

مسائل اجتماعی و شاعری نصیحتگو و ملامتگر است .

۶ - صراحت لهجه و حقگوئی و خود داری از مبالغه و بی پروائی

در اظهار معایب اجتماعی و شهادت در نصیحت ، خاصه قابل توجه سعدی ست منتها سعدی داروی تلخ پند را بشهد عبارت آمیخته است .

۷ - عشق و رقت و احساسات که در نتیجه سعدی را استاد مسلم

نزل ساخته است . او مانند دیگران مقلد نیست . غزلیات وی ابراز عاثنی است که خود او احساس میکند و بدینجهت کلامش اینقدر مؤثر دلنشین افتاده است .

۸ - سعدی تنها شاعر و نویسنده نیست بلکه يك متفكر بزرگ

عارفی بینا دل است و اینك بنمونه ای از افکار سعدی اشاره میشود :

خدمت خلق : در گفتار سعدی مشرب عرفانی مشاهده میشود ولی منظور او از طریقت عرفان گوشه گیری و ترك معاشرت و عزلت و عبادت نیست ؛ حتی این نکته قابل توجه است که سعدی بهترین عبادت را عبارت از خدمت خلق میدانند (۱) . میگوید در عبادت اخلاص شرط است نه اعمال ظاهری آن (۲)

دلی را با احسان آسوده کردن بهتر از هزار رکعت نماز بقصد ظاهر سازی است (۳) . مقصود از روزه تنها این نیست که شخص ساعاتی خوردنی از خویش باز گیرد و پس از چند ساعت دیگر بخورد بلکه طاعت روزه کسی قبول است که بفکر درماندگان باشد (۴) .

بعقیده سعدی اگر عمری بعبادت صرف شود ، آن اجر ندارد که کسی همت بتعلیم اشخاص بگمارد و خدمت بخلق را پیشه سازد (۵)
نوع دوستی : شاعری که یکقسمت مهم از عمر خویش را صرف جهانگردی نموده و در آفاق و انفس سیاحت کرده ، جنگها و فتنه ها و

(۱) عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

تو بر تخت سلطانی خویش باش باخلاق پاکیزه درویش باش

(۲) طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

(۳) به احصائی آسوده کردن دلی به از الف رکعت بهر منزلی

(۴) مسلم کسی را بود روزه داشت که درمانده ای را دهد نان و چاشت

و کمر نه چه حاجت که زخمت ببری زخود باز گیری و هم خود خوری

(۵)

عالم و عابد

بشکست عهد صحبت اهل طریق را

تا اختیار کردی از آن این فریق را

وین جهد میکند که بگیرد غریق را

ساحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاه

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود؟

گفت آن کلیم خویش بدر میبرد زموج

انقلابات روزگار را بیچشم دیده و شاهد خونریزیها و قتل و غارتها شده بود؛ مردم آن عصر را مخاطب ساخته میگوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش زیك كوه‌رند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو كز محنت دیگران بیغمی	نشاید که نامت نهند آدمی

سعدی در این اشعار بهترین وجهی تأثرات و عواطف بشر دوستی و خیرخواهی خود را نشان داده و تا موقعیکه نوع بشر کینه و غرض ورزی و نفع طلبی را ترك نگفته است، برای تذکر و تنبیه وی بهترین اندرز میباشد.

برای مردم گمراهی که خون هزاران فرد بیگناه را بخاطر يك و جب خاك بر زمین میرندیز چه راهنمایی بهتر از این میشود کرد

بمردی که ملك سراسر زمین	نیرزد که خونی چك بر زمین
-------------------------	--------------------------

سعدی اصولاً بر فقیر و ناتوان و رنجور و مظلوم و یتیم دلسوز و رحیم است (۱). دستگیری و نوازش نسبت با نازا واجب میشمارد.

سعدی آدمیت را در تهذیب اخلاق و صفای روح میداند، بظاهر مزین و قالب رنگین اهمیت و ارزش قائل نیست (۲)

نصیحت گوئی بشاهان: سعدی در قصائد مدح، امزا و پادشاهان را نصیحت و آنان را بداد و رعیت پروری و بنده نوازی راهنمایی کرده

(۱) پدر مرده را سایه بر سر فکن	غبارش بیفشان و خارش بکن
چوبینی یتیمی سرافکنده پیش	مزن بوسه بر روی فرزند خویش
برحمت بکن آتش از دیده باك	بشفقت بیفتانیش از چهره خاك
اگر سایه او برفت از سرش	نو در سایه خویش پرورش
(۲) تن آدمی شریفست بجان آدمیت	نه همین لباس زیناست نشان آدمیت

است (۱). در پند بشاهان و تذکر حقیقت بآنان سعدی بی پروا و گستاخ
 بوده و او در میان شعرای ایران، قهرمان این طرز سخن میباشد، خود
 وی باین صفت توجه داشته و گفته است :

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ سخن ملکی است سعدی را مسلم
 این چند سطر از قصیده ایست که در مدح ابوبکر بن سعد سروده
 است :

بنویشتند ملوک اندرین سببج سرای	کنون که نوبت نیت ای ملک بعدل گرای
چه مایه بر سر این ملک سردران بودند	چو دور عمر بسرشد در آمدند از پای
نو مرد باش و بیر با خود آنچه بتوانی	که دیگرانش بحسرت گذاشتند بجای
دوم بجوستانان زر بزیست ده	پنای خانه کنند و پیام قصر اندای
بماقبت خبر آمد که مرد ظالم مرد	بسیم سوختگان زرنگار کرده سرای
بخور مجلس از ناله های درد آمیز	عقیق زبورش از دیده های خون یالای

قصیده ای که در مدح سلجوقشاه بن سلفر گفته است باین ابیات
 خاتمه میباشد :

جهان نماند و آثار معدلت ماند	بخیر کوش و صلاح و بعدل کوش و کرم
خطای بنده نگیری که مهتران ملوک	شنیده اند نصیحت ز کهنران خدم
خشت کسی که پس از وی حدیث خیر کنند	که جز حدیث نمی ماند از بنی آدم

انکیانو پس از زوال سلطنت اتابکان از طرف اباقا خان پسر
 هلاکو در فارس حکومت میکرد؛ سعدی در ضمن قصیده ای که در مدح او
 گفته این ابیات را آورده است :

(۱) دنیا نیرزد از قصیده در ستایش امیرانکیانو

دنیا نیرزد آنکه بریشان کمی دلی	ز نهار بد مکن که نکرده است عافلی
درویش و پادشاه نشنیدم که کرده اند	پیرون از این دو لقمه دنیا تناولی
زان گنجهای نعمت و خروارهای مال	یا خویشتن بگور نبردند خردلی
از مال و جاه و منصب و فرمان و تخت و بخت	بهر ز نام نیک نکردند حاصلی
بعد از هزار سال که نوشیروان گذشت	گویند از و هنوز که بودست عادل

بس بگردید و بگردد روزگار
ایکه دست میرسد کاری بکن
اینکه در شهنامه ها آورده اند
تا بدانند این خداوندان ملك
اینهمه هیچ است چون می بگذرد
نام بگو کر بمالد ز آدمی
دل بدیا در نبندد هوشیار
پیش از آن کز نو نباید هیچ کار
رستم و روئین تن اسفندیار
کز پی خلفست دیا یادگار
نخت و بخت و امر و نهی و کبر و دار
به کرد ماند سرای زر نگار

اگر بختام اشعار فوق توجه شود معلوم میگردد که سعدی بهترین
یاد کار زندگی را نام نیک میداند :

جهان نماند و خرم روان آدمی که بازماند از درجهان به یکی یاد

همام تبریزی (وفات ۷۱۴)

همام در تبریز میزیست و از بهترین غزل سرایان قرن هفتم بود
بشعر سعدی نظر داشت و از او تتبع میکرد و در این بیت بسعدی اشاره
می کند :

همام را سخن دلفریب و شیرین است

ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

دیوان غزلیات همام نزدیک بده هزار بیت است بعضی از غزل
های همام روان و دل انگیز میباشد .

اثر عشق

بلبلان را همه شب خواب نباید از بیم
که مبادا ببرد برك گلی باد نسیم
شب مهتاب و گل و بلبل سر مست بهم
مجلس آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
باد را کمر خبر از غیرت بلبل بودی
هیچ وقتی نگذشتی بگلستان از بیم
اثر عشق نگر در همه چیزی در نه
مرغ را نفقه داد که کردی تعلیم
عشق می و رزم و کوه خصم ملامت میکند
نه من آورده ام این شیوه که رسمیت قدیم

شیخ محمود شبستری (وفات ۷۲۰)

شیخ محمود از اهل شبستر آذربایجان بود و در زمان الحایت و ابوسعید بسر میبرد. شیخ در ردیف دانشمندان و عرفای مشهور زمان خود بشمار میرفت، وقت خود را مصروف تدریس و بحث میسرکرد و اهل دانش و تصوف در دفع مشکلات علمی و عرفانی باو مراجعه مینمودند چنانکه مثنوی گلشنراز که معروفترین اثر شیخ محمود است در پاسخ پرسشهایی که امیرسید حسینی هروی یکی از عرفای خراسان از او نموده بود، سروده شده است.

آثار شبستری - مثنوی گلشنراز که در حدود هزار بیت می باشد مر بوط بمسائل دینی و عرفانی است. شیخ محمود تا هنگام نظم این مثنوی بشعر چندان اقبال نمیکرده و رسائلی در موضوعات عرفانی ترتیب داده بود چنانکه در مقدمه گلشنراز هم اشاره شده است که باورنده پرسشها میگوید:

بدو گفتم چه حاجت کاین مسائل نوشتم بارها اندر رسائل
ولی چون در اینمورد پرسشها بشعر فرستاده شده بود شیخ شبستری نیز ناچار بشعر جواب داد. با اینهمه عدم توجه بشاعری را دلیل نقص شعر نمیشمارد و بشاعری افتخار دارد و از جمله که ارادتی خاص نسبت باو داشته است چنین یاد میکند:

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید
شبستری از عهده نظم مثنوی گلشنراز بخوبی پرآمده و شمه ای از معانی عرفانی را در قالب ابیات نغز ریخته است.
بمثنوی گلشنراز شرح هائی نوشته اند مشهورترین آنها شرح محمد لاهیجی است.

دیگر از آثار شیخ مثنوی های شاهد نامه و سعادت نامه و در نشر

رساله حق الیقین و مرآت المحققین در مسائل دینی و عرفانی است .

گلشنراز - در مثنوی گلشنراز اساس عقاید عرفا با بیانی روشن و رسا گفته

شده ؛ و بسی نکات دقیق و راهنماییهای سودمند در این دفتر کوچک آمده است .
از اهم این تذکرات آنست که باید از خود پرستی دور بود ، شخص چون با نظر
عارفانه در خود بنگرد ؛ خواهد دید که میان او و عالم فرقی نیست و اصل همان حقیقت
کل است .

راهر و طریقت کسی است که تخت در عیوب خود بنگرد و وجود خوشتن را از
آن نقص ها بری نماید (تجلیه) . - آنگاه در پی فرا گرفتن صفات پسندیده برآید
و بدانش و پرهیزکاری گروید (تجلیه) . چون در این راه ممارست کرد و رنج برد
حقائق کم کم در ذهن او روشن می شود ؛ یعنی از مرتبه علم بمقام کشف و شهود
می رسد (تجلیه)

در این دفتر هم با اصطلاح عرفا مانند : خط و خال و زلف و لب و شمع و
شراب و شاهد و خرابات بر می خوریم که از آنها معانی مخصوص عارفانه قصد
شده است .

شراب بیخودی در کش زمانی	مگر از دست خود یابی امانی
ملهور آن می بود کز لوث هستی	ترا پاک می دهد در وقت مستی
خرابانی شدن از خود رهائست	خودی کفر است اگر خود پارسائست

در نیکو دیدن جهان و دعوت بخوش بینی شیخ مخمود بیلتی ساخته

است که مشهور میباشد و آن اینست .

جهان چون خط و خال و چشم و آبرو است
که هر چیزی بجای خویش نیکو است

امیر خسرو دهلوی (۶۵۱ - ۷۲۵)

پدر امیر خسرو در ترکستان اقامت داشت ، در قتنه مغول بهند

گریخت و امیر خسرو در آنجا دنیا آمد ؛ پس از تحصیل علوم وادیات

از آغاز جوانی بخدمت شاهان هند بار یافت

زبان فارسی از دوره غزنویان در هند نفوذ پیدا کرد و در زمان سلاطین مغول بیشتر رائج شد؛ امیر خسرو که بمطالعه آثار ادبی سخن سرایان ایران رغبتی تمام داشت در شعر گفتن نیز همتی بکار برد و میتوان او را از لحاظ کثرت آثار منظوم در ردیف نخستین شعرا بشمار آورد.

امیر خسرو با شعر سنائی و خاقانی و نظامی توجه بیشتری داشت و در غزل از شیوه سعدی پیروی میکرد. با اینحال او خود در شعر شیوه ولجی خاص دارد که کم و بیش در دیگر شعرای فارسی زبان هند دیده میشود و این شیوه اساس سبک هندی میباشد که در قرون بعد رواج بیشتری حاصل کرد.

امیر خسرو در طریق عرفان نیز گام نهاد و در این رشته پیروی از شیخ نظام الدین اولیاء عارف مشهور هندوستان میکرد.

آثار امیر خسرو - امیر خسرو دارای قریحه روان و گویائی بوده و قریب صد هزار شعر از او باقیمانده است.

دیوان اشعار امیر خسرو پنج بخش میباشد بدینقرار: ۱- تحفة الصغر که اشعار ایام جوانی شاعر است ۲- وسط الحیوة ۳- غرة الکمال که اشعار آن میان سن سی و چهل سروده شده است ۴- بقية نقيه ۵- نهاية الکمال که آخرین اشعار دوره زندگی شاعر را محتویست.

دیوان امیر خسرو شامل قصائد و غزلیات و قطعات و ترجیع بند میباشد، در قصائد، شاهان معاصر هند و همچنین شیخ نظام الدین اولیاء مرشد خود را مدح کرده است.

علاوه بر دیوان بتقلید خمسة نظامی مثنوی های ذیل را بنظم در آورد:

۱ - مطلع الانوار در مطالب دینی و اخلاقی ۲ - شیرین و خسرو
 ۳ - مجنون و لیلی ۴ - آئینه اسکندری ۵ - هشت بهشت در حکایت
 بهرام . خمره امیر خسرو جمعاً هیجده هزار بیت و در مدت سه سال
 (از ۶۹۸ تا ۷۰۱) سروده شده است

امیر خسرو منظومه های دیگری هم دارد مانند قران السعدین ،
 نه سپهر ، مفتاح الفتوح و خضرخان و دولرانی (سرگذشت خضرخان پسر
 علاء الدین محمد ممدوح شاعر)

از تألیفات امیر خسرو بنثر خزائن الفتوح در تاریخ سلطان علاء الدین
 محمد (۶۹۵ - ۷۱۵) و رسائل الاعجاز در فن انشاء میباشد .
 امیر خسرو علاوه بر شعر و عرفان و انشاء در موسیقی نیز مهارت
 داشته است .

تغزل راه بوستان

صبا را گاه آن آمد که راه بوستان گیرد
 زمین را سبزه در دیبا و گل در پر نیان گیرد
 جهد از چشمه موج آب و الرزان در زمین افتد
 زند بر لاله باد تند و آتش در زبان گیرد
 زبان از گفتن آتش نسوزد لیکن از سوسن
 حدیث لاله گوید ترسم آتش در جهان گیرد
 تماشا کن که چون بگرفت لاله کوه را دامن
 کسی کو تیغ بیسوجب کشد خورش چنان گیرد
 ز یاد غنچه مرغان و نوا بسته شود تا گل
 بسازد پرده نور درز و بلبل خود همان گیرد

شادی از آینه اسکندری

بیا تا بشادی و فرخندگی
 بهم صحبتان دوستگانی دهیم
 جو غم را کرانه پدیدار نیست
 یک امروز در خوشدلی رو بهیم
 بر آریم با هم دمی زندگی
 نشینیم و داد جوانی دهیم
 به از شاد بودن دگر کار نیست
 غم دی و فردا بیک سو بهیم

فکر نا بفردا نیایی نامش...	دل امروز در بند فردا معان
غم عمر نسیه خوری ابلهست	بعمری که نقد است و از غم تهیست
جهان خوش گذارار توانی گذاشت	چو خواهی غم و شادمانی گذاشت

اوحدی مراغه‌ای (وفات در ۷۳۸)

اوحدی در مراغه متولد شد ولی بیشتر ایام زندگانی خود را در اصفهان گذراند بتصوف علاقمندی داشت و از مریدان شیخ اوحدالدین کرمانی بود و بهمین مناسبت اوحدی تخلص کرده است .
اوحدی پس از مدتی زندگی در اصفهان مجدداً به آذربایجان برگشت و مصاحب خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشید‌الدین فضل‌اله که وزیر ابوسعید (۷۱۶ - ۷۳۶) بود گردید و او را در اشعار خود مدح گفت .

وفات اوحدی در مراغه اتفاق افتاد و مدفن او نیز در همین شهر است

آثار اوحدی - دیوان او قریب پنجهزار بیت شامل قصائد و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات است .
دیگر از آثار وی مثنوی ده نامه یا منطق العشاق است . مشهور ترین اثر اوحدی مثنوی جام جم است که آنرا بنام خواجه غیاث‌الدین محمد سروده و در ضمن افکار عرفانی ، مطالب اخلاقی و اجتماعی نیز آورده است .

عدل و داد

عدل کن گر زبازد آماکهای	از جام جم
حکم بی عدل و علم اثر نکند	ایکه بز ملک و مملکت شاهی
پادشاهی بیخ و ریشه کند	عدل بی علم بیخ و بر نکند
بر ضعیف و زبون کمین مگشای	شاه کو عدل و داد پیشه کند
	بر قوی پنجه دست کین مگشای

دقت کسری ز خط شهر بدشت	با سواران ز هر طرف میکشت
کلفتی دید تازه و خندان	تر و تازه چو خط دلبدان
پر ز نارنج و نار باغی خوش	زیر هر برگ او چراغی خوش
گفت آب از کدام جویستش ؟	که بدین گونه رنگ و بویش
باغبانش ز دور ناظر بود	داد پاسخ که نیک حاضر بود
گفت عدل تو داد آب او را	زان بیند کسی خراب او را

خواجوی کرمانی (۶۷۹-۷۵۳)

خواجو در کرمان متولد شد و از جوانی بشاعری آغاز کرد و شهرت یافت. خواجو بنواحی مختلف سفر کرد و تصوف را از علاءالدوله سمنانی که از بزرگان عرفای آندوره بود فرا گرفت. خواجو نخست شاهان آل مظفر را مدح میگفت. قسمت اخیر عمر خود بشیراز آمد و بخدمت شیخ ابو اسحق اینجو رسید و او را مدح کرد.

آثار خواجو - دیوان خواجو شامل قصائد و غزلیات میباشد در قصائد علاوه بر مدایح، معانی عرفانی بکار برده و در غزل از شیوه سعدی اقتفا نموده است و بعضی غزلیات شیوا و روان دارد. حافظ در غزل خود را پیرو خواجو میداند و چنین میگوید:

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو

علاوه بر دیوان بتقلید نظامی خمسه‌ای ترتیب داده است بدینقرار:

- ۱- همای و همایون که داستان عشقی است.
- ۲- گل و نوروز در مقابل خسرو و شیرین و مثنوی عشقی است.
- ۳- روضه الانوار در مطالب عرفانی و اخلاقی و دینی.
- ۴- کمال نامه که مثنوی عرفانی است.
- ۵- گهر نامه در اخلاق و تصوف.

جهان بی بنیاد

غزل

پیش صاحب نظران ملک سلیمان یاد است
 بلکه آنست سلیمان که ز ملک آزاد است
 آنکه گویند که بر آب نهادست جهان
 مشنوی خواجه که تا در نگری بر باد است
 همچو ترکس بکشا چشم و بین کاندز خاک
 چند روی جو گل و قامت چون شمشاد است
 خیمه انس مزین بر در این کهنه رباط
 که اساس همه بيموقع و بی بنیاد است
 هر زمان مهر فلک بر دگری می نابد
 چه توان کرد که این سفله چنین افتاد است

ابن یمنی فریو همدی (وفات ۷۶۹)

خاندان ابن یمن در قصبه فریومد از ولایت جوین زندگی می کردند ابن یمن بیشتر عمر را در همینجا گذراند .
 زمان اومصادف با جریان اختلافات و مخاصمات بین امراء بوده و بخصوص خراسان بیش از همه حا در معرض خرابیها و قتل و غارت قرار گرفته بود .

ابن یمن ملک مختصری داشت و با غایبی آن زندگی میکرد و طبعاً مردی قانع و بی طمع بود .
 از اتفاقات زندگی این شاعر یکی آنست که در جنگی دیوان اشعارش کم شد (۱) و بقولی خود اونیز اسیر گردید .

(۱) کر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من
 شکر ایزد کانه او میساخت دیوان با منست
 و در بود از من زمانه سلك در شاهوار
 زان چه غم دارم چوطبع کوهز افتان با منست
 و در ز شاخ گلبن فسلم کلی بر بود باد
 گلشنی پر لاله و سرین و ربعان با منست

آثار ابن یمن - دیوان ابن یمن در حدود ده هزار بیت میباشد .
در قصاید بعضی امرای آذرمان را مدح گفته است . ولی اشعاری که مایه
شهرت و اهمیت ابن یمن گشته است قطعات او میباشد .

ابن یمن در ضمن این قطعات عقیده خود را نسبت بمسائل اجتماعی
و اخلاقی اظهار میکند و اکثر قطعات دارای لطف مضمون و معانی دقیق
است و بدین سبب ابن یمن را میتوان استاد مبرز در قطعه سرایی دانست .

افکار ابن یمن - ابن یمن بیش از هر چیز باستقلال و عزت نفس
و مناعت طبع اهمیت میدهد . بعقیده وی هیچگونه منصب عالی و منافع
مادی ارزش اینرا ندارد که شخص بتملق و چاپلوسی مجبور گردد و یا
بخواری و حقارت تن در دهد .

ابن یمن معتقد است که سعادت در آسایش خاطر و فراغت
خیال است . او ملک فراغت و خاطر جمعی را اگر چه باد و قرص نان جو
و جامه کهنه هم فراهم شود بتاج و سلطنت کیقباد و کیخسرو نمیفروشد (۱)
دولتی که ابن یمن در طلبش میکوشد اینست :

کنجی و کتابی و حریفی در سه بکدل
باید که عدد بیشتر از چار نباشد

ابن دولت اگر دست دهد ابن یمن را
با هیچکس در دو جهان کار نباشد

(۱) دو فرس نان اگر از کندمت اگر از جو

در نای جامه اگر کهنه است اگر از نو

چهار کوته دیوار خود بخاطر جمع

که کس نکوید از اینجا بنیز و آنجا رو

هزار بار - نکونر بنزد ابن یمن

ز فر مملکت کیقباد و کیخسرو

ابن یمین قناعت و گوشه گیری را از این جهت می ستاید که کار
بمنت ناکسان و تملق و مداهنه نکشد (۱) و انسان زبون طمع نگردد
و الا کار و کوشش را لازم میداند و شخص را بسی و مجاهدت تحریض
میکند . همت بلند بعقیده ابن یمین موجب اعتبار و بزرگی است (۱)
بنظر ابن یمین ارزش اشخاص بدینار و درم نیست بلکه شخصی
قابل احترام و تکریم است که هنر و خرد داشته باشد ، همیشه راه مردمی
و نیکی بسپرد (۳) و هیچگاه از او آزاری بکسی نرسد . (۴)
بعضی از قطعات ابن یمین بصورت مطایبه و هزل ایراد شده است .

سلمان صاوجی (وفات در ۷۷۸)

سلمان در ساوه تولد یافت . پدرش از مستوفیان دیوان مغول بود ،
در جوانی بفرا گرفتن دانش پرداخت و در آغاز شاعری مداح خواجه
غیاث الدین محمد وزیر ابوسعید بهادر بود ، پس از برچیده شدن دستگاه

-
- (۱) برای نعمت دنیا مکش مذمت خلق
که نزد اهل خرد زین سبب خسی باشی
ز خون دیده غذا گر کنی از آن خوشتر
که زبر منت احسان ناکسی باشی
- (۲) همت بلند دار که نزد خدا و خلق
بگاہ فقر توانگر نمای همت باش
نه آنکه پاهمه هستی شوی خسیس مزاج
باشد بقدر همت تو اعتبار تو
که گرچه هیچ نداری بزرگ دارندت
شوی اگر چه تو فارون گدا شمارندت
- (۳) هنر بیاید و مردی و مردمی و خرد
ز مال و جاہ ندارد تمتعی هرگز
خوشا کسی که ازو هیچ بد بکس نرسد
بزرگ زاده نه آنست کو درم دارد
کسیکه بازوی ظلم و سرستم دارد
غلام همت آنم که این قدم دارد
- (۴) سود دنیا و دین اگر خواهی
راحت بندگان حق جستن
گر در خلد را کلیدی هست
مابۀ هر دو شان نکو کار بست
عین تقوی و زهد و دیندارست
پیش بخشیدن و کم آزارست

ابوسعید بدر بار جلاایریان یا سلاطین ایلکانی که در مغرب ایران حکومت داشتند رفت و مدت چهل سال مداح این خاندان بود و اغلب در بغداد اقامت میگزید

سلمان مدایح را نیک میسرود . و از قدیمترین شعرائی است که در مدح حضرت علی علیه السلام و ائمه اطهار قصیده ساخته است . قصاید سلمان اشارات تاریخی هم دارد .

علاوه بر قصیده در غزل و انواع دیگر شعر هم دست داشت . حافظ بعضی غزلهای او را تتبع کرده و از وی تمجید نموده است .

سلمان دوشنوی بنام جمشید و خورشید - فراقنامه نیز سروده است . سلمان در او آخر عمر در ساوه ، مولد خویش اترواگزید و همانجا وفات یافت .

باد نوروز

نفل

باد نو روز از کجا این بوی جان می آورد
جان من پی تا بکوی دلستان می آورد
جنبشی در خاک پیدا شود ز انفاس باد
باد کوئی از دم عیبی نشان می آورد
گل بزیر لب نمیدانم چه می گوید که باز
بلبلان بی نوا را در فغان می آورد
غنچه را در دل بسی معنی نازک جمع بود
بلبل اکنون زان معانی در بیان می آورد
غنچه وقتی خرده ای در خرقه پنهان کرده بود
گل کنون آن خرده ها را در میان می آورد
گل صبحی کرده پنداری پیش که از آفتاب
باغبان گل را بدوش از بوستان می آورد
لکوه خارا بوش کز یاقوت می بندد کمر
پناز سر در حله ای از پریان می آورد

در جهان هر جا که آزادیت چون سرو سبزی
منزل اکنون بر لب آب روان می آورد
و چه خونی می آیدم در وقت رقصیدن که سرو
دستها بر دوش بید و ارغوان می آورد

خرابات

غزل

من خراسانیم و باده پرست	در خرابات مغان باده بدست
می کشندم چو سبو دوش بدوش	می برندم چو قدح دست بدست
دبیدی آن نوبه سیمین مرا	که بیک شیشه می چون بشکست!
همه ذرات جهان می بینم	بهوایت شده خورشید پرست
بود در بند تعلق <u>سلمان</u>	بکمند تو در افتاد و پرست
ذره ای بود بخورشید رسید	قطره ای بود بدریا پیوست

نثر دوره مغول (سده هفتم و هشتم)

بعثت جنگها و خونریزیها که در دوره مغول روی داد دانشمندان را فرصت و فراغت می داد که بتوانند بتألیف آثار علمی و ادبی بپردازند کمتر حاصل بود ولی چون قوم مغول بتاریخ اهمیت میدادند و بنگاشتن گزارش جنگها و کشور گیریهای خود علاقمند بودند بدینجهت تاریخ نویسی در ایندوره ترقی کرد.

ازطرف دیگر مؤلفین برای استفاده و قابل فهم بودن در تزدامرای مغول مجبور بودند کتاب خود را ساده بنویسند و خود موضوع تاریخ هم ساده نویسی را ایجاب میکرد از اینجهت میتوان گفت که کتب نثر این دوره از لحاظ سبک نگارش قابل توجه است چه در قرن ششم نثر پیچیده و مغلق شده بود و اگر همان روش ادامه می یافت مایه فساد زبان میگردد.

اینک بشرح مهمترین کتبی که در دوره مغول نوشته شده است می پردازیم.

۱ - کتاب های تاریخ و جغرافیا

جهاننگشای جوینی - تألیف عظاملك جوینی (۱) ، از مهمترین تاریخ های فارسی است و نویسندگان بعد اغلب از آن اقتباس کرده اند . تاریخ جهانگشا در سه جلد میباشد . در جلد اول ظهور مغول و اخلاق و عادات آن طایفه و اقدامات شاهان مغول خصوصاً چنگیز ذکر شده است جلد دوم تاریخ خوارزمشاهیان و جلد سوم تفصیل اردو کشی هلاکو بایران و تاریخ اسمعیلیان میباشد .

جامع التواریخ - تألیف خواجهرشیدالدین فضل الله (۲) شامل وقایع تاریخ عالم از قدیمترین زمان و شرح سلاطین مغول میباشد .

طبقات ناصری - نگارش منہاج الدین بن سراج الدین جوزجانی (۵۸۹ - ۶۹۸) معروف بمنہاج سراج میباشد . این کتاب در شرح تاریخ هندوستان است از زمان قدیم تا سال ۶۵۸ و در ضمن وقایع مهم تاریخ ایران رانیز شامل است .

تاریخ یمینی - اصل این کتاب را ابونصر عتبی از درباریان سلطان محمود غزنوی ، در شرح پادشاهی غزنویان بعربی نوشته و ابوالشرف ناصح جرفا دقانی (گلیایگانی) در اواخر قرن هفتم آنرا بفارسی ترجمه کرده است .

(۱) عطا ملك جوینی (۶۲۳ - ۶۸۱) برادر کوچکتر شمس الدین صاحب دیوان جوینی است . عطا ملك مانند پدر و برادرش در خدمت جلال الدین خوارزمشاه بود و پس از آنکه برادرش بخدمت هلاکو خان پیوست وارد دربار مغول شد و مدتی بحکمرانی بغداد رفت

(۲) خواجہ رشید الدین فضل اله (۶۴۵ - ۷۱۸) در دربار شاهان مغول وزارت داشت و لی در زمان پادشاهی ابو سعید بهادر بمعایت حسودان او را در تبریز کشتند .

تاریخ و صاف. تألیف ادریس عبداللہ شیرازی ملقب بوصاف الحضرة
(معاصر رشیدالدین فضل اللہ) شامل اتفاقات پادشاهی مغول از ۶۵۶ تا ۷۲۸
میباشد و میتوان گفت مکمل تاریخ جهانگشا است.

انشاء تاریخ و صاف بسیار مغلق و از حیث کثرت لغات عربی و
تصنعی که بکار رفته از روش زبان فارسی دور افتاده است.

تاریخ گزیده - آنرا حمد اللہ مستوفی (متوفی ۷۵۰) نگاشته است
و خلاصه ایست از تاریخ ایران که بیشتر از جامع التواریخ اقتباس شده و
چون تا اتفاقات سال ۷۳۰ را شامل میباشد بدین ترتیب مطالبی اضافه
بر جامع التواریخ در آن نوشته شده است.

ظفر نامه - تاریخ منظومی است یوزن شاهنامه و آنرا حمد اللہ
مستوفی از آنجا که شاهنامه پایان می یابد تا زمان خود سروده است.

نزهة القلوب - کتاب جغرافیا است در باب ایران و ممالک مجاور
و آنرا نیز حمد اللہ مستوفی در سال ۷۴۰ نگاشته است.

۲ - کتاب های ادبی و اخلاقی

لباب الالباب - قدیم ترین تذکره ایست که باقیمانده. آنرا محمد
عوفی (۱) در سال ۶۱۸ تألیف کرده است. لباب الالباب شامل دو جلد میباشد.
جلد اول شرح امرا و سلاطین و وزرا و علمائی است که بفارسی شعر
گفته اند و جلد دوم در احوال و اشعار شعرای فارسی زبان میباشد.

۱ - محمد عوفی در بخارا متولد شد در شهر های ماوراء النهر و خراسان و
میستان سفر کرد. در ماوراء النهر بخدمت نصره الدین عثمان آخرین پادشاه خانبه
سمرقند رسید و سمت ریاست دیوان انشاء او را داشت. در آغاز هجوم مغول بهند رفت
و بدر بلا ناصر الدین قباچه (۶۰۲ - ۶۲۵) از پادشاهان غوریه راه یافت و پس از غلبه
شمس الدین التمش بر ناصر الدین از مغربان وزیر او گردید و از این تاریخ بیعت
در دهلی مقیم بود.

جوامع الحکایات - ولوامع الروایات تألیف محمد عوفی در ۶۳۰ بانجام رسیده و در چهار جلد میباشد. عوفی مطالب آنرا از مندرجات قریب صد کتاب استخراج نموده و دیده‌ها و شنیده‌های خود را هم بدان افزوده است.

المعجم - فی معاییر اشعار العجم. تألیف آن بوسیله شمس قیس رازی در سال ۶۳۰ انجام یافته است. المعجم شامل قواعد جامعی در عروض و قوافی و نقد الشعر میباشد. و امثله و شواهدی که بیشتر از شعرای معاصر خودوی می باشند در آن درج شده است.

اخلاق ناصری - نگارش خواجه نصیرالدین طوسی در اصول اخلاق یا حکمت عملی و آن از کتاب طهارة الاعراق فی تهذیب الاخلاق ابن مسکویه در سال ۶۳۳ ترجمه و تلخیص شده و نیز مترجم مطالبی بر آن افزوده است.

عرفای دوره مغول

شهاب الدین سهروردی - (۵۳۹ - ۶۳۲) در سهروردز بنجان متولد شد و بیشتر ایام زندگی را در بغداد گذراند شهاب الدین از بزرگترین عرفای عصر خود بشمار میرفت. تألیف مشهور شیخ شهاب بزبان غربی کتاب عوارف المعارف در تصوف میباشد.

نجم الدین رازی - (وفات در ۶۴۵) در جوانی بخوارزم رفت در هنگام قتنه مغول قصد مراجعت بموطن خود - ری - داشت ولی ممکن نشد و از راه اردبیل بآسیای صغیر رفت. شیخ نجم الدین از عرفای بزرگ محسوب است. با جلال الدین مولوی و صدر الدین قونیوی در شهر قونیه معاشر بود معروفترین تألیف او کتاب مرصاد العباد می باشد.

علاءالدوله سمنانی (۶۵۹ - ۷۳۶) در جوانی از عمال دیوان بود سپس بسلك صوفیان در آمدواز مشایخ بزرگ عهد خود گردید چندرساله در آداب تصوف نگاشته است و رباعیاتی بفارسی بدو منسوب است .
بابا افضل کاشی - (وفات ۷۰۷) بیشتر زندگان خود را در کاشان گذرانده است . خواجه نصیر او را محترم میداشت و با احترام او لشکر هلاکورا از ویران کردن کاشان مانع شد . بابا افضل رباعیات حکیمانه‌ای بفارسی سروده و تالیفاتی بفارسی دارد از آن جمله است جاودان نامه ، مدارج الکمال و غیره .

آشنا شدن ان مشهور دوره مغول

که بیشتر بهر بی نوشته اند

۱- **خواجه نصیر الدین طوسی** - (۵۹۷ - ۶۷۲) خواجه نصیر الدین از افرادی است که بعد از حمله مغول و خرابی کشور ایران خدمات مهمی ببیشرفت علم و تمدن کرده است . خواجه مدتی در زندان اسمعیلیان بسر میبرد چون هلاکو الموت را بگشود و از فضل و کمالات خواجه نصیر آگاهی یافت او را در خدمت نگاهداشت و پس از آنکه مراغه را پایتخت خود قرار داد بدستور وی وزیر نظر خواجه نصیر رصد خانه‌ای تأسیس کردند و خواجه نصیر زیجی بنام زیج ایلخانی ترتیب داد و همچنین در مراغه بسبب علاقمندی و راهنمایی نصیر الدین کتابخانه بزرگی فراهم گردید .

خواجه نصیر یکی از بزرگان علمای اسلام شمرده میشود در حکمت و فلسفه و علوم دینی و ادبی و تصوف مقام عالی داشت بخصوص

در ریاضیات و نجوم استاد متبحر بود .

تألیفات خواجه را بیش از شصت میدانند و شماره ای از آنها در علوم ریاضی و منطق و نجوم بزربان عربیست و مهمترین کتاب های وی بزربان فارسی از اینقرار است : اخلاق ناصری در حکمت عملی و اخلاق - اساس الاقتباس در منطق - اوصاف الاشراف در اخلاق و سلوك عرفانی - معیار الاشعار در عروض و قوافی - تذکره نصیری در هیئت و رساله سی فصل در نجوم .

خواجه نصیر بفارسی شعر نیز میسروده و این دویست از اشعار وی

بتیمن درج میشود :

لذات دنیوی همه میچست نزدمن	در خاطر از تغیر آن هیچ نرس نیست
روز تنم و شب عیش و طرب مرا	غیر از شب مطالعه و روز درس نیست

۴ - زکریای قزوینی - (۶۰۰ - ۶۸۲) در قزوین تولد یافت و در

جوانی بدمشق رفت و بتحصیل علم و ادب پرداخت و شغل قضاوت رسید از تألیفات مشهور او کتاب عجائب المخلوقات و دیگر آثار البلاد و اخبار العباد مشتمل بر مطالب جغرافیائی و تاریخی از مشاهدات و اطلاعات مؤلف می باشد . در ضمن آن اشارات سودمندی از احوال شعرای ایران موجود است .

۳ - قاضی بیضاوی (متوفی ۶۸۵) از مردم بیضای فارس بود و

در شیراز سمت قاضی القضاتی داشت ، پس از مدتی اقامت در شیراز به تبریز رفت بیضاوی از فقها و مفسرین بزرگ است بزربان عربی تفسیری بنام انوار التنزیل و اسرار التأویل نوشته است .

۴ - قطب الدین شیرازی - (۶۳۴ - ۷۱۰) در شیراز تولد یافت پدر و

عمش پزشک بودند وی نیز نزد ایشان پزشکی آموخت در علوم و فنون

دیگر نیز مانند حکمت و موسیقی و ادبیات و بخصوص نجوم مهارت داشت
سفری باذربایجان کرد و در مراغه از مجالس درس خواجه نصیرالدین
استفاده نمود و هنگام بنای رصدخانه دستیار وی بود. پس از آن بروم رفت
و در قونیه با مولانا جلال الدین ملاقات و سپس تبریز برگشت و
همانجا وفات یافت.

قطب الدین عربی و فارسی تألیفات دارد و کتب مشهور وی بفارسی
عبارتست از درة التاج در حکمت و دیگر علوم. و تحفه شاهیه و نهاية الادراک که
هر دو در نجوم و هیئت میباشد.

از مهمترین تألیفات قطب الدین عربی شرح قانون ابن سینا در طب
و شرح حکمة الاشراق شهاب الدین سهروردی در حکمت است.

۵ - قاضی عضدایجی (متوفی ۷۵۶) از دانشمندان مشهور
فارس و معاصر شیخ ابواسحق ایتجو و هم دوره حافظ میباشد از تألیفات
مشهور وی عربی کتاب مواقف و فوائد غیاثیه و شرح مختصر ابن حاجب
در علم کلام میباشد.

۶ - قطب الدین رازی (متوفی ۷۶۶) از علمای مشهور زمان
خود بود او آخر عمر را در شام گذراند از کتابهای معروف او عربی
شرح شمسیه در منطق کتاب لوامع الاسرار و دیگر کتاب محاکماتست
که نظر وی محاکمه فخر رازی و خواجه نصیر طوسی در مورد اختلاف
در شرح اشارات ابوعلی سینا بوده است.

بخش پنجم

تاریخ ادبیات ایران در نیمه دوم سده هشتم و سده نهم

دوره تیموری :

از جلوس تیمور تا استقرار صفویه

(۷۱۱ تا ۹۰۷)

مقدمه تاریخی

تیمور (۶۳۶ - ۸۰۷) از خاندان برلاس بود که رشته‌ای از مغول بشمار می‌آمد دوره جوانی را در خدمت امرای ماوراءالنهر گذراند و سبب رشادتی که داشت اشتهاری بهم رساند تاسا در سال ۷۷۱ امیر حسین والسی بلخ را کشته جانشین وی گردید در ۷۸۲ بایراک هجوم کرد و ابالات ایران را یکی به‌داز دیگری فتح نمود و سلسله‌های آل کرت ، سر بهداران ، جلاریان و مظفریان را منقرض ساخت .

امیر تیمور در ۳۵ لشکر کشی که بچند یورش بزرگ تقسیم می‌شود از حدود چین شمالی تا استانبول و مصر و از دهلی تا مسکو را مسخر ساخت .

بالبنکه تیمور اسلام آورده بود در خونریزی و قتل و غارت فرقی با چنگیز نداشت و این بار نوبت تخریب و کشتار بجنوب ایران هم کشید چنانکه در اصفهان از سرهای کشتگان منار ساختند . بعضی سلاطین ایران مانند شاه منصور اگر چه مقاومتی در برابر لشکر تیمور کردند و رشادتهایی بخرج دادند ولی نتیجه‌ای حاصل نشد .

شاهرخ پس از پدر در جبرائ خرابیهها کوشید و عدالت و دینداری را پیش ساخت .

بایسقر پسر شاهرخ که در استرآباد حکومت میکرد ، شاهزاده‌ای

هنرمند و دانش دوست بود شعرا و هنرمندان را دور خود جمع کرد ، نوشته‌اند که چهل خوشنویس زیر نظر او از کتب مختلف خطی استنساخ میکردند . جمع‌آوری شاهنامه و نگارش مقدمه جدید بر این کتاب بوسیله او انجام گردید .

پسر دیگر شاه رخ الغ یك حکمران ترکستان بود و بنای رصدخانه‌ای در سمرقند گذاشت .

سلطان حسین بایقرا در پایتخت خود هرات از دانشمندان و علماء حمایت میکرد وزیر او امیر علی شیر نوائی خود از دانشمندان عمده و مشوق شعرا و اهل علم بود .

آخرین سلطان سلسله تیموری ابوسعید (متوفی ۸۷۲) بود و پس از وی مملکت ایران دچار اختلافات و کشمکشها و تاخت و تاز امرای مختلف قرار گرفت تا اینکه اوزون حسن آق قویونلو بر بیشتر نقاط کشور تسلط پیدا کرد .

سلسله‌های معاصر :

قراقویونلوها (از ۷۱۰ تا ۸۷۳) در شمال غربی ایران به ویژه آذربایجان حکمرانی میکردند و بدست آق قویونلو منقرض شدند .

آق قویونلوها با سلسله یایندری (از ۸۵۷ تا ۹۰۸) نخست در دیاربکر مستقر شدند و اوزون حسن معروفترین حکمران این سلسله جهان‌شاه آخرین امیر قراقویونلو را مقتول و آن سلسله را منقرض ساخت و با شکست و قتل ابوسعید آخرین سلطان تیموری قلمرو او را نیز ضمیمه متصرفات خویش کرد . این سلسله بدست شاه اسمعیل صفوی منقرض شدند .

دوره تیموریان بخصوص قرن نهم از لحاظ کثرت شعرا قابل توجه است ولی در ردیف شعرای درجه اول فقط حافظ و جامی را باید نام برد شعر عرفانی همچنان اهمیت داشت ؛ سرودن معما و ماده تاریخ در این دوره معمول شد ، از شماره قصیده سرایان بتدریج کم شده و توجه شعرا بیشتر بغزل معطوف بود . شعر و ادبیات فارسی در ممالک مجاور مانند هندوستان و مملکت عثمانی نفوذ یافت و این موضوع در بخش آینده بحث خواهد شد . در نتیجه علاقه و توجه امرای مغول به هنرهای زیبا صنعت و هنر مانند معماری ، کاشی‌سازی ، نقاشی ، تذهیب و حسن خط و صنایع دستی دیگر پیشرفت حاصل کرد تا در دوره صفوی شاهکارها بوجود آمد .

حافظ شیرازی^(۱) (وفات در ۷۹۱)

حافظ یکی از شعرائ درجه اول زبان فارسی است که شهرت جهانی حاصل کرده و دیوان حافظ با شاهکار جاودانی او مورد توجه خاص و عام قرار گرفته است. غزلیات حافظ در نوع خود در ردیف عالیه‌ترین اشعار فارسی بشمار میرود.

خواجه شمس الدین محمد متخلص به «حافظ» در شیراز متولد شد پدرش در زمان اتابکان فارس از اصفهان بشیراز مهاجرت کرده بود و هنوز حافظ کودک بود که پدرش وفات یافت.

تحصیل: حافظ علاوه بر وظیفه تأمین معاش خانواده در کسب علم و دانش هم غفلت ننمود و از محضر علمای مشهور آن زمان استفاده کرد.

چون قرآن را حفظ داشت باینجهت تخلص «حافظ» اختیار نمود (۲) علاوه بر حفظ قرآن در تفسیر و حکمت مطالعاتی داشت و اشعار حافظ احاطه او را بعلوم ادبی و عربی آشکار میسازد.

محمد گلندام که دیوان حافظ را جمع کرده است در مقدمه دیوان مینویسد که حافظ بیشتر اوقات خود را بمطالعه و تحشیه کتب مهم ادبی و عربی مصروف میداشت. حافظ در موسیقی نیز اطلاعاتی داشته است. علاوه بر اینها حافظ عارفی بود که مراحل سلوک را پیمود.

۱ - اگر چه بیشتر ابناء عمر حافظ مصادف دوره مغول بوده است ولی چون زمان تیمور را هم درک کرده است لذا شرح حال وی در دوره تیموریان درج میگردد

(۲) ندیدم خوشتر از شعر نو حافظ بهر آئی که نو در سینه داری

سفر: حافظ بزاد گاه خود شیراز علاقه وافری داشت و این علاقمندی حافظ بشیراز مانع از مسافرت او بنواحی دیگر بوده است (۱) و حتی سلطان احمد جلایر پادشاه عراق او را ببغداد دعوت کرد ولی حافظ نپذیرفت با اینحال سفری ییزد کرد ولی بزودی از غربت ملول شد و بشیراز بازگشت سلطان محمود شاه والی دکن حافظ را بدربار خود دعوت کرد و خرج راه فرستاد. حافظ تا جزیره هرمز رفت و در آنجا بکشتی نشست تصادفاً دریا طوفانی شد و حافظ از سفر منصرف گردیده و غزلی باین مطلع نزد شاه محمود فرستاد:

دمی با غم بر بردن جهان یکسوئی اورد

بمی بفروشد دلق ما کزین بهتر نمی اورد

محیط حافظ: در کودکی حافظ محمود شاه اینجو از طرف ابوسعید بهادر در فارس حکومت میکرد. پس از مرگ او، ابوسعید شیخ حسین نامی را بحکمرانی فارس فرستاد ولی اهاالی بر شیخ حسین شوریده زمام امور را بدست ابو اسحق یکی از پسران محمود شاه اینجو دادند.

این شخص اولین ممدوح حافظ است و نسبت بحافظ محبت و تکریم مینمود. طولی نکشید که امیر مبارز الدین محمد بن مظفر حکمران یزد، فارس را تسخیر کرد.

امیر مبارز الدین شخصی خشن و ترشرو و مردم آزار بود بعنوان قدس و دینداری و ظاهر سازی آسایش مردم را سلب کرد؛ بجای رسیدگی بوضع زندگی مردم و آبادی و عدل و احسان بکارهائی همت گذاشت که جزو وظایف محتسب بود، از اینجهت بکنایه او را «محتسب»

میگفتند حافظ از این ریا و ظاهر سازی بسیار انتقاد کرده است. (۱)
 مردم زهد فروش ریاکار نیز با اسم امر بمعروف ونهی از منکر (۲)
 محمد را بخونریزی و سفاکی تشویق میکردند در نتیجه ستم و سفاکی
 امیر مبارزالدین حتی پسرانش (شاه شجاع و محمود) بقتل او تصمیم گرفتند.
 و او را از سلطنت خلع کردند و در چشمانش میل کشیدند.
 شاه شجاع حکومت فارس یافت و بر خلاف پدر بمهربانی پرداخت
 و تعصب و تظاهر را کنار گذاشت. حافظ این روش او را مورد تحسین قرار
 داده است. (۳)

در اواخر سلطنت شاه شجاع فرزندان وی (اویس و شلی) نسبت
 با و نافرمانی و عصیان کردند. شاه شجاع دستور داد چشمان شلی را کنند.
 پس از شاه شجاع پسرش زین العابدین زمام سلطنت را بدست
 گرفت ولی دوره کوتاه سلطنت او مصادف با هرج و مرج و جنگ و جدال

(۱) اگر چه باده فرح بخش و باد گلپیز است

بیانك چنك مغور می که «محتسب» نیز است

بود آبا که در میکرده ها بکشایند	کره از کار فرو بسته ما بکشایند
اگر از بهر دل زاهد خودین بستند	دل فوی دار که از بهر خدا بکشایند
در میخانه بیستند خدا یا میسند	که در خانه تزویر و ریا بکشایند

(۲) دانی که چنك و عود چه تقزیر میکنند	پنهان خورید باده که تکفیر میکنند
گویند رمز عشق مگوئید و مشنوبد	مشکل حکایتیست که تقریر میکنند
صد ملك دل به نیم نظر میتوان خرید	خوبان در این معامله تقصیر میکنند
می خور که شیخ و حافظ مفتی و محتسب	چون نيك بنگری همه تزویر میکنند

(۴) سحر زهاتف غییم رسید مژده بگوش	که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
شد آنکه اهل نظر بر کنار معیرفتند	هزار گونه سخن بر دهان و لب خاموش
بیانك چنك بگوئیم آن حکایتها	که از نهفتن آن ديك سینه میزد جوش

بود و حمله تیمور بفارس در این زمان واقع شد. زین العابدین فرار نمود
و حکومت فارس بر شاه منصور برادر زاده شاه شجاع مقرر گردید.
شاه منصور در آبادانی فارس و جبران لطمات تیمور کوشید حافظ
شاه منصور را در چند غزل مدح گفته است.
ولی دیری نپائید که باشکست و کشته شدن شاه منصور بدست تیمور
سلسله آل مظفر منقرض شد (۷۹۵)

بطوریکه ملاحظه شد حافظ معاصر شاهان مختلف و شاهد جور
و ستم و عداوت و کینه‌ها و هرج و مرج و اختلافات میان این شاهان بود.
محیط توأم با عدم آسایش و رفاه عمومی، تشویش و اضطراب مردم، بیک
ندا گرو تسلی دهنده‌ای چون حافظ احتیاج است

زندگی ظاهری حافظ در آن محیط پر شر و شور بسر رسید، جسم
حافظ بیرون شهر شیراز در خاک مصلی مدفون شد ولی ندای او بمحیط
کوچکی محدود نگردید و طولی نگشید که سراسر کیتی را فرا گرفت.
و اگر روح حافظ را بخواهید در وجود کلیه افراد کشور ایران همواره
جریان داشته است و تا ابد زنده و جاوید خواهد ماند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

نیت است بر جریده عالم دوام ما

دیوان حافظ - دیوان حافظ قریب چهار هزار بیت میباشد و
شامل غزلیات و چند قصیده و رباعیات و مقطعات و ترجیع بند و ترکیب بند
و چند مثنوی کوچک است ولی اکثر محتویات دیوان او را غزلیات تشکیل
میدهد.

نوشته اند که دیوان حافظ متفرق بود بعد از مرگ وی محمد گلندام یکی از شاگردان و دوستان او، آن را جمع کرد .
 دیوان حافظ مورد استقبال بی اندازه مردم ایران از عارف و عامی قرار گرفته و کمتر کتابیست که از زمان شاعر تا حال این اندازه نسخه خطی از آن تهیه شده و در نواحی مختلف باشکال گوناگون چاپ شده باشد .

غزل حافظ صورت کامل شده غزلیات سنائی و عطار و مولوی است حافظ در غزلهای سعدی و خواجو (۱) نظر داشته است بعلاوه غزلیات سلمان تزدیکترین شعر بسبک غزلهای حافظ است ایندو گوینده معاصر از اشعار یکدیگر تتبع میکرده اند .
 اشعار حافظ در ملیح ترین و شیرین ترین ظاهر عمیق ترین افکار و معانی را شامل می باشد .

امتیازات غزل حافظ - حافظ استاد درجه اول غزل عرفانی است . اینک امتیازات مهم غزلهای حافظ :

۱- غزلیات حافظ از لجاظ لفظ و معنی هر دو قابل توجه و ممتاز است و بشیرینی و روانی موصوف می باشد .

۲ - حافظ علاقمند صنعت شعری بوده و در مراعات صنایع بدیعی نعمد داشته است ولی در غزلهای حافظ صنایع شعری بمهارت کاملی ایراد شده است و آثار تکلف مشهود نیست .

۳ - حافظ معانی مختلف از عشق و اخلاق و پند و فلسفه و تصوف و سیاست را در غزل بهم آمیخته ولی تمام این معانی را بزبان لطیف غزل .

(۲) استاد حمزل سعدی است تزدیمه کس اما دارد غزل حافظ طرز غزل خواجو

ادا کرده است .

۴ - برخی از ابیات یا مصرعهای حافظ از کثرت لطف و زوائی و

ایجاز ضرب المثل (۱) شده بعنوان زینت کلام و شاهد مثال بین مردم

مشهور میباشد .

۵ - گاهی در بعضی از غزلیات در تجسم معانی و مناظر چنان مهارت

و قدرت نمائی شده که شعر او مثال تابلوی نقاشی را پیدا کرده است (۲)

(۱) آسایش دو کیتی تفسیر ایندو حرفست .

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد
چند نشینی که خواهد کی بدر آید
بر اثر صبر نوبت ظفر آید

با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد
بر در ارباب بیمروت دنیا
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

مزد اگر میطلبی طاعت استاد میر

معی ناکرده در اینراه بجائی نرسی

روح را صحبت نا جنبی عذایست الیم

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف

دهقان مالخورده جدخوش گفت باپسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

(۲) - زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

بیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

نرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان

نیم شب دوش بیالین من آمد بنشست

سر فراگوش من آورد و باوای حزین

گفت: ای عاشق دیرینه من خوابت هست ؟

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند

کافر عشق بود کر نشود باده پرست

۶ - حافظ شاعری بذله گو و حاضر جواب و لطیفه سرا و نقادی

شوخ طبع و باصراحت لهجه می باشد.

۷ - فکر حافظ قابل انطباق بر تمام مدارج زندگی انسان می باشد غزل حافظ از اولین روز ادراک و بروز شعور میتواند تمایلات آدمی را بخود جلب کند و تا آخرین روز حیات او را راهنمایی کند . در تمام ادوار زندگی ، انسان از حافظ مستغنی نمیشود . افکار وی در کلیه مراحل و حالات زندگی با انسان همراه است .

۸ - شعر حافظ بسیار عمیق است و در عین حال جالب و بزبان اهل ظاهر بیان شده اینست که هر کس بفحوای مذاق و تمایلات خود شعر حافظ را تعبیر میکند و همین جنبه موجب معمول گشتن تغال از دیوان حافظ شده است .

۹ - افکار حافظ نماینده روحیه قوم ایرانی است و بهمین دلیل اشعار او هیچوقت کهنه نشده همواره جاوید و پایدار خواهد ماند . بعلاوه آثاری از روح ایرانی و افسانه ها و تاریخ کهن در غزلهای او مندرج است . مانند داستان جم و جام او ، اشاراتی بکیخسرو و کیقباد ، جمشید و بهرامو کسری و پرویز ، و آئین و مراسم آنان و اصلاحاتی مانند آتشکده ، دیر مغان ، پیرمغان و نظایر آن .

تحلیل افکار حافظ - دیوان حافظ معانی مختلفی مانند عشق ، مدح ، وصف ، اخلاق ، تصوف ، فلسفه ، سیاست را شامل می باشد و برای تشریح عقاید و افکار وی باید کلیه این قسمتها مورد بحث و مطالعه قرار بگیرد و اینکار از مجال این دفتر خارج است ولی برای نمایاندن طرز

فکر و قضاوت حافظ بذکر شرح مختصری از میارزه حافظ و چند نکته اخلاقی دیگر اکتفا میشود .

حافظ در غالب غزلیات خود يك هدف و نقشه ای دارد . حافظ مردم را بیک مرحله اخلاقی که اومیخواهد راهنمائی میکند اشخاص گمراه و جاهل را متنهی میسازد و رفتار کسانی را که ریا و تقلب و تظاهر پیشه ساخته اند مورد انتقاد قرار میدهد .

حافظ با آنکه محیط خود را در منتهای آلاش و فساد مشاهده میکند خود را پاک و منزّه و دیگران را گناهکار و مقصر مجسم نمیکند بلکه او خود نیز در تقصیر و خطا با دیگران شریک است .

ولی حافظ با دیگران دو فرق دارد یکی اینکه او معترف بگناهان خود میباشد و ریا و تظاهر سازی نمیکند و در ثانی بین گناهان وی تا گناه دیگر مردم اختلاف زیادی موجود است .

این گناهان یا بهتر بگوئیم صفاتی که خاصه حافظ را در دیوان وی تشریح میکند عبارت از اینهاست : میخواری ، عشق بازی ، رندی .
حافظ اوصاف مخصوص خود را با این اشخاص طرف مقایسه و مقابله قرار میدهد :

واعظ خود بین - زاهد بیخبر - صوفی ریاکار - شیخ زهد فروش
محتسب مزور - و در ضمن این معارضه و مقابله میخواهد برساند که زاهد و شیخ و واعظ تنها میخواران را تکفیر می کنند ولی چه بسا گناهی خود این اشخاص مرتکب میشوند که می نزد آنها کمترین معصیت است ، بعقیده حافظ ریا و تظاهر و زهد فروشی و خود بینی از هر گناهی بدتر است .

چند نکته اخلاقی از دیوان حافظ - نصایح و راهنماییهای سودمندی
در ضمن غزلیات حافظ ذکر شده که موجب مزید تنبه و آگاهی هر
خواننده‌ای میگردد . برای ایجاز کلام فقط بنقل یکی دو نمونه بطور
خلاصه قناعت میشود :

سعی و کوشش : برای وصول بفضیلت و کمال باید وجود آدمی بزور
دانش و هنر آراسته شود (۱) و بدون سعی و کوشش این توفیق حاصل
نمیگردد (۲)

اغتنام فرصت : عمر آدمی از لحظات فراری تشکیل یافته است .
مرد هشیار آنست که این لحظات را بیاطل نسپارد . و از موقعیت‌های
مغتنم عمر استفاده کند . حافظ گذشت روزگار و سپری شدن عمر
را مکرر تذکر میدهد و شخص را باغتنام فرصت و استفاده از نعم

(۱) - روندگان طریقت بنیم جو نخرند قباى اطلس آنکس که از هنر غارست

(۲) - گرچه وصالش نه بکوشش دهند آنقدر ای دل که توانی بکوشی
سعی ناکرده در اینراه بجائی نرسی مرد اگر میطلبی طاعت استاذ بیر

(۳) - هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار

کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

قدر وقت از نشناسد دل و کاری نکند ،

بس خجالت که از این حاصل اوقات بزم

فرصت شمار صحبت کز این دو راه منزل

چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

زندگی و دانستن ارزش وقت دعوت مینماید (۱)

دوستی : حافظ بدوستی و رفاقت اهمیت داده انس و محبت را در زندگی لازم می‌شمارد و دوستی را کیمیای سعادت میداند (۲)

همت : مناعت طبع و همت بلند را حافظ می‌ستاید و انسان را به ثبات و تلاش و بی‌اهمیت شمردن حوادث جهان سوق میدهد (۳)

راه حقیقت : در دنیائی که همه گرفتار اختلافات و ستیزه و

(۱) وقت را غنیمت دان !

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی	حاصل از حیات ایجان یکدمست نادانی
کام بخشی گردون عمر در عوض دارد	چهدکن که از دنیا داد عیش بستانی
باغبان چومن زینجا بگذرم حرامت باد	گربجای من سروی غیر دوست بنشانی
زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت	عاقلا مکن کاری کارود پشیمانی
بادعای شبغیزان ایشکر دهان مستیز	در پناه يك اسمست خاتم سلیمانی
پیش زاهد اژرنندی دم‌مزن که نتوان گفت	با طیب نا محرم حال درد پنهانی
جمع کن باحسانی حافظ پریشان را	ای شکنج کیسوت مجمع پریشانی

(۲) خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی	مگر بنای محبت که خالی از خلل است
درخت دوستی نشان که کام دل پبار آورد	نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آورد
دامن دوست بدست آورد ز دشمن بکسل	مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمنان
اگر رفیق شفیقی درست پیمان بانی	رفیق حجره و گرمابه و گلستان بانی
یار مفروش بدتیا که بسنی سود نکرد	آنکه یوسف بزر نا سره بفروخته بود
دریغ و درد که تا اینزمان ندانستم	که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

(۳) چرخ بر هم زنم از غیر مرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

ذره را تا نبود همت عالی حافظ طالب چشمه شورشید درختان نشود

کمتر از ذره نه ای پست مشو مهر بورز

تا بخلوکه خورشید رمی چرخ زنان

تعصب بودند و همدیگر را روی اختلاف عقیده و مذهب تکفیر می نمودند.
حافظ چنین گفت :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افغانه زدند

شهرت حافظ - دیوان حافظ همواره نسخه نویسی میشد و از موقعیکه چاپ متداول گردید بارها در ایران و خارج ایران چاپ شده و کمتر کتابی این اندازه مورد توجه و علاقه عموم مردم قرار گرفته است.

اشعار حافظ بزبانهای مهم خارجی ترجمه شده نیچه و گوته که هردو از فیلسوفها و شعرای معروف آلمان هستند از حافظ تمجید نموده اند مخصوصاً گوته دیوانی بنام حافظ ترتیب داده است.

شعراي قرن هشتم - از شعراي قرن هشتم همام، شيخ محمود شبستري، امير خسرو دهلوي، اوحدي، خواجو، ابن يمين و سلمان ساوجي جزو شعراي دوره مغول و خواجه حافظ در دوره تیموری مذکور شد؛ دیگر شعراي مشهور قرن هشتم عبارتند از : **عمیدزاکانی** (متوفی ۷۷۱) و **عماد فقیه** (متوفی ۷۷۳)

جامی (۸۱۷-۸۹۸)

عبدالرحمن جامی در ولایت جام خراسان متولد شد. تخلص «جامی» را بمناسبت مولد خود و همچنین بحکم ارادتی که نسبت به شیخ الاسلام احمد جام (متوفی ۵۳۶) داشت برگزید.

جامی یقین کودکی را در جام گذراند، سپس به همراهی پدر خود بهرات رفت و در مدرسه نظامیه آنجا بتکمیل تحصیل پرداخت و از آنجا بسمرقند سفر کرد و بحدودت ذهن و نیروی استعداد هرجا میرفت بر همگنان پیشی میجست.

جامی از سمرقند بار دیگر بهرات برگشت و در آنجا بنا عارف بزرگ سعدالدین کاشغری که از پیشوایان طریقه نقشبندیه بود مصادف شد و در زمره پیروان او درآمد و پس از وفات وی، جامی پیشوای طریقه گردید.

جامی سفرهای دیگری هم کرد؛ از جمله یکبار بمرو و دو بار دیگر از هرات بسمرقند رفت و در سال ۸۷۷ از راه همدان و کردستان و بغداد و کربلا و نجف بسوی حجاز رفت و زیارت حج بجا آورد و در مراجعت بدمشق و تبریز رفت و بهرات بازآمد.

از پادشاهان معروف زمان جامی سلطان حسین بایقرا بود که بشعر و ادبیات علاقه داشت و خود صاحب ذوق ادبی بود و جامی را بسیار معزز و محترم میداشت. امیر علیشیرنوائی وزیر او از دانشمندان عصر خود بشمار میرفت و این وزیر که خود بزبان فارسی و ترکی صاحب تألیفات است با جامی دوست بود و نسبت بوی ارادت میورزید.

شهرت جامی از همان سنین جوانی وی در اقطار پیچید و علاوه

بر امرای خراسان شاهان نواحی دیگر (مانند آن قوینلو و قراقرینلو)
 اورا محترم میداشتند. سلطان محمد فاتح و بایزید دوم عثمانی با جامی
 مکاتبه دوستانه داشتند . همچنین معروفیت جامی به هندوستان کشیده و
 ظهیرالدین بابر مؤسس سلطنت کور گانیه هند در کتاب «بابرنامه» جامی
 را ستوده است . وفات جامی در هرات اتفاق افتاد .

آثار جامی - جامی تنها شاعری اکتفا ننموده در فنون ادب
 و علوم دینی و تاریخ نیز همچنانکه صاحب اطلاعات عمیق بود تألیفاتی از
 خود بیادگار گذاشت .

جامی مانند امیر خسرو بکثرت تألیفات مشهور است و بعضی عدّه
 کتب او را بحساب حروف تخلص وی (جامی) ۵۴ رساله میدانند. اینک
 مهمترین آثار او ذکر میشود :

آ - آثار منظوم

۱- دیوان اشعار جامی که شامل اقسام مختلف شعر است و بر
 سه بخش تقسیم شده بنام : فاتحه الشبّاب ، واسطه العقد و خاتمة الحیات
 جامی بعضی اشعار ملمع هم دارد که دلیل توانائی او در زبان عربی میباشد.
 ۲ - هفت اورنگ - جامی بتقلید نظامی هفت مثنوی بعنوان هفت
 اورنگ سروده است که نام آنها بدینقرار است : « سلسله الذهب » در
 مسائل دینی و اخلاقی « سلامان و ابسال » که متضمن معانی عرفانی
 است . « تحفة الاحرار » مشتمل بر مطالب دینی و اخلاقی « سبحة الابرار »
 مثنوی عرفانی و اخلاقی است « یوسف و زلیخا » « لیلی و مجنون » و
 « سرودنامه اسکندری »

ب - کتب نثر .

۱ - نفحات الانس - در شرح حال دانشمندان و بزرگان صوفیه است . اصل این کتاب بزبان عربی و موسوم به « طبقات الصوفیه » بود خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱) آنرا بزبان هروی تفریر نمود و جامی آنرا بفارسی در آورد و ترجمه احوال مشایخ صوفی را تا زمان خود بدان افزود .

۲ - بهارستان که بسبك گلستان تألیف شده است .

۳ - نقد النصوص - در شرح عقاید شیخ محیی الدین عربی مؤلف فصوص الحکم .

۴ - اشعة اللمعات - شرح کتاب لمعات شاعر عارف فخر الدین عراقی میباشد .

۵ - شواهد النبوه - در ذکر شواهد و دلائل نبوت .

۶ - لوائح - مشتمل بر مقالات عرفانی .

این چند کتاب بعنوان نمونه نسوخته شد و چنانکه اشاره رفت جامی کتب و رسالات زیادی تألیف کرده و از آنجمله برخی در مسائل دینی میباشد و رساله ای محتوی چهل حدیث نبوی که متن عربی هر يك را نقل نموده و بشعر فارسی در آورده است و رساله در مناسك حج و رسالاتی در علم نحو و قوافی و عروض و معما و انشاء و غیر از اینها .
سبك اشعار - جامی تقریباً آخرین شاعر بزرگ است که میتوان نام او را در ردیف اساتید پیشین سخن بشمار آورد .

قصاید جامی بسبك قصیده سرایان متقدم میباشد و بعضی در موضوعات دینی و روحانی و قسمتی نیز در مدح سلاطین معاصر سروده شده است .

غزلیات جامی شور انگیز (۱) و بعضی متضمن افکار و عقاید عرفانی است.

در مثنوی پیروی از روش نظامی کرده و در ضمن داستان و حکایت مطالب عرفانی و اخلاقی را مندرج ساخته است (۲) بعضی قطعات جالب هم دارد (۳)

(۱) غزل هجران

ربزم ز مره کوکب بی ماه رخت شبها
تاریک شبی دارم با اینهمه کوکبها
چون از دل کرم من بگذشت خدنگ نو
از بوسه پیکانش شد آبله ام لبها
از بسکه گرفتاران مردد بکوی نو
بادش همه جان باشد خاکش همه قالیها
از تاب و تب هجران گفتم سخن وصلت
بود این هدیان آری خاصیت آن تبها

(۲) از مثنوی سبحةالابرار نکوکاری

چند روزی ز فوی دینان بانی	در پی حاجت مسکینان بانی
شمع شو شمع که خود را سوزی	تا بآن بنرم کان افروزی
با بد و نیک نکو کاری ورز	شیوه یاری و غمخواری ورز
ابر شو تا که چو باران ریزی	پر گل و خس همه یکسان ریزی
چشم بر لغزش یاران مفکن	بسلامت دل یاران مشکن
بانی چون بحر ز آرایش پاک	بیر آرایش از آایشناک
همچو دیده بسوی خویش مبین	خوش را از دگران پیش مبین
بس عمارت که بود خانه رنج	بس خرابی که شود پرده گنج
باز کش پای ز آزار همه	دست بگشای به ایشار همه
هر چه بدهی بکسی باز مجوی	دل ز اندیشه او پاک بشوی
بو که از چون تو نکو کرداری	بدل کس نرسد آزادی

(۳) سرمایه زندگی

جامی آمد درین سپنج سرای	دولت مرد عقل مادر زاد
وگر آن نیست شیوه ادبی	کرده حاصل ز خدمت استاد
وگر آن نیز نیست سیم و زری	که شود پرده پوش شر و فساد
وگر آن نیز نیست حادثه ای	که کند نخل عمرش از بنیاد

بطور کلی اشعار جاهی ساده و روان است و تکلف و صنعت پردازی کمتر دارد.

اخلاق و افکار جامی - جامی دارای استعداد و حافظه قوی بود، شوق فراوانی بتحصیل علوم داشت و ثبات و استقامت زیاد در کار میورزید بترتیبی که نوشته‌اند مطالعه هر کتابی را که آغاز میکرد یا بهر کاری مشغول میشد تا بانجام نمیرسید بکار دیگری رجوع نمیکرد. جامی بمطالعه ذوق و آفری داشت و در نصایح خطاب بفرزند خود او را بخواندن کتاب پند داده است (۱)

جامی راستکاری را ستوده (۲) و وارستگی و دوری از علائق را سفارش کرده و خود بدان عمل مینموده و زیرا بار تملق و خواری نمیزفته است، در عین فروتنی و تواضع (۳)، عزت نفس و استغنا را از دست نداده است (۴)

کتاب

(۱)

خیال خویش را ده با کتب خوی
که دانش در کتب داناست در گور
فروغ صبح دانائی کتابست
بقیمت هر ورق زان يك طبق در
که از راستکاری شوی رسنگار
چو روی دلت نیست با قبله راست
بچشم بزرگی به پیران نگر
بدانش ز تو قدر او برتر است
بناخن راه در خارا بریدن
به پلک دیده آتشبار چیدن
ز مشرق جانب مغرب دوریدن
که یار منت دوانان کشیدن

بکن زین کارخانه در کتب روی
ز دانایان بود این نکته مشهور
انیس کنج تنهایی کتابست
درویش همچو غنچه از ورق پر
(۲) بهر کار دل با خدا راست دار
بطاعت چه حاصل که پشتت دوتا است
(۳) چو باید بزرگیت پیرانه سر
تواضع کن آنرا که دانشور است
(۴) بدندان رخنه در فولاد کردن
فرو رفتن به آتشدان نگونار
بفرق سر نهادن صد شتر بار
بسی بر جامی آسان تر نماید

جامی از اقسام شعر بیشتر غزل و مثنوی گفته و اشعار مبنی بریند و موعظه ساخته و اگر مدحی نیز سروده برای پیروی از رسم آن روزگار و بنا باظهار خود بموجب استدعای شاهان گفته است و قطعه تقاضائی بدنبال مدائح نفرستاده است (۱).

جامی زندگی بسیار ساده و بی تکلفی داشته و در پوشش و معاشرت سادگی را مراعات میکرده است. در سخنگویی لطیفه سرا و متمایل بمزاح و مطایبه بود، در مثنویهای وی بعضی حکایات فکاهی دیده میشود.

جامی در اشعار و مکاتبات خود غالباً شاهان را نصیحت کرده و آنان را بخدمت مردم و عدل و احسان راهنمایی کرده است (۲). جامی در طریقه تصوف مقامی عالی و منزلتی رفیع دارا بود ولی بعزت تواضع طبیعی که داشت مایل نبود بسمت ارشاد و راهبری معرفتی شود.

چند شاعر دیگر قرن نهم - کمال خجندی (متوفی در ۸۰۳) غزل عارفانه میسرود. مغربی تبریزی (متوفی ۸۰۹) شاعری عارف بود. عصمت بخاری (متوفی ۸۲۹) - شاه نعمه الله ولی کرمانی (متوفی ۸۳۴) قاسم انوار تبریزی (۸۳۷) کاتبی نیشابوری (۸۳۸) مکتبی شیرازی (متوفی ۹۰۰) که مثنوی لیلی و مجنون او شهرت دارد.

نه ز خوش خاطری و خوش دلی
در عقب قطعه تقاضائی
عدلت گره گشای ننگ ملت کرده فکن
رنج کن بهر راحت دگران
رنج نو تخم راحت جاوید

(۱) مدح شاهان در او استدعا نیست
هیچ جا نبود آن مدائح را
(۲) آنگونه زی که دشته آمال را بود
راحت و رنج چون بود گذران
زانکه باشد بمزروع امید

(۷۰)

نثر دوره تیموری

اکثر تألیفات دوره تیموری بزبان فارسی میباشد . همان علاقمندی که در دوره مغول بنوشتن تاریخ بود در این دوره هم دیده میشود . بعلاوه توجه مخصوصی بتألیف یا ترجمه کتابهایی در تاریخ پیغمبران یا سیرت رسول و زندگی و مناقب پیشوایان دینی داشته اند ، در نتیجه بترجمه کتابهای تازی بفارسی نیز همت گماشتند .

بروش معمول در دوره مغول ساده نویسی مخصوصاً در کتب تاریخ مورد نظر بود ولی گاهی استعارات و کنایاتی در نثر بکار برده و انشاهای متصنعانه نوشته اند .

اختصاص دیگر نثر دوزۀ مغول و ایندوره آنست که بعلمت نفوذ قوم مغول لغات ترکی مربوط باصطلاحات کشوری و اداری یارسوم و آداب دربار در کتب ایندوره بنظر میرسد .

اینک مهم ترین کتب دوره تیموری معرفی میشود :

۱ - کتب تاریخ

زبدۀ التواریخ - برای تهیه کتاب کامل تاریخ ، حافظ ابرو کتبی که قبل از او نوشته شده بود فراهم کرد و ذیلهایی بر آنها نوشت . سپس آنها را خلاصه کرد و در چهار مجلد بنام زبدۀ التواریخ موسوم ساخت . جلد های سوم و چهارم این کتاب در دست نیست .

مجمعل فصیحی - تألیف فصیحی خوافی تاریخ عمومی مختصری است تا اواسط قرن نهم .

مطلع السعدین - تألیف عبدالرزاق سمرقندی در تاریخ تیموریان .

تاریخ هرات - تألیف معین الدین اسفرزاری در اوضاع جغرافیائی

ووقایع تاریخی شهر هرات .

ظفر نامه - دو مؤلف ، دو کتاب در تاریخ سلطنت تیمور باین اسم نوشته‌اند یکی نظام‌الدین شامی معاصر تیمور میباشد و دیگری شرف‌الدین علی یزدی که معاصر شاهرخ بود .

روضة الصفا - تألیف محمد بن خاوند شاه معروف به «میرخواند» (متوفی ۹۰۳) در هفت مجلد و مربوط بتاریخ اسلام و ایران بخصوص تاریخ مغول و تیموریان میباشد .

۲ - کتب ادبی

تذکره دولتشاه - تألیف دولتشاه سمرقندی - شرح حال قریب ۱۵۰ شاعر را شامل میباشد .

نقحات الانس - تألیف جامی در شرح حال متصوفه و دانشمندان بهارستان - جامی این کتاب را بسبب گلستان نوشته است .

روضة الشهداء - در شرح حال و مصائب ائمه و مؤلف آن حسین واعظ کاشفی میباشد .

۳ - کتب اخلاقی

اخلاق جلالی - مؤلف آن جلال‌الدین دوانی (متوفی ۹۰۸) میباشد و در نگارش این کتاب از اخلاق ناصری تألیف خواجه نصیرالدین طوسی استفاده نموده است .

اخلاق محسنی - تألیف حسین واعظ کاشفی و در چهار باب است .

انوار سهیلی - همان کتاب کلیله و دمنه است که حسین واعظ کاشفی از روی انشای ابوالمعالی نصرالله بنثری مغلق و متکلف نگاشته است .

(۲۷)

بخش ششم

تاریخ ادبیات ایران در سده دهم و یازدهم

دوره صفویه

از استقرار صفویه تا جلوس نادر

(۹۰۷ تا ۱۱۴۸)

مقدمه تاریخی :

اسمعیل از احفاد شیخ صفی الدین اردبیلی در آذربایجان نهضتی ایجاد کرد علاوه بر ریاست روحانی که اجداد او دارا بودند با فراهم ساختن يك اتحاد مذهبی حیات سیاسی ایران را تجدید و سلسله صفویه را تأسیس کرد .

شاه اسمعیل در سال ۹۰۵ هجری در تبریز تاجگذاری کرد و در مدت کم تمام نواحی ایران را تصرف نمود .

سلسله صفویه قریب ۲۴۰ سال در ایران حکمرانی کردند
آخرین شاه این سلسله « سلطان حسین » مغلوب محمود افغان گردید ۱۱۳۵

طهماسب فرزند شاه سلطان حسین در شمال ایران برای بدست آوردن سلطنت ایران مشغول تهیه وتدارك بود و از همسایه شمالی هم در این باب باری طلبید .

اشرف افغان که بس از مرگ محمود جانشین او گردید نیز حاضر شده بود قسمتی از ایالات غربی ایران را بدولت عثمانی بدهد تا آنها سلطنت وی را در ایران برسمیت بشناسند .

ضمناً بین دولتی روسیه و عثمانی برای تقسیم ایران توافق نظری حاصل شده بود ولی هیچکدام از اینها عملی نشد و دلیل آن ظهور مبرد شجاع و وطن پرستی بنام نادر بود .

نادر با عده مختصری که همراه او بودند بخدمت طهماسب رسید و نخستین بار در نزدیکی دامغان اشرف افغان را شکست داد (۱۱۴۲)

در حملات بعدی نیز اشرف تاب مقاومت نیاورده فراری شد و راه افغانستان را پیش گرفت .

در سال ۱۱۴۵ نادر ، طهماسب را بعنوان اینکه بوطن خیانت کرده روستاهائی از آنرا بخارجی ها واگذار کرده بود خلع نمود و فرزند هشت ماهه او را باسم شاه عباس سوم سلطنت معین کرد و خود را نایب السلطنه نامید . این طفل در ۱۱۴۸ وفات نمود و در نتیجه اصرار زیاد بزرگان کشور نادر سلطنت ایران را پذیرفت .

سلسله صفویه مذهب تشیع را رسمیت دادند و در اینراه تعصب ورزیدند و بهمین دلیل عقاید مذهبی در ادبیات نفوذ یافت و اشعار مذهبی سروده شد .
 بجای مدح شاهان نعم پیغمبر و ائمه مرسوم گردید
 البته بعلمت تأثیر خرابی ها و کشتار دوره مشول و تیموری ، دوره صفوی را از لحاظ ادبی نمیتوان قابل توجه دانست ولی هنرهای زیبا مانند نقاشی ، مینیاتور ، خط ، تذهیب که از دوره تیموریان مورد علاقه بود در دوره صفوی ترقی زیادی حاصل کرد و همچنین صنایع و حرف مانند معماری ، کاشی کاری پیشرفتهای قابل ملاحظه ای نمود چنانکه آثار آن دوره هنوز هم مایه تحسین اهل هنر و صنعت و گواه لیاقت وزیر دستی صنعتگران و هنرمندان ایرانی میباشد .

در ایندوره سبك شعر فارسی تغییری حاصل کرد و باریك اندیشی و نازك کاری و ایراد مضامین پیچیده در شعر معمول گردید و تمایل گویندگان بصنایع شعری و تکلفات بیشتر شد و همین عوامل مختصات سبك معمول اینعصر که به سبك هندی مشهور است بشمار میرود .
 غالب سخنوران ایران مخصوصاً شعرانی که بهند مسافرت کرده در آنجا زیسته اند در این روش غلو کردند .
 از اختصاصات این دوره یکی هم نفوذ ادبیات ایران در ممالك همجوار مخصوصاً هندوستان و کشور عثمانی میباشد .
 زبان ایرانیان و هندیان در آغاز یکی بود ولی نفوذ زبان فارسی

فرهنگ از مهاجرت پارسیان در قرون نخستین بعد از اسلام و لشکرکشی سلطان محمود غزنوی بآن کشور آغاز شد و با سلطنت غزنویان در آن کشور انتشار یافت؛ پس از آنکه سلسله گورکانیه هند توسط ظهیرالدین بابر از اولاد تیمور در هندوستان تشکیل یافت زبان فارسی ترقی و توسعه حاصل کرد.

سلاطین گورکانیه هند مانند اکبر شاه و جهانگیر به رواج و پیشرفت زبان فارسی کمک کردند و از مشوقین مشهور ادبیات فارسی در هند بشمار میروند.

دردوزه صفوی شعرای ایرانی برای مسافرت به هند علاقمند بودند. ادبیات فارسی سلطنت در ممالک عثمانی با سلاجقه روم رواج یافت و در حمله مغول عده‌ای از شعرا و دانشمندان ایرانی بآن دیار سفر کردند و موجب اشاعه ادبیات فارسی در کشور عثمانی گردیدند.

شعراى آن کشور از سخنگویان ایرانی سرمشق گرفتند و بعضی ذواللسانین بودند یعنی بدو زبان فارسی و ترکی شهر میسرودند. بعضی از سلاطین عثمانی هم مانند سلطان محمد و بایزید و سلطان سلیم با ادبیات فارسی علاقه داشتند و سلطان سلیم خود بفارسی شهر میسرود.

سده دهم - شعرائ معروف دوره صفوی

بابافغانی - (وفات ۹۲۵) در تبریز میزیست و بدر ناز سلطان یعقوب آق قویونلو منتسب بود .

هاتقی خر جردی - (وفات ۹۲۷) نوۀ جامی بود . بتقلید نظامی بنظم خمسه‌ای پرداخت و شاهنامه‌ای بنام شاه اسمعیل سرود .
هالالی جغتائی - (وفات در ۹۳۹) شاعری غزلسرا بود مثنوی بنام شاه و درویش سرود .

وحشی بافقی - (وفات در ۹۹۱) در بافق از توابع کرمان متولد شد . غزل و مسمط میسرود ، بنظم مثنوی فرهاد و شیرین همت گماشت ولی این مثنوی ناتمام ماند . قریب سه قرن بعد وصال شیرازی آنرا تکمیل کرد .

محتشم کاشانی - (وفات در ۹۹۶) محتشم شاعر در بار شاه طهماسب بود . نخست غزل و اشعار مدح میسرود ولی بسبب تمایل سلطان صفوی نسبت بمسائل دینی و مذهب تشیع اشعاری در باب مصائب ائمه سرود و شهرت یافت .

محتشم معزوقترین گوینده اشعار مذهبی و هزئیه بشمار می‌رود . شعر هفت بند او که صله بزرگی هم در مقابل آن از شاه طهماسب در یافت داشت معروف می‌باشد و مدتها در مجالس عزاداری خوانده میشد .
مرائی محتشم که ساده و مؤثر سروده شده است مورد تقلید دیگر گویندگان اشعار مذهبی قرار گرفت .

عرفی شیرازی - (وفات ۹۹۹) عرفی در شیراز متولد شد و پس از تحصیلات ابتدائی در جوانی بهند مسافرت کرد و در ردیف

شعرای مجلس اکثر شاه قرار گرفت و بیشتر ایام عمر را در هند گذرانید و همانجا در سی و شش سالگی وفات یافت .

علاوه بر دیوانی مشتمل بر قصائد و غزلیات و قطعه و رباعی عرفی بتقلید نظامی دو مثنوی ساخت . اشعار عرفی در سبک هندی سروده شده است و در کشور هند و عثمانی مورد توجه و شهرت واقع گردیده و در سخن گویندگان آن کشورها نفوذ حاصل کرده است .

عرفی دارای اخلاقی تند و طبعی متکبر و مغرور بوده با اینحال عقیده داشته است که باید در زندگی با نیک و بد سازش کرد و بخوبی و مهربانی زیست . بیتی که این مفهوم را میرساند بنام « فلسفه عرفی » مشهور است :

چنان با نیک و بد خوگن که بعد از مردن عرفی

مسلمات بزمزم شوید و هند و بیوزان

سده یازدهم :

نظیری نیشابوری (وفات ۱۰۲۱) سی سال اخیر عمر خود را در هند گذراند .

ظهوری ترشیزی (وفات ۱۰۲۴) در هند خیلی معروف بود .
طالب آملی (وفات ۱۰۳۶) ملك الشعراى جهانگیر شاه هند گردید

ابوطالب کلیم (وفات ۱۰۶۱) در همدان متولد شد و بهندوستان رفت و بملك الشعرائى شاه جهان نائل شد . از شعراى معروف سبك هندی میباشد ، در تمثيل ماهر بود ، چند سطر از مفردات او که شامل تمثیلی است برای نمونه درج میشود :

دبیل غزل

روزگار اندو کمین بخت ماست دزد دائم در پی خوابیده است
از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد
واصل ز حرف چون و چرا بسته است لب چون ره تمام گشت جرس پی زبان شود
ما ز آغاز وز انجام جهان بی خبریم اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

شعرای فوق همه در هند شهرت و معروفیت داشتند.

زلالی خوانساری (وفات ۱۰۲۴) ملك الشعرای شاه عباس کبیر

بود و هفت مثنوی سروده است.

صائب تبریزی (۱۰۱۰ - ۱۰۸۰ یا ۱۰۸۸)

اصل صائب از تبریز است . پدرش در زمان سلطنت شاه عباس باصفهان
مهاجرت کرد و صائب در آنجا متولد شد و پس از تحصیلات مقدماتی
در جوانی بهند مسافرت کرد. مدتی در کابل مقیم بود بدربار بعد شاه جهان
راه یافت و منزلتی حاصل کرد .

مدت اقامت صائب در هند شش سال بود تا باصفهان برگشت
و مورد توجه شاه عباس ثانی قرار گرفت و سمت ملك الشعرائی یافت .

دیوان صائب قریب بر صدویست هزار بیت میباشد . صائب از
استادان معروف سبك هندی و بزرگترین شاعر دوره صفوی است .

بیشتر غزل سروده قطعات و مفردات حالبی در مضامین اخلاقی دارد و در
تمثیل (یا ارسال المثل) مهارت خاصی بخرج داده و بهترین نمونه های
استدلال شعری و حسن تعلیل را در گفته های او زیاد میتوان یافت .
صائب توانائی بدیبه سرائی نیز داشته است . اینك نمونه ای از مفردات
صائب :

ریشه نخل که سال از جوان افزوتر است

بیشتر دلبستگی باند بدنیا بیر را

سبجه بر کف توبه بر لب - دل پراز شوق کناه

معصیت را خنده می آید ز استغفار ما

معیار دوستان دغل وقت حاجت است
 قرشی برسم تجربه از دوستان طلب
 ترا ز جان غم مال ای عزیز بیشتر است
 علاقه نو بدستیار بیشتر ز سر است
 با کمال قرب از جانان دل ما غافل است
 زنده از دریاست ماهی وز دریا غافل است
 گریه شمع از برای ماتم پروانه بیست
 صبح نزدیک است در فکر شب تار خود است
 مخور صائب قرب زهد از معامله زاهد
 که در گنبد ز بی مغزی صدا بسیار می پیچید
 آدمی پیر چو شد حرص جوان میگرد
 خواب در وقت سحر گاه گران میگردد
 یا سبو یا خم می با قدح باده کنند
 يك كف خاك در این میکده ضایع نشود
 حرص را نکند نعمت دو عالم سیر
 همیشه آتش سوزنده اشتها دارد

فتر دوره صفوی

بعثت رسمیت مذهب شیعه و تشویق شاهان صفوی علوم دینی
 مانند حدیث و فقه و تفسیر در ایندوره رونق یافت و کتب مربوط باین
 علوم که سابقاً اغلب بعربی نوشته میشد بفارسی نگارش یافت. علمای
 روحانی و فقههای بزرگ در دوره صفوی ظهور کردند و در علوم دینی آثار
 مهم و متعددی از خود پیادگار گذاشتند.
 تاریخ نویسی همچنان مورد توجه بود و نسبت بتدوین کتب لغت در
 ایندوره همت بیشتری مبذول شد.

۱ - کتب تاریخ

حبیب السیر .. تألیف غیاث الدین خواند میر (متوفی ۹۴۱) تاریخ

عمومی است در سه جلد شامل اتفاقات از ابتدای تاریخ تا وفات شاه اسمعیل صفوی .

صفوة الصفا - در شرح حال و کرامات اجداد صفویه مخصوصاً شیخ صفی الدین و آنرا ابن بزاز تألیف کرده است .
احسن التواریخ - تألیف حسن بیگ روملو در تاریخ سلاطین صفویه .

عالم آرای عباسی - در شرح زندگی و سلطنت شاه عباس کبیر و اجداد وی تألیف اسکندر منشی از منشیان دربار شاه عباس میباشد .
بتشویق شاهان هند بوسیله نویسندگان آندیار نیز کتب تاریخ بفارسی نگاشته شد و بعضی از آنها بدینقرار است :

تاریخ الفی بامر اکبر شاه توسط احمد بن نصر الله تألیف یافت و شامل وقایع هزار ساله تاریخ اسلام است .

منتخب التواریخ - در تاریخ عمومی هند تا اتفاقات سلطنت اکبر شاه (۱۰۰۴) و بوسیله عبدالقادر بداونی تألیف یافته است .
گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هند و شاه استرابادی .

اکبر نامه - تاریخ مفصل اکبر شاه و دیگر شاهان مغول هند است و بوسیله ابوالفضل وزیر آن پادشاه در چهار جلد نگاشته شده است .

۲ - کتابدبی

تخذه سامی - در شرح حال شعرای قرن نهم و دهم و تألیف سام میرزا فرزند شاه اسمعیل صفوی میباشد .

مجالس الثنائس - اصل کتاب تألیف امیر علیشیر نوائی و شامل شرح حال شعرا و نویسندگان معاصر مؤلف میباشد در زمان شاه عباس شاه علی نام آنرا از ترکی بزبان فارسی برگرداند

مجالس المومنین - در شرح حال و آثار و گفتار پادشاهان و دانشمندان و شاعران و متصوفه که معتقد بدین شیعه بوده اند . مؤلف آن قاضی نورالله ششتری میباشد .

هفت اقلیم - تألیف امین احمد رازی ، در این کتاب شرح حال شاعران بترتیب اقلیم طبقه بندی است .

۳ - کتب دینی

جامع عباسی - در احکام فقه و آنرا شیخ بهاء الدین عاملی معروف بشیخ بهائی تألیف کرده است

عین الحیات - مشکوة الانوار - حلیۃ المتقین - مهراج - المومنین - حق الیقین - حیات القلوب . . . که همگی مربوط بمسائل دینی و از تألیفات محمد باقر مجلسی میباشد

۴ - کتب لغت

فرهنگ جهانگیری - جمال الدین حسین انجو این کتابرا بنام جهانگیر شاه تألیف نموده است .

فرهنگ سروری - یا مجمع الفرس - محمد قاسم کاشانی متخلص بسروری آنرا در زمان شاه عباس و بنام این سلطان تدوین کرده است .

برهان قاطع - مؤلف آن محمد حسین بن خلف تبریزی و بنام عبدالله قطب شاه از سلاطین هند نگاشته است .

فرهنگ رشیدی - تألیف عبدالرشید که بدر بار اورنگ زیب شاه هند انتساب داشت .

حکماء و دانشمندان مشهور دوره صفوی

که پیشتر به عربی نوشته‌اند

محقق ثانی - (متوفی ۹۴۰) - نورالدین علی بن عبدالعلی معروف به محقق ثانی معاصر شاه طهماسب اول بود.

مقدس اردبیلی - (متوفی ۹۹۳) احمد بن محمد معاصر شاه عباس و بسیار مورد احترام او بود.

مجلسی - (متوفی ۱۱۱۱) - ملا محمد باقر مجلسی کاتب و رسالات زیادی در عقاید مذهب شیعه نوشت مهمترین آنها کتاب بحار الانوار میباشد که بزبان عربی و در ۲۴ جلد نگارش یافته است.

شیخ بهائی (۹۵۳ - ۱۰۳۱) شیخ بهاءالدین عاملی از علمای مشهور دوره صفوی بود در دربار شاه عباس تقرب و احترام داشت. تألیف مشهور او بزبان فارسی جامع عباسی در شرعیات است که اشاره شد و در شعر فارسی دو مثنوی بنام نان و حلوا - شیروشکر سروده است کتابی نیز بنام کشکول شامل نوادر حکایات و اخبار و علوم و امثله و اشعار فارسی و عربی تألیف کرده است.

میرداماد (متوفی ۱۰۴۱) میر محمد باقر استرآبادی از حکماء و فقهای مشهور صفوی بود. شاه عباس در حق او خیلی احترام میکرد از تألیفات او به عربی صراط المستقیم و کشف الحقائق میباشد میرداماد بتخلص اشراق شعر میگفت.

ملاصدرا (وفات در ۱۰۵۰) صدر الدین محمد از اهالی شیراز بود تألیفات او در حکمت و فلسفه مورد مراجعه دانشمندان میباشد. از تألیفات او کتاب اسفار اربعه - شواهد الربوبیه و کتاب المبدء والمعاد است.

ابوالقاسم فندرسکی (وفات در حدود ۱۰۵۰) - در ریاضی و حکمت استاد بود گاهی شعر فارسی نیز میسرود قصیده ای بمطلع ذیل از او مشهور است . .

جرخ با این اختران نغز و خوش و رعنائی

صورتی در زیر دارد هر چه بر بالائی

ملاحسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱) از شاگردان ملاصدرا بود تحصیلات خود را در شیراز تکمیل کرد در حکمت و عرفان دست داشت از تألیفات او اصول المعارف و کلمات مکنونه در حکمت و تفسیر میباشد ملاحسن اشعار فارسی نیز میسرود .

لاهیجی - ملا عبدالرزاق لاهیجی نیز از شاگردان ملاصدرا بود کتابی در فلسفه و کلام بزبان فارسی بنام گومر مراد تألیف کرد . از تألیفات او عربی شوارق الالهام در شرح تجرید نصیرالدین طوسی است .

بخش هفتم

تاریخ ادبیات ایران در سده دوازدهم و سده سیزدهم
دوره افشاریه - زندیه - قاجاریه

از جلوس نادر تا انقلاب مشروطیت

(۱۱۴۸ - ۱۳۲۴)

مقدمه تاریخی

جلوس نادر به سلطنت ایران، فرمانروایی مقتدر و فاتحی کشور
در تاریخ بشر ایجاد کرد. نادر سرداری متهور و لایق بود. پس از شکست
دشمنان ایران، برای توسعه متصرفات خود رو به قندهار آورد و پس از
فتح آنجا از کابل رو به هندوستان نهاد و آنگاه کشور را مسخر ساخت و با
غنایم زیاد برگشت.

از آن پس اوضاعی غم انگیز پیش آمد: گلوایه یکنفر ناشناس
ببازوی نادر خورد، او را بر سر و ولیمهد خود رضاقلی بدگمان کردند
نادر دستور داد رضاقلی را نابینا ساختند ولی بزودی بشیمان شد و از
این تاریخ اخلاق او تغییر یافت و بنای آزار و خونریزی را گذاشت تا
چندین از درباریان به کشتن وی پیمان بستند و او را کشتند (۱۱۶۰)
چند سالی بین جانشینان نادر کشمکش بود تا کریمخان رئیس
خانواده زند اقتداری بهمرسانید ۱۱۶۵.

آزادخان افغان از سرداران نادر که در آذربایجان حکومتی فراهم
ساخته بود مطیع کریمخان گردید و در ردیف خاصان او درآمد.
محمد حسنخان رئیس ایل قاجار از شمال ایران برای جنگ با
کریمخان روی بشیراز نهاد ولی تصادف چنان شد که مغلوب کریمخان گردید
و کشته شد، کریمخان با طایفه او خوشرفتاری کرد و آغامحمدخان
فرزند محمد حسنخان را در خدمت خود نگهداشت.

کریمخان از شاهان رؤف و عادل ایران است تا آخر عمر نام ساده
خود را حفظ کرد و بجای لقب شاه و سلطان تنها بعنوان وکیل قناعت کرد.
مملکت راماند خانه و مردم را مثل فرزندان خود میدانست.

همان روز وفات کریمخان (۱۱۹۳) آغا محمدخان از شیراز فرار
کرد و در مازندران به تشکیل و انتظام قوای ایل قاجار مشغول شد.

جانشینان گزیده‌شان بکشتار یکدیگر پرداختند. آخرین آنسان
 لطفعلی خان جوانی رشید و شجاع بود و با آنکه بمشکلات و بدبختی
 هائی روبرو شد با ثبات و متانت رأی با آنها مقابله تا اینکه مغلوب و مقتول
 آغامحمدخان گردید.

آغامحمدخان در سال ۱۲۱۰ رسماً تاجگذاری کرد و سلسله
 قاجاریه را که تا سال ۱۳۴۴ ه. ق. در ایران سلطنت داشتند تأسیس نمود
 از اتفاقات مهم دوره قاجاریه یکی جنگ ایران و روس در زمان
 سلطنت فتحعلیشاه و از دست دادن گرجستان و قفقاز میباشد و دیگر انقلاب
 زمان مظفرالدین شاه که منتج با استقرار رژیم مشروطه در ایران گردید
 ۱۳۲۴ ه. ق. و در کتاب حاضر از اوضاع ادبی ایران تا همین سال بحث
 میشود.

فاصله بین انقراض صفویه و تأسیس سلطنت قاجاریه از حیث ادبیات
 دوره فترتی محسوب میشود تنها مسئله مهم اینست که از اواخر قرن
 دوازدهم نهضتی در سبک ادبی ایجاد شد و چون در نتیجه تعقیب سبک هندی
 بعضی از شعرا در این راه مبالغه کرده و شعر حالت معما و لغزی بخود گرفته
 بود بنابراین شعرا و نویسندگان بتقلید و تتبع آثار اساتید پیشین پرداختند
 و تشبیهات و استعارات دور از ذهن معمول در سبک هندی را متروک داشتند
 و بدین ترتیب سبک هندی از رونق افتاد و در اصطلاح ادبی این دوره را
 (دوره بازگشت بسبک قدیم) مینامند.

دوره قاجاریه از لحاظ ادبیات قابل توجه است شعرا و نویسندگان
 زیادی در این دوره بودند - برخی از آنان را در ردیف اساتید سخن میتوان
 بشمار آورد. شاهان قاجاریه ادبیات علاقمند بودند چنانکه فتحعلیشاه شعر
 میسرود و غزلیاتی بتخلص خاقان از او باقیست. ناصرالدین شاه نیز
 بسرودن شعر مبادرت میورزید و سفرنامه‌ای نگاشته است. عده‌ای از شاه
 زادگان قاجار نیز طبع شاعری داشته‌اند و دیوان اشعاری ترتیب داده و
 کتابهائی تالیف نمودند.

از اختصاصات دیگر دوره قاجاریه تحولی است که بعد از انقلاب مشروطیت
 در سبک شعر و شریک داشت و بحث در این باب موکول بجلد سوم کتاب
 می‌باشد.

همچنین در نتیجه ازدیاد روابط با کشورهای خارجی و مسافرت شاهان و رجال بآن ممالك عده‌ای با زبانهای خارجی مخصوصاً فرانسه و انگلیسی آشنائی حاصل کردند بعضی از کلمات خارجی از همین موقع در فارسی داخل شد و در سبک نگارش نیز مؤثر واقع گردید. مخصوصاً در قسمت علوم از کتب فرانسه و انگلیسی ترجمه و استفاده زیاد بعمل آمد.

فرن دوازدهم بازگشت بسبک قدیم

نهضتی که برای عدول از سبک هندی و نازک کاریها و اشعار مغلق و پیچیده ایجاد شد در اصفهان و بشرکت چند شاعر با ذوق انجام گرفت و از نخستین پیروان این اقدام یکی میرسید علی مشتاق (متوفی ۱۱۷۱) بود که اتجمنی از شعرای دیگر مانند سید محمد شعله (متوفی ۱۱۶۰) طیب اصفهانی (۱۱۶۸) عاشق اصفهانی (۱۱۸۱) محمد تقی صهبا (۱۱۹۱) میرزا محمد نصیر اصفهانی (۱۱۹۲) سید احمد هاتف (۱۱۹۸) لطفعلی بیك آذر بیگدلی (۱۱۹۵) و صباحی بیگدلی (۱۲۰۷) تشکیل داد.

این شعرا پیروی از شیوه گویندگان و اساتید پیشین برداختند و روش آنان در دوره قاجاریه نیز مورد تعقیب قرار گرفت. از شعرائی که ذکر شد بشرح حال هاتف اصفهانی که مهم‌تر از دیگر شعرا بوده است اکتفا میشود:

هاتف اصفهانی (وفات در ۱۱۹۸)

سید احمد هاتف بتحصیل علوم همت گماشت و در زبان عربی تسلط یافت چنانکه در آن زبان نیز شعر میسرود دیوان هاتف مرکب از اقسام مختلف شعر میباشد و بیشتر آن غزل است.

بیشتر شهرت هاتف در نتیجه سرودن ترجیع بند معروف حاصل شده است ترجیع بند هاتف در عرفان متضمن معانی دقیق و جالب است.

واضحیت روانی و ترکیب الفاظ نیز در ردیف بهترین اشعار فارسی میباشد

اینک چند بند از شعر مزبور بتلخیص نقل میشود :

ای فدای توهم دل و هم جان	وی نثار رخت هم این و هم آن
دل رهاندن ز دست تو مشکگل	جان فشاندن بیای نو آسان
پند کانیم جان و دل در کف	چشم بر حکم و گوش بر فرمان
گر سر صلح داری اینک دل	در سر جنگ داری اینک جان
دوش از شور عشق و جذبه شوق	هر طرف می شنافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم	سوی دیر مغان کشید غنان
چشم بد دور خلوتی دیدم	روشن از نور حق نه از نیران
پیری آنجا بآتش افروزی	بادب کرد پیر مغبجگان
عود و چنک و نی و دف و بربط	شمع و نقل و گل و می و ربحان
پیر پرسید کیست این ؟ گفتند :	عاشقی بیقرار و سرگردان
گفت جامی دهدش از می ناب	گرچه ناخوانده باشد این مهمان
ساقی آتش پرست آتش دست	ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش	سوخت هم کفر از آن و هم ایمان
مست افتادم و در آن متی	بزیانی که شرح آن نتوان
این سخن می شنیدم از اعضا	همه حتی الوری و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

از تو ابدوست نگلم پیوند	گر به تیغم برند بند از بند
الحق ارزان بود ز ما صد جان	وز دهان تو نیم شکر خند
ای پدر پند کم ده از عشقم	که نخواهد شد اهل این فرزند
پند آنان دهند خلق ایکاش	که ز عشق تو میدهندم پند
من ره کوی عافیت دانسم	چکنم کاو فتاده ام بکمند
در کلیسا بدلبری ترسا	گفتم ای دل بدام تو در بند
ره بوحدت نیافتن ناکی	تک تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید	که اب و ابن و روح قدس نهد
لب شیرین کشود و با من گفت	وز شکر خند ریخت از لب فند
که کر از سر وحدت آگاهی	تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی	پر تو از روی تابناک افکند
سه نگردد ، بریشم از او را	بر نیان خوانی و حریر و پرند

ما در این گفتگو که از یکسو شد ز تافوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نا دیدنی است آن بینی
گر باقلیم عشق روی آری	همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل این زمین بمراد	گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد	و آنچه خواهد دلت همان بینی
دل هر ذره ای که بشکافی	آفتابش در میان بینی
جان گذاری اگر بآتش عشق	عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق حیات در گذری	وسعت ملک لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی	و آنچه نا دیده چشم آن بینی
تا بجائی رساندت که یکی	از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق و دردی ازدل و جان	تا بعین یقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

شعرای دوره قاجاریه

قرن سیزدهم

سید محمد سحاب (وفات بسال ۱۲۲۲) پسر هاتف اصفهانی است

از شعرای دربار فتحعلیشاه بود دیوانش قرب پنجهزار بیت میباشد.

مجموعه اصفهانی (وفات بسال ۱۲۲۵)

مجموعه در زواره از حوالی اصفهان متولد شد و پس از تحصیل علوم بوسیله یکی از دوستان شاعرش (نشاط) بدربار فتحعلیشاه راه یافت و بلقب مجتهد الشعرا ملقب شد.

دیوان مجموعه شامل اقسام مختلف شعر است در قصائد، فتحعلی شاه و فرزندش حسنعلی میرزا و بعضی رجال کشور را مدح کرده است مثنوی بسبک تحفه العراقین خاقانی سروده و قطعاتی بروش گلستان نگاشته است وفات مجموعه در جوانی اتفاق افتاد.

لفز قلم

قطعه

من یکی ابر کوهر افشانم
لب دلداری و زلف جانانم
طبع دهنور و دست سلطانم

کلین باغ نفس ناطقه را
هم شکر ریز و هم عبیر افشان
در در افشانی و کهر ریزی

صبّا (وفات بسال ۱۲۳۸)

فتحعلیخان کاشانی متخلص صبّا از شعر معروف زمان فتحعلیشاه وملك الشعراى دربار او بود مدتی حکومت قم وکاشان را داشت بعدملازم دربار سلطان شد .

دیوانی در حدود ده الی پانزده هزار بیت مشتمل بر قصیده و غزل و رباعی داشته علاوه بر دیوان چند مثنوی سروده است مهمترین آنها شهنشاهنامه میباشد که بتقلید شاهنامه و بنام فتحعلیشاه سروده شده است دیگر مثنوی های او عبارتست از خداوند نامه ، عمرت نامه ، گلشن صبا .

نشاط (وفات بسال ۱۲۴۴)

میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی از شعرا و ادبای مشهور و در ردیف مهم ترین رجال عصر خود محسوب میشود در علوم مختلف صاحب کمال بود و خطی نیکو مینوشت در دربار فتحعلیشاه تقرب یافت و ملقب بمعتمدالدوله شد نشاط در شعر فارسی و عربی مهارت داشت مخصوصا در غزل. تواند بود مجموعه اشعار او بنام « گنجینه » معروفست ضمنا حاوی قطعات نثر از قبیل مراسلات و دیباچه ها و خطب نیز میباشد .

نشاط شخصی خوش مشرب و اهل ذوق بود دارائی خود را صرف آسایش و رفاه دوستان و مردم درویش کرد . منصف قاجار برای وفات او این ماده تاریخ را سروده است . « از قلب جهان نشاط رفته »

و قتم امشب همه در صحبت بیگانه برفت	تا چرا شکر نگفتم شب تنهائی د
دل از سینه بتك است كه در خانه نشاط	توان داشت نگه مردم سحرائی د

تا بکی این صبح و این شام مکرر بگذرد	حیف باشد عمر اگر ز نشان سراسر بگذرد
-------------------------------------	-------------------------------------

ثمرست ای خفته در دامان کوهی سیل خیز خواب نگذاری ز سر تا آیت از سر بگذارد
خیمه بر تر زد ز دل سلطان عشق او ولی سالها ماند خراب آنجا که لشکر بگذرد

شنعت مرغان شنو بخفتن بیگانه خیز ندیما که نوبت سحر آمد
شام بغفلت گذشت و صبح بخجلت تا نکرد خواجه روز هم بسر آمد
روی نتاید ز جور طالب مقصود زمین در اگر رفت از در دگر آمد
در صف رندان نشاط پیش و پی نیست بیشتر آنکو بصدق بیشتر آمد

رنجی اربی صبر و بی ثابت کند به از آن راحت که در خوابت کند
خشم کافراید ادب مر بنده را خوشتر است از لطف کتاخی فرا

قائم مقام (۱۱۹۳ - ۱۲۵۱)

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی پسر میرزا عیسی قائم مقام معروف
به میرزا بزرگ است. میرزا ابوالقاسم از رجال دربار فتحعلیشاه بود و در
زمان سلطنت محمد شاه صدر اعظم ایران شد و بامر همین پادشاه مقتول
گردید.

قائم مقام اهل فضل و ادب بود در نظم و نثر فارسی و عربی
دست داشت اشعاری به تخلص تنائی ساخته و بیشتر قصائد مدح است قطعات
و رباعیات هم دارد و مثنوی بنام جلایر نامه سروده است. قائم مقام در مقابل
نثر مغلق و متکلف روشی ساده و فصیح انتخاب کرده و این شیوه بعد از وی
مورد تقلید قرار گرفته است.

« این چند بیت از قصیده ایست که در ضمن آن غلبه لشکر روس را
در نظر داشته است :

روزگار است آنکه که عزت دهد که خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

مهر اگر آرد سی بیجا و بی هنگام آرد

فهر اگر دارد بی نا ساز و ناهنجار دارد

لشکربرا که بکام گرگ مرد مخوار خواهد
کشوری را که بدست مرد مردمدار دارد
که به تبریز از بطر برك اسپهی خونخوار راند
که بتفلیس از خراسان لشکری جرار دارد

وصال شیرازی (وفات بسال ۱۲۶۲)

میرزا شفیع شیرازی معروف به میرزا کوچک و متخلص بوصال از
شعرای معروف ایندوره است علاوه بر جودت طبع درخط و موسیقی نیز
مهارت داشت . تذکره نویسان معاصر وی هنر و کمالات او را ستوده اند .
اشعار وصال قریب پاترده هزار بیت است ، از اقسام شعر بیشتر به
غزل راغب بود مثنوی فرهاد و شیرین وحشی را وصال بانجام رساند و
خوب از عهده برآمد دیگر از مثنویهای او بزم وصال و ترجمه اطواق
الذهب زمخشری است .

اولاد وصال : میرزا احمد وقار خوشنویسی و طبع شعر را از
پدز بارث برده بود .

میرزا محمود طبیب متخلص به حکیم گذشته از پزشکی فریحه
شعر داشت . میرزا ابوالقاسم فرهنگ سفر فرنگ کرد و اشعاری دارد از
حمله قصیده ای در وصف پاریس سروده است .

داوری نیز شعر میسرود و مسقط نیکو ساخته است .

قاآنی (۱۲۲۲ - ۱۲۷۰)

میرزا حبیب متخلص به قاآنی در شیراز متولد شد و در جوانی
بخراسان مسافرت کرد : نخست حبیب تخلص میکرد چون در نزد
حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان تقرب یافت بامر
شجاع السلطنه بمناسبت لقب فرزندش « اکثافا آن » قاآنی متخلص

شد. قآنی پس از مدتی اقامت در خراسان و کرمان به تهران رفت و بوسیله شاهزاده مزبور بدربار فتحعلیشاه راه یافت و پس از او در دربار محمد شاه مخصوصاً ناصرالدینشاه تقرب زیادی حاصل کرد.

قآنی معروفترین و مهمترین شاعر دوره قاجاریه است. اشعار او ملاحظت و روانی خاصی دارد اوزان خوش آهنگی بکار برده و در انتخاب الفاظ مهارت بخرج داده است ولی مطالب اخلاقی و هدف عالی در گفتارش کم است گاهی مطالبی دور از اخلاق و اشعاری محتوی هجو و دشنام سروده است.

با اینحال قآنی اشعار خوب و قابل توجه زیاد دارد مخصوصاً در مسقط استادی نشان داده و در این نوع شعر گفتار منوچهری سرمشق او بوده است.

علاوه بر دیوان اشعار قآنی کتابی بنثر بتقلید گلستان و بهمان اسلوب نگاشته و «پریشان» نام گذاشته است.

بهار

مسقط خماسی

باز در آمد بکوه رایت ابر بهار
سپید فرو ریخت سنک از زیر کوهسار

باز بجوش آمدند مرغان از هر کنار
فاخته و بوالملیح صلصل و کبک و هزار

طوطی و طاوس و بط سپره و سرخاب و سار.

هست بنفشه مگر قاصد اردیبهشت

کز همه گلها دمد بیشتر از طرف کشت

وز نفس جویبار کشته چو باغ بهشت

کوئی با غالیه بر رخس ایند نوشت :

کی کل مشکین نفس مرده پراز نوبهار

لاله برآمد بباغ با رخ افروخته بهر رخ خیساط طبع سرخ فبا دوخته
 سرخ فبا بش بیرنگ دونه جاسوخته با که ز دلدادگان عاشقی آموخته
 کش شده دل غرق خون کشته چکرانگذار

فروغی بسطامی (۱۲۱۳ - ۱۲۷۴)

میرزا عباس بسطامی در عتبات متولد شد پس از مدتی بمازندران آمد و چندی در خدمت فتحعلی شاه و مداح او بود در کرمان بحضور حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان و کرمان رسید و همانطور که فآنی تخلص از لقب فرزند حسنعلی میرزا یافت ، میرزا عباس نیز بمناسبت لقب فرزند دیگر شجاع السلطنه که فروغ الدوله بود متخلص به فروغی گردید فروغی بتصوف متمایل بود و در اشعار او نیز روح عرفان آشکار است اشعار فروغی قریب بیست هزار بیت بوده . غزلیاتش در میان اشعار معاصرینش مورد توجه قرار گرفته است .

کی رفته ای ز دل که نمناکم ترا	کی بوده ای نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور	پنهان نگشته ای که هویدا کنم ترا
با صد هزار جلوه برون آمدی که من	با صد هزار دیده تماشا کنم ترا
دوست نشاند ز دوست در کله باشد	مرد نباید که تنک حوصله باشد
دوش بهیچم خرید خواجه و نرسم	باز پشیمان از این معامله باشد
داهرو عشق باید از پی مقصود	در قدمش صد هزار آبله باشد
تند مران ای دلیر ره که مبادا	خسته دلی در قفای قافله باشد

میروش اصفهانی (وفات سال ۱۲۸۵)

میرزا محمد علی متخلص بسروش در سده اصفهان متولد شد جوانی بکسب دانش پرداخت و بنقاط مختلف ایران مسافرت کرد تبریز بحضور ناصرالدین میرزا ولیعهد رسید و همراه وی بتهران آه ملتزم دربار گردید و در مجالس و جشنها اشعار مبنی بر تهنیت میخدا ناصرالدینشاه او را تشویق میکرد و صلواتانعام میداد و بلقب «شمس الد

مفتخرش ساخت .

اشعار سروش متضمن قصائد و غزلیات و مثنویانی مانند ساقی نامه

و الهی نامه میباشد .

بهار

نغزل

باغ و گلستان گرفت گونه دیا	باز جهان گشت خرم و خوش و زیبا
لاله لشکفته و شکفته صحرا	سفته و ناسفته دانه های عقیقند
صلصل خواند حدیث و امق و عذرا	بلبل خواند حدیث و سه و رامین
کوئی از هم گشت عقد نریا	باد رباید ز شاخ برک شکوفه
پیخته بیجاده بر صحیفه مینا	ریخته در جویبار برک شقائق
چون من در آفرین مهر دنیا	بلبل بر سر و بن قصیده سراپد

قرن چهاردهم

محمود خان ملك الشعرى (وفات سال ۱۳۱۱)

اصلش از کاشان است پدر محمود خان متخلص بعندلیب و جدش فتحعلیخان صبا هر دو از شعرای نامی و لقب ملك الشعرای داشتند . محمودخان نیز در دربار ناصرالدینشاه مقرب و محترم بود و عنوان ملك الشعرا حاصل کرد . محمود خان علاوه بر شاعری در علوم ادبی مانند فلسفه و حدیث و تفسیر و فنون دیگر صاحب اطلاع بود و در هنر و صنایع ظریف مهارت داشت .

دیوانش قریب دو هزار و پانصد بیت میباشد . از اقسام شعر بیشتر قصیده میسرود و سبك متقدمین را تتبع میکرد .

از کوه بر شدند خروشان سحابها

غلطان شدند از بر البرز آنها

وقت سحر ز بانك نوازنده بلبلان

بر هر کرانه ساخته یینی ربابها

فمری چو بر چنار سؤالی همی کند

بلبل ز سرو پن دهد او را جوابها

چون صد هزار جام بلورین واژگون
 بر آبدار ز ریزش باران حبابها
 رین فصل ربابها که کتاب زمانه رست
 نو اختیار فصل طرب کن ز بابها
 جز روز خرمی نبود در حساب عمر
 ما بر گرفته ایم ز کبکی حسابها

نثر دوره افشاریه - زندیه - قاجاریه

۱ - تاریخ

تاریخ نادری - شرح اتفاقات سلطنت نادرشاه را تا زمان مرگش (۱۱۶۰) حاویست. مؤلف آن میرزا مهدیخان استرآبادی مشی نادرشاه بود و در سفرها و جنگهای آن پادشاه حاضر بود.

دوره نادره - این کتاب نیز در تاریخ سلطنت نادر و تألیف میرزا مهدیخان است و انشائی متکلف دارد و نمونه عبارت پردازی و تصنع در نثر فارسی است.

تاریخ گیتی گشا - تألیف میرزا محمد صادق معاصر زندیان و در تاریخ سلطنت این سلسله میباشد.

متمم روضة الصفا - تاریخ روضة الصفا را میرخواند در دوره تیموریان تألیف کرد. غیاث الدین خواندمیر نوّه او حلد هفتم این کتاب را تکمیل نمود و وقایع تاریخی را تا وفات سلطان حسین بایقرا (۹۱۲) ادامه داد.

در دوره قاجاریان، رضاقلیخان هدایت سه جلد دیگر بر این کتاب افزود و مطالب تاریخی را از آنجائیکه باقی مانده بود تا زمان سلطنت ناصرالدینشاه مربوط ساخت.

نسخه التواریخ - تاریخ عمومی است که در دوره قاجاریان

بروش متقدمین تألیف یافته است و با ملحقات قریب پانزده جلد میشود نگارنده یازده جلد آن میرزا تقی متخلص به «سپهر» مسنوفی دربار ناصرالدینشاه بود که از دانشمندان عصر خود بشمار میرفت پس از او پسرش عباسقلیخان سپهر از مقرین دربار ناصرالدینشاه چند جلد دیگر در شرح حال ائمه و اتفاقات سلطنت ناصرالدینشاه بر آن افزود.

۲ - کتب ادبی و حکمی

آتشکده آذر - تألیف لطفعلی بیگ آذر بیگدلی معاصر نادرشاه واز یاران مشتاق و دیگر پیروان بازگشت بسبک قدیم بود آذر در این تذکره شعرا را بترتیب اقلیم طبقه بندی کرده است و علاوه بر شرح حال نمونه‌ای از اشعار آنها را نیز آورده است و گاهی در ضمن شرح حال شاعران نکات انتقادی هم ذکر میکند و از این لحاظ بر دیگر تذکره‌های قدیم مزیت دارد.

مجمع الفصحاء - در دو جلد بزرگ و تألیف رضاقلی هدایت طبرستانی (متوفی ۱۲۸۸) میباشد که از رجال دربار محمدشاه و ناصرالدینشاه بود.

مجمع الفصحاء شامل شرح حال هفتصدتن از سلاطین و شاهزادگان صاحب قریحه و شعرا و منتخبی از اشعار آنان میباشد. خود رضاقلیخان نیز بتخلص هدایت شعر میسرود و باظهار خودش قریب سی هزار بیت شعر سروده است.

ریاض العارفین - تألیف رضاقلی هدایت و متضمن شرح حال شرای متصوف و عرفا است و منتخباتی از اشعار آنان را نیز شامل می‌باشد.

نامه دانشوران - از کتب مهم ترجمه احوال دانشمندان و ادبا
 در زبان فارسی است و بوسیله چندتن از فضلا در زمان ناصرالدینشاه تألیف
 یافته و هفت جلد آن منتشر شده است.
 از جمله تذکره‌های دیگری که در این عهد تألیف شده است
 عبارتند از :

ریاض الشراء - تألیف علیقلیخان واله - خزانه عامره تألیف
 آزاد حسینی - خلاصه الافکار تألیف ابوطالب تبریزی .
 نجوم السماء - در شرح حال فقهای شیعه بوسیله محمد صادق
 ابن مهدی در زمان سلطنت ناصرالدینشاه تألیف یافته است .
 قصص العلماء تألیف محمد بن سلیمان تنکابنی مشتمل بر شرح
 حال علمای شیعه .

انجمن آراء - فرهنگ انجمن آرای ناصری تألیف رضاقلی
 هدایت مشتمل بر لغات فارسی است که علاوه بر شرح معانی لغات مثالهایی
 از اشعار فارسی ذکر شده است .
 عارف و حکیم معروف دوره قاجاریه

حاج ملاهادی سبزواری - (متوفی ۱۲۸۹) ملاهادی فرزند یکی از
 علماء بود نخست در مشهد و بعد در اصفهان بفرافرفتن حکمت و فقه
 و اصول و کلام اشتغال ورزید . معزوفترین کتاب او منظومه ایست در منطق
 و حکمت بزبان عربی بنام لئالی المنتظمه و شرحی دارد بنام غرر الفرائد
 و هر دو یکجا بنام «شرح منظومه» مشهور میباشد .

از تألیفات ملاهادی بفارسی اسرارالحکم در حکمت میباشد . وی
 طمع شعر نیز داشته و بتخلص «اسرار» غزلیات حکمی و عرفانی سروده
 است .